

تلشی درست پر مفهوم



- دانلود گام به گام تمام دروس ✓
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه ✓
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی ✓
- دانلود نمونه سوالات امتحانی ✓
- مشاوره کنکور ✓
- فیلم های انگیزشی ✓

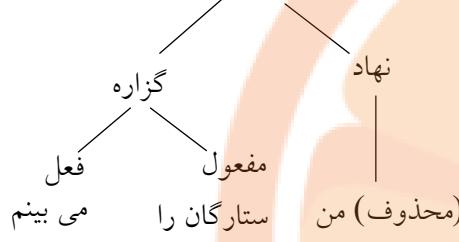
۱- دستور

در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.»

با توجه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مفعول است:  
 نهاد  
 (گروه اسمی) + (گروه اسمی) + (گروه فعلی)  
 مفعول  
 (من (محذوف) ستارگان را می‌بینم.  
 فعل

نکته: بقیه اجزای جمله، قید است که در شمارش اجزای اصلی جمله، محسوب نمی‌شوند.

جمله‌ی سه جزیی گذرا به مفعول

۲- دستور

«ای عم، به فدات جسم زارم من طاقت تشنگی ندارم»

تعداد ضمیرها: ۱- فدادت: ضمیر متصل شخصی ۲- زارم: ضمیر متصل شخصی

۳- «من» ضمیر منفصل شخصی

نکته ۱: در شمارش ضمایر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

نکته ۲: این بیت ۳ جمله دارد: ۱- ای عم: منادا

۲- به فدادت جسم زارم [باشد]: که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

۳- من طاقت تشنگی ندارم.

۳- دستور

ای باب تاج دار من، ای مرتضی علی»:

«یا مظہر العجایب، یا والی الولی

این بیت ۴ جمله دارد.

نکته: در شمارش تعداد جملات، منادا را یک جمله محسوب می‌کنیم.

۱- جملاتی که فعل دارند یا باید داشته باشند.

(حذف فعل به قرینه‌ی لفظی یا معنوی)

صوت: هان، آهای، الحذر، هین، ...

تعداد جملات شبه جملات

شبه جملات

منادا: یا مظہر العجایب و ...

۱- یا مظہر العجایب

۲- یا والی الولی

۳- ای باب تاج دار من

۴- ای مرتضی علی

# تلارشی در مسیر موفقیت



## ۴- دستور

«چون علم گردد لوای شاهی ام کن به میدان بلا همراهی ام»

- ۱- این بیت دو ضمیر دارد؛ نقش هر یک از آنها از این قرار است: چون لوای شاهی من (مضاف‌الیه) علم گردد [تو] مرا به میدان بلا همراهی کن: مفعول ← چه کسی را + همراهی کن ← مرا (مفعول)

نکته: در شعرها ابتدا باید جملات را مرتب کنیم؛ یعنی: نهاد + ... + فعل

- ۲- «چون» به معنی «هنگامی که، زمانی که» و حرف ربط وابسته‌ساز است، پس:

چون	لوای شاهی ام علم گردد	[تو] مرا به میدان بلا همراهی کن	جمله‌ی پایه (هسته)	جمله‌ی وابسته (پیرو)	حرف ربط وابسته‌ساز

## ۵- دستور

«دهیم آب به طفلان تو در این میدان»

- با توجه به فعل، این جمله چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم است: (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی) [ما] آب به طفلان تو دهیم

نکته: «در این میدان» متمم قیدی است و جزء اجزای اصلی جمله محسوب نمی‌گردد بلکه نقش آن قید است.

جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم



## ۶- دستور

«انواع را»

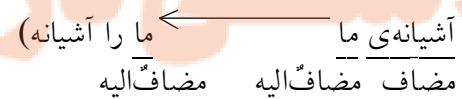
«نهنگی به بچه‌ی خود را چه خوش گفت

همه دریاست ما را آشیانه

به موج آویز و از ساحل پر هیز

۱- نهنگی به بچه‌ی خود چه خوش گفت: حرف اضافه

۲- همه دریاست آشیانه‌ی ما: فک اضافه («رأیی») که بین مضاف و مضاف‌الیه مقلوب (برعکس) قرار می‌گیرد:



مضاف مضاف‌الیه مضاف‌الیه

تلخه مسیر معرفتی



## ۷- دستور

تعداد جملات عبارت زیر:

گفتم: «برو سماور را آتش کن، حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند.» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد.  
لای قرآن را باز کردم ؛ آمد: «والصتافات صفا»

- |                               |                          |
|-------------------------------|--------------------------|
| ۱- گفتم                       | ۲- برو                   |
| ۴- حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند | ۵- سماور نفتی که روشن شد |
| ۶- گفتم                       | ۷- رفت                   |
| ۹- لای قرآن را باز کردم       | ۱۰- آمد                  |
| ۳- سماور را آتش کن            | ۸- قرآن آورد             |
| ۱۱- والصتافات صفا             |                          |

## ۸- دستور

«انواع نقش‌نما»

در چشم او که خود چشم زمانه‌ی ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است.

- ۱- در: حرف اضافه
- ۲- چشم: نقش‌نمای اضافه
- ۳- که: حرف ربط وابسته ساز
- ۴- چشم: نقش‌نمای اضافه
- ۵- زمانه‌ی: نقش‌نمای اضافه
- ۶- که: حرف ربط وابسته ساز
- ۷- از: حرف اضافه
- ۸- سر: نقش‌نمای اضافه

نکته: «به» در «به حق» پیشوند است نه حرف اضافه.

## ۹- دستور

انواع «چون»:

«چون به بصره رسیدیم، از بر亨گی و عاجزی به دیوانگان ماننده بودیم.»

- چون: هنگامیکه ← حرف ربط وابسته ساز
- نکته ۱: حرف ربط وابسته ساز + جمله‌ی وابسته (بپرس) + به بصره رسیدیم  
چون

نکته ۲: اگر چون به معنای «مانند، مثل» باشد، حرف اضافه است: بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران  
حرف اضافه

## ۱۰- دستور

تعداد ضمایر:

«من نگوییم که مرا از قفس آزاد کنید

- ۱- من    ۲- مرا    ۳- قفس

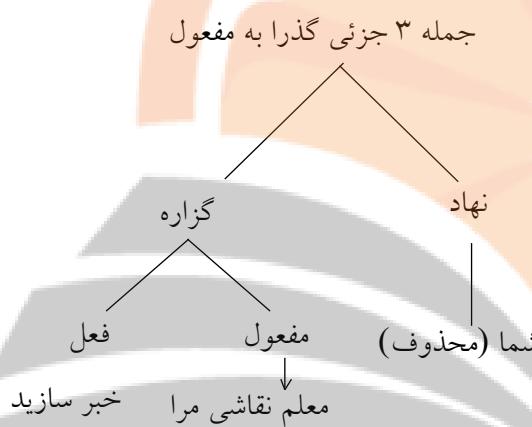
نکته: در تعداد ضمایر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

۱۱- دستور

- لیک محال است که من خر شوم  
این بیت، ۵ جمله دارد: ۱- لال شوم ۲- کور شوم ۳- کر شوم ۴- محال است  
۵- من خر شوم
- (نکته): ۱- کور و کر: جناس (ناقص افزایشی)  
۲- لال و کور و کر: تناسب (مرااعات نظیر)

۱۲- دستور

- «**معلم نقاشی مرا خبر سازید.**»:  
با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مفعول است: چه کس را + خبر سازید؟ ← **معلم نقاشی مرا: گروه اسمی**  
**مفعول (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)**  
نهاد + مفعول + فعل

۱۳- دستور

«اگر یک لحظه امشب دیر جنبد سپیدهدم جهان در خون نشیند»

نهادها به ترتیب عبارتند از: ۱- او (سلطان جلال‌الّاًین خوارزمشاه)

۲- جهان

نکته: یک لحظه، امشب، سپیدهدم: قید بی‌نشانه (قید مشترک با اسم) هستند.

۱۴- دستور

«برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت»:

قافیه‌ها عبارتند از: بخت و سخت

نقش قافیه‌ها بدین قرار است:

۱) بخت از کار او دل برداشته: نهاد

۲) پدر سخت به کار او درماند: قید بی‌نشانه (قید مشترک با صفت)

نکته: یکی از راههای تشخیص قید، امکان حذف آن از جمله است؛ بدون اینکه معنی جمله ناقص شود.

# تلاشی در معرفه قیمت

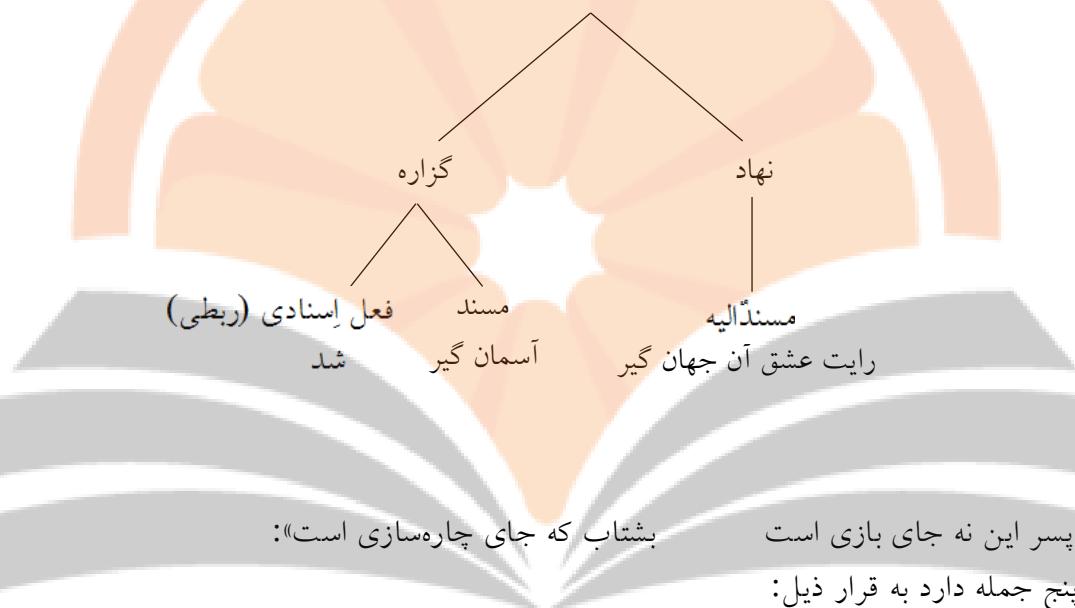


## ۱۵- دستور

«چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد چون مه لیلی آسمان‌گیر»:  
 با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسند است. جمله را این‌طور مرتب می‌کنیم:  
 چون رایت عشق آن جهان‌گیر شد: نهاد (مسند‌الیه) + مسند + فعل  
 مسند فعل اسنادی (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)  
 نهاد

نکته: «چون (مانند) مه لیلی» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) است.

جمله سه جزئی گذرا به مسند



## ۱۶- دستور

بشتاب که جای چاره‌سازی است:

«گفت ای پسر این نه جای بازی است

این بیست، پنج جمله دارد به قرار ذیل:

۱- گفت

۲- ای پسر: حرف ندا + منادا

۳- این نه جای بازی است

۴- بشتاب

۵- جای چاره‌سازی است.

## ۱۷- دستور

«کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگرچه من نمام»:

مرجع ضمیر «او»: لیلی [عشق به لیلی]

مرجع ضمیر «من»: مجنون

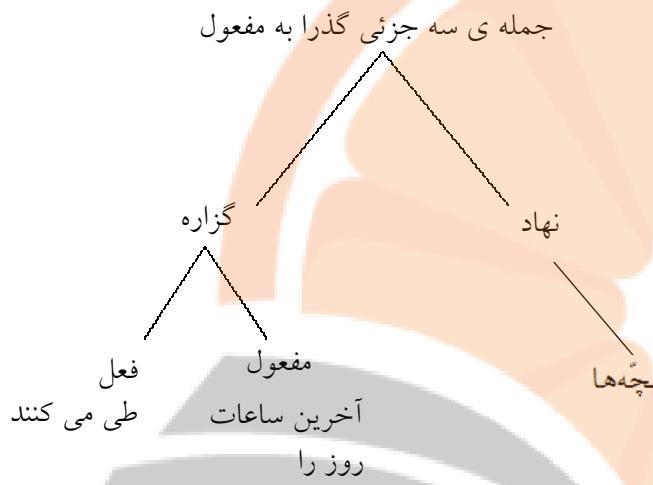
# تلاشی در مسیر موفقیت

## ۱۸- دستور

«بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه‌ی اروند، آخرین ساعت روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند.»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزئی گذرا به مفعول است: نهاد + مفعول + فعل  
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: بقیه‌ی اجزای جمله، قید است.

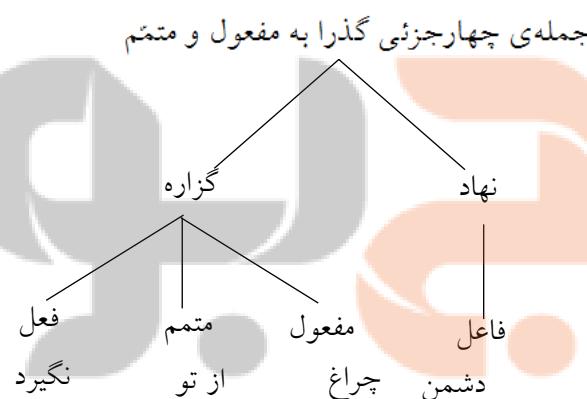


## ۱۹- دستور

«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقل ساده ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم است: نهاد + مفعول + متمم + فعل  
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)  
دشمن / چراغ / از تو / نگیرد

نکته: «تا» حرف ربط وابسته‌ساز است.



## ۲۰- دستور

نوع «واو»

ازدحام است و مهربانی:

«واو» معیت: هرگاه «واو» به معنای «همراه با» باشد «واو معیت» نام دارد.

یعنی: ازدحام است همراه با مهربانی.

نمونه‌ای دیگر: همه کار است و صداقت.

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را

تو و زهد و پارسايی، من و عاشقی و هستی (س مدی)  
واو معیت



## ۲۱- دستور

«ها بس ناجوانمردانه سرد است.»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزئی گذرا به مستند است: نهاد + مستند + فعل  
هوا سرد است

نکته: «بس» و «ناجوانمردانه» قید هستند.

## ۲۲- دستور

«بعد سه روز و سه شب حیران و زار  
بر دکان بنشسته بُد نومیدوار»

نکته: با توجه به فعل جمله که «بنشسته بود» است و از مصدر «نشستن» است، این جمله دو جزئی ناگذراست و بقیه‌ی

اجزای جمله قید هستند: نهاد + فعل

او(خواجه) + نشسته بود

جمله دو جزئی ناگذرا

گزاره  
فعال  
نهاد  
نهاد  
نشسته بود

(محذوف) او (خواجه)

## ۲۳- دستور

بانگ بر درویش زد که: هی، فلان»

«طوطی اندر گفت آمد در زمان

این بیت چهار جمله دارد به قرار ذیل:

۱- طوطی اندر گفت آمد در زمان

۲- بانگ بر درویش زد

۳- هی (صوت)

در تعداد جملات، صوت یک جمله محسوب می‌شود.

۴- فلان (صوت)

## ۲۴- دستور

«از سوی خانه بیامد خواجه‌اش

بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش»:

در این بیت، دو جمله وجود دارد: ۱- از سوی خانه بیامد خواجه‌اش: با توجه به فعل، این جمله دو جزئی ناگذراست:

نهاد + فعل  
(از سوی خانه: متمم قیدی)

خواجه‌اش بیامد

۲- بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش: با توجه فعل، این جمله نیز دو جزئی ناگذراست:

نهاد + فعل

(محذوف) او (خواجه) بنشست

تلاشی در رسالت فقیت

۲۵- دستور

نوع «را»

«هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا باید نطق مرغ خویش را»

۱- هدیه‌ها می‌داد به هر درویش: حرف اضافه

۲- چه چیز را + بیابد؟ ← نطق مرغ خویش را: مفعولی

۲۶- دستور

به تعداد مفعول‌ها در بیت زیر دقت می‌کنیم:

«جامه و رخت و گوهرش برداشت مرد بی‌دیده را تهی بگذاشت»

چه چیز را + برداشت؟ ← جامه و رخت و گوهر

چه کس را + بگذاشت (رها کرد)? ← مرد بی‌دیده

چهار مفعول داریم: جامه، رخت، گوهر، مرد بی‌دیده

۲۷- دستور

نقش قافیه‌های بیت، از قرار ذیل است:

«همی‌ریخت خون و همی‌کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب، روی»

قافیه: موی و روی

۱) چه چیز را + می‌کند؟ موی ← مفعول

۲) مصراج دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم: سرش پر ز خاک [بود] و روی پر از آب [بود].

نهاد (مسندالیه)

۲۸- دستور

به نقش دستوری قافیه، در بیت زیر توجه می‌کنیم:

«دگرگونه‌تر باشد آین ما جز این باشد آرایش دین ما»

قافیه: آین و دین

مصراج اول و دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم:

آرایش دین ما جز این باشد، دین ما جز این باشد

آین ما دگرگونه‌تر باشد

نهاد (مسندالیه)

مضاف‌الیه

نقش بمای

اضافه (کسره)

۲۹- دستور

صورت مرتب‌شده‌ی مصراج مقابل به قرار زیر است: «ورا نام تهمینه سهراپ کرد.»

تهمینه ورا (وی را) سهراپ نام کرد.

نهاد فعل

نکته: «نام کرد» فعل مرکب است و فقط بنا به ضرورت شد ری جدا شده است.



-۳۰- دستور

«ای خدا، ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا»:

ردیف: ندارد

قافیه: روا و روا  
ردیف: دو کلمه باید در انتهای مصraigها عیناً تکرار شود: هم از نظر ظاهر (لفظ) و هم از نظر معنا  
از نظر لفظ: روا و روا

از نظر معنا: ۱- روا: برآورده کننده، اجابت کننده  
۲- روا: شایسته، سزاوار

-۳۱- دستور:

انواع «را»:

۱- «سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست.»

۲- «پادشاهی، او راست زینده»

۳- «جهان را بلندی و پستی تویی»

۱- «را»: مخصوص، برای: حرف اضافه

۲- «را»: فک اضافه: بین مضارف و مضارف‌الیه مقلوب (واژگون) می‌آید: پادشاهی، زینده اوست.  
مضارف مضارف‌الیه

(او راست زینده)  
مضارف‌الیه مضارف

۳- «را» فک اضافه: بلندی و پستی جهان تو هستی  
مضارف مضارف‌الیه

(جهان را بلندی و پستی)  
مضارف‌الیه مضارف

خوش نوکری، ولیک، چنین بی وفا مباش:»

۵- چنین بی وفا مباش.

-۳۲- «نوشی تو آب و تشنه شه دین، رضا مباش

این بیت ۵ جمله دارد به قرار زیر:

۱- نوشی تو آب. ۲- شه دین تشنه(باشد).  
۴- خوش نوکری. ۳- رضا مباش.

-۳۳- نقش کلمات قافیه (رضا، بی وفا) بدین ترتیب است:  
(تو) رضا مباش.

[تو] رضا مباش.  
مسند فعل اسنادی

خوش نوکری ولیک چنین بی وفا مباش «نوشی تو آب و تشنه شد دین، رضا مباش»



-۳۴- هان! به خود باز آید و خودستایی ننمایید. این از شما پاکیزه‌تر و گران‌بهادر است:

۱- این عبارت ۴ جمله دارد از قرار زیر:

۱- هان(صوت است) ۲- (شما) به خود باز آید.

۳- (شما) خود ستایی ننمایید. ۴- این از شما پاکیزه‌تر و گران‌بهادر است.

این عبارت ۳ ضمیر دارد به قرار زیر:

(۱) خود(ضمیر مشترک) (۲) این(ضمیر اشاره) (۳) شما(ضمیر شخصی منفصل)

ضمیرها نقش دستوری نیستند اما می‌توانند نقش‌های متفاوتی بپذیرند.

-۳۵- «یادم نیست که در ماه‌های اول بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد: فقط می‌دانم که دست‌هایم همه چیز را حس

می‌کرد.»

۱- انواع نقش‌نما در این عبارت از قرار زیر است:

که (نقش‌نما اضافه -) - اول (نقش‌نما اضافه) - بعد از (نقش‌نما متمم: حرف اضافه) را (نقش‌نما مفعول)

۲- این عبارت چهار جمله دارد به قرار زیر:

۱- یادم نیست ۲- در ماه‌های اول بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد.

۳- فقط می‌دانم ۴- دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.

-۳۶- هسته‌ی گروه اسمی نهاد در عبارت زیر بدین ترتیب است:

۱- قدم دوم تحصیلات من خواندن بود: قدم دوم تحصیلات من: گروه اسمی نهاد ← هسته: قدم

۲- کلاس درس ما بیشتر در هوای آزاد بود: کلاس درس ما: گروه اسمی نهاد ← هسته: کلاس

۳- بدین طریق در زندان خاموشی من شکسته شد: در زندان خاموشی من: گروه اسمی نهاد ← هسته: در

۴- بامداد روز بعد معلم مرا به اتفاقش برده: معلم: گروه اسمی نهاد ← هسته: معلم

-۳۷- ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است

با توجه به فعل، این جمله سه جزوی گذرا به مسنده است: نهاد(مسند‌الیه) + مسنده + فعل اسنادی

ابتدای زندگی من ساده بوده است

نکته: «مانند دیگران» (قید دارای حرف اضافه) و «بسیار» قید هستند.

-۳۸- والدین سخت معموم بودند:

این جمله نیز با توجه به فعل (بودند)، سه جزوی گذرا به مسنده است: نهاد(مسند‌الیه) + مسنده + فعل اسنادی

والدین معموم بودند

نکته: «سخت» قید بی نشانه(مشترک با صفت) است.

-۳۹- «رحمی به صغیری من زار غیر از تو تَبَدَّلَ مِرَا پُرْسَتَار»

نکته‌ی (۱): نقش کلمات قافیه بدین شرح است:

۱- زار: صفت (من زار) ۲- پرستار: نهاد (پرستار غیر تو مرا (برای من) وجود ندارد.)

نکته‌ی (۲): فعل مصراع دوم تَبَدَّل از مصدر بودن است ولی با توجه به معنی آن در این مصراع (وجود ندارد)، این جمله

دو جزیی ناگذراست: نهاد + فعل

(گروه اسمی) (گروه فعلی)

پرستار تَبَدَّل (وجود ندارد)

«غیر از تو» و «مرا = برای من» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) هستند.

۴۰- «سرانجام معلم شایسته ای برای من پیدا کردند. مهمترین روز زندگی من که همیشه آن را به یاد دارم، روزی است که معلم نزد من آمد.»

تعداد صفات و ضمایر در این عبارت به قرار زیر است:

۱- صفات: شایسته / مهم‌ترین



صفت بیانی صفت عالی

۲- ضمایر: من / من / من /



ضمیر شخصی ضمیر اشاره ضمیر شخصی

منفصل منفصل منفصل

۴۱- «چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.»

حرف ربط

↓

چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را حرف ربط وابسته ساز نقش نمای متمم نقش نمای (هنگامی که) مفعول حرف ربط (حرف اضافه) متمم(حرف اضافه(کسره) اضافه(کسره) مفعول

(اضافه)

درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.  
نقش نمای متمم(حرف اضافه)

۴۲- «یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بناهای باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند، در خور آن‌اند که جلوه‌گاه هنر اسلامی تلقی شوند.»

انواع نقش نمایها در این عبارت به این قرار است:

یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بناهای باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند. نقش نمای متمم (حرف اضافه) نقش نمای اضافه(کسره) حرف ربط نقش نمای اضافه وابسته ساز اضافه حرف ربط نقش نمای اضافه وابسته ساز نقش نمای اضافه

در خور آن‌اند که جلوه گاه هنر اسلامی تلقی نقش نمای حرف ربط نقش نمای اضافه اضافه وابسته ساز

۴۳- «رقص زبان به سازش و آیده به دیده نور»

ابتدا باید جملات را این گونه مرتب کنیم: نهاد + .... + فعل: این عبارت دو جمله دارد پس دو نهاد نیز دارد: زبان به سازش رقص زبان و نور به دیده آید. پس نهادها عبارتند از: زبان / نور



## ۴۴- «چون ذهای نور بصر می پرستم»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزیی گذرا به مفعول است (با توجه به فعل جمله «می‌پرستم»):  
 (من) چون ذره‌های نور بصر آن را می‌پرستم.

نهاد + مفعول + فعل

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

من آنرا می‌پرستم

نکته: چون(مانند) ذهای نور بصر: قید نشانه دار (دارای حرف اضافه) است.

## ۴۵- گروه اسمی (۲) - وابسته‌های پسین



می‌دانیم که گروه اسمی عبارت است از یک هسته (اجباری) و یک یا چند وابسته (اختیاری).

گروه اسمی: (وابسته «ها»ی پیشین) + هسته + (وابسته «ها»ی پسین)

## ۴۶- وابسته‌های پسین:

۱- «ی» نکره

۲- نشانه‌ی جمع: ها، ان، ات، ون، ين: انسان‌ها، ابروان، استحکامات، انقلابیون، معتمدین

۳- مضاف الیه

۴- صفت (بیانی - شمارشی)

۴۷- «ی» نکره: این نشانه که برابر با «یک» نکره است، پس از اسم عام می‌آید و اسم را ناشناس می‌کند: گلی خوشبو =

یک گل خوشبو

۴۸- مضاف الیه: وابسته‌های پسین - غیر از نشانه‌ی نکره و نشانه‌ی جمع - یا صفت‌اند یا اسم؛ در صورتی که وابسته‌ی

پسین «اسم» یا چیزی به جای آن باشد، نقش آن مضاف الیه است؛ مانند: کتابِ معلم - کتابِ من.

# تلاشی در مسیر موفقیت



۴۹- صفت:

الف) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۲): عدد اصلی + م: چهار + م: چهارم: ردیف چهارم، کلاس پنجم، کتاب دوم و ...

نکته: صفت شمارشی ترتیبی بعد از کلمه‌ی «ساعت» به صورت عدد اصلی می‌آید: «ساعت پنج» به جای ساعت پنجم.

ب) صفت بیانی: در گروه اسمی، آن‌چه پس از نقش‌نمای اضافه (كسره) می‌آید، اگر مضاف‌الیه و صفت شمارشی نباشد، صفت بیانی است.

نکته: واژه‌هایی از قبیل «چندم» و «دیگر» هر چند پس از نقش‌نمای اضافه (كسره) می‌آیند اماً صفت بیانی نیستند.

### دانش‌آموزِ خوش‌فکر کلاس

هسته (موصوف) صفت بیانی مضاف‌الیه

۵۰- انواع صفت بیانی:

۱ - صفت بیانی عادی: تشنه، بی‌آلایش، خوب و ...

۲ - صفت فاعلی

۳ - صفت مفعولی

۴ - صفت لیاقت: مصدر + ای: دیدن + ای: دیدنی، گفتنی و ...

۵ - صفت نسبی

۵۱- صفت فاعلی:

الف) بن مضارع + نده: شنو + نده = شنونده، گوینده و ...

ب) بن مضارع + ان (= حالبه): خند + ان = خندان، گریان و ...

ج) بن مضارع + ا (= مشتبه): توان + ا: توانا، گویا و ...

د) بن ماضی یا مضارع + ار: خریدار، پرستار و ...

۵۲- صفت مفعولی:

الف) بن ماضی + ه: نشست + ه = نشسته، دیده و ...

ب) اسم، صفت + بن ماضی: باد + آورد: بادآورده، خوش‌دوخت و ... ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

۵۳- صفت نسبی:

الف) اسم + ای: اصفهان + ای = اصفهانی، تهرانی، خانگی و ...

ب) اسم یا صفت + انه: مرد + انه = مردانه، مؤذبانه و ...

ج) اسم + ین/ ینه: زرین / زرینه و ...

۵۴- نکته: می‌دانیم هم مضاف‌الیه و هم صفت بیانی بعد از نقش‌نمای اضافه (كسره) می‌آیند.

راههای تشخیص دادن مضاف‌الیه از صفت بیانی: ۱) بعد از مضاف «ی» نکره نمی‌آید:

کتاب خوب ← کتابی خوب ✓

۲) صفت را نمی‌توان جمع بست:

کیف نو ← کیف دانش‌آموزها ✓

۳) پس از مضاف‌الیه نشانه‌ی (تکواز) «تر» نمی‌آید: گل لاله ← گل لالهتر ✗ گل زیبا ← گل زیباتر ✓

۵۵- ضمیر:

ضمیر واژه‌ای است که معمولاً جانشین گروه اسمی می‌شود؛ به همین دلیل، می‌تواند هسته‌ی گروه اسمی واقع شود و همانند اسم نقش‌های نهاد، مفعول، متمم، مضاف‌الیه و منادا بگیرد.

ضمیر معمولاً برای جلوگیری از تکرار اسم یا گروه اسمی و ... می‌آید؛

مثال: انسان کاوشگر امروز به دنبال کشف حقایق جهان است. او

سعی می‌کند اسرار هستی را کشف نماید و به تعریف و توصیف آن‌ها بپردازد.

گاهی استفاده نکردن از ضمیر باعث غیردستوری شدن جمله می‌شود. مانند دو جمله‌ی زیر:

الف) احمد از برادر احمد دو سال کوچک‌تر است.

ب) سرانجام پاییز با طبیعت وداع کرد و جای پاییز را به زمستان داد.

۵۶- مرجع ضمیر:

گروه اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود و بر دو نوع است: 

۵۷- پیش مرجع:

مرجع پیش از ضمیر می‌آید. مثال: آرش کمان را گرفت و آن را در دست فشرد.

۵۸- پس مرجع: مرجع پس از ضمیر می‌آید (البه در زبان فارسی چندان رایج نیست).

مثال: هنگامی که متولد شد، پدرش نام او را محمد نهاد.

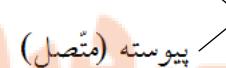
۵۹- اسم مبهم:

گاهی ضمیرهایی در کلام می‌آیند که مرجع مشخصی ندارند؛ مانند: «به حرفهای این و آن گوش ندهید.»

واژه‌های «این» و «آن» در جمله‌های بالا مرجع مشخصی ندارند و به همین دلیل، «اسم مبهم» نامیده می‌شوند.

۶۰- انواع ضمیر: عبارتند از:

جدا (منفصل)

۱- ضمیر شخصی 

۲- ضمیر مشترک

۳- ضمیر اشاره

۴- ضمیر پرسشی

# تلاشی در مسیر موفقیت

۶۱- ضمیر شخصی:

این ضمیر را به این دلیل شخصی می‌نامند که جانشین گروه اسمی یا اسم می‌شود و شش شخص ندارد. اگر ضمیر شخصی به صورت مستقل (آزاد) به کار رود، به آن «ضمیر شخصی جدا» می‌گویند و اگر به صورت نشانه (تکواز)‌های وابسته بیاید، «ضمیر شخصی پیوسته» نامیده می‌شود.

پیوسته	جدا		اشخاص
	فرد	جمع	فرد
- مان	ما	من	اول شخص
- تان	شما	تو	دوم شخص
- شان	ایشان	او (وی)	سوم شخص

۶۲- ضمیر مشترک:

ضمیر «خود» می‌تواند جانشین شش شخص شود؛ به همین دلیل، آن را ضمیر مشترک می‌نامند.

اشخاص	جمع	فرد	اشخاص
اول شخص	خود می‌روم	خود می‌روم	اول شخص
دوم شخص	خود می‌روی	خود می‌روید	دوم شخص
سوم شخص	خود می‌رود	خود می‌روند	سوم شخص

در متون ادبی علاوه بر «خود»، «خویش» و «خویشتن» نیز به کار رفته است.

ضمیر مشترک «خود»، معمولاً همراه با ضمیرهای شخصی پیوسته به کار می‌رود: خودم، خودت و ...

۶۳- ضمیر اشاره:

واژه‌های «این» و «آن» و صورت‌های جمع این دو «این‌ها، اینان، آن‌ها، آنان» در صورتی که جانشین اسم شوند، ضمیر

اشارة به حساب می‌آیند:

کتاب را بگیر و آن را مطالعه کن!

اگر ضمیرهای اشاره به صورت وابسته‌های پیشین اسم بیایند، صفت اشاره محسوب می‌شوند:  
این کتاب را بگیر و آن مطلب را مطالعه کن.

صفت اشاره

# تلاشی در مسیر موفقیت



## ۶۴- ضمیر پرسشی:

واژه‌های «که» (برای انسان)، «چه» و «چند» (برای غیرانسان) و کدام (برای انسان و غیرانسان) وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند، ضمیر پرسشی محسوب می‌شوند:  
که می‌گوید؟      چه می‌خواهی؟      کدام را برداشتی؟      کتاب را چند خریدی؟  
«کی و کجا» نیز وقتی جانشین اسم شوند، ضمیر پرسشی‌اند اما اگر جانشین قید شوند، قید پرسشی محسوب می‌گردد:

در زمستان شب از روز طولانی‌تر است. کی طولانی‌تر است؟ (ضمیر پرسشی)  
اسم (نهاد)

فردا به مسافرت می‌رویم. کی به مسافرت می‌رویم؟ (قید پرسشی)

قید

به کتابخانه رفتم. (به) کجا رفتی؟ (قید پرسشی)

متهم (قیدی)

کوچه را آسفالت کرده‌اند. کجا را آسفالت کرده‌اند؟ (ضمیر پرسشی)

اسم (مفهول)

۶۵- نکته: هر کدام از ضمیرهای پرسشی اگر وابسته‌ی پیشین اسم باشند، صفت پرسشی نامیده می‌شوند.  
چه کتابی را می‌خواهی؟      کدام درس را خوانده‌ای؟      چند نفر آمدند؟

## ۶۶- بیاموزیم:

بعد از «به قول معروف» باید نمونه‌ای از مثال‌ها، حکمت‌ها و سخنان برجسته بیاید نه یک مطلب معمولی. مثال:  
عبارت ردیف «الف» درست و عبارت ردیف «ب» نادرست است:

الف) آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف زبانم مو درآورد.

ب) آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف خسته شدم.

می‌توانیم جمله‌ی «ب» را این‌طور اصلاح کنیم: آنقدر مطلب را برایش تکرار کردم که خسته شدم.

## ۶۷- زبان‌شناسی چیست؟ (۲)

یکی از مشکلات مطالعه‌ی زبان، گستردگی بیش از حد آن است. زبان‌شناسان برای حل این مشکل، زبان را در سطوح جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند.

۱- واژ شناسی

۲- دستور زبان

۳- معناشناسی

سطوح جداگانه‌ی مطالعه‌ی زبان

## ۶۸- واژ شناسی:

زبان‌شناسان در یک سطح، فقط به مطالعه‌ی صدای زبان و قواعد ترکیب آنها به منظور ایجاد ساختهایی آوایی می‌پردازند که به آن «واژ شناسی» می‌گویند.

نکته: واژ شناسی به بررسی نظام واژی می‌پردازد که عبارتست از: ۱- فهرست واژها ۲- الگوهای آرایش واژها ۳- قواعد یا فرآیندهای واژی (ابدال، ادغام، کاهش، افزایش و ...)



۶۹- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که خود معنایی ندارد اما می‌تواند تمایز و تفاوت معنایی ایجاد کند.

#### ۷۰- دستور زبان:

زبان‌شناسان بررسی نشانه‌ها (تکوازها) ای زبان و قواعد ترکیب آنها به منظور ساختن کلمات و عبارات و جمله‌های زبان را دستور زبان می‌نامند که به دو بخش صرف (نوع) و نحو (نقش) تقسیم می‌شود.

۷۱- صرف: شناخت تکوازها و راههای ترکیب و تلفیق آنها با یکدیگر برای ساختن واژه‌ها مبحث «واژه‌شناسی» یا «صرف» است.

۷۲- نکته: زمانی که تکوازها را به آزاد و وابسته و هر کدام را به قاموسی و دستوری و ... تقسیم می‌کنیم و از انواع تکوازهای وابسته با نام تصریفی و اشتتفاقی سخن به میان می‌آوریم، در حوزه‌ی «صرف» عمل می‌کنیم. همچنین است تجزیه‌ی واژه‌های مشتق، مرکب و ... به نشانه‌ها (تکوازها)ی تشکیل‌دهنده.

#### آزاد (دارای معنای مستقل)

#### انواع تکواز

اشتفاقی: -ش، زار، چه، -ک، ار، -ن، گر و ...  
در واژه‌های: کوشش، گلزار، باغچه، موشک، گفتار، خوردن، کارگر و ...

تصریفی: نشانه‌های جمع (ی) نکره، نشانه‌ی صفت تفضیلی (تر)  
و صفت عالی (ترین) و ...

-۷۳

#### ۷۴- نحو (syntax):

از واژه‌ی یونانی به معنای «نظم و ترتیب» گرفته شده است. نحو هر زبان به طور کلی شامل شیوه‌ها و اسلوب‌هایی است که با استفاده از آنها می‌توان واژه‌ها را به گونه‌ای ترکیب کرد که بتوانند واحدهای بزرگ‌تری را بسازند؛ یعنی شیوه‌ی ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه و جمله.

مثال: به سه جمله‌ی زیر توجه کنید:

الف) پلیس جلوی اتوبوس را گرفت و راهبندان شد.

ب) شد اتوبوس و پلیس را جلوی گرفت راهبندان.

ج) شد راهبندان و جلوی را پلیس گرفت اتوبوس.

با این که واژه‌های هر سه صورت یکسان است ولی اهل زبان جمله‌ی اوّل را با معنی بهشمار می‌آورند و صورت‌های دوم و سوم را بی‌معنا می‌دانند؛ چون بر مبنای قواعد ترکیب زبان فارسی نیستند. توصیف این توانایی اهل زبان، به عهده‌ی دانش «نحو» است.

#### ۷۵- معناشناسی:

در این قسمت زبان‌شناسان به بررسی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها که نشانه‌هایی آوازی و قراردادی هستند، می‌پردازند که به آن «معناشناسی» می‌گویند.

**۷۶- روابط واژگانی:**

یکی دیگر از راههای بررسی معنایی واژه‌ها، تعیین روابط واژگانی و حوزه‌ی معنایی آن‌هاست. انواع روابط واژگانی عبارتند از:

۱- هم‌معنایی (ترادف *(synonymy)*)

۲- تضاد معنایی (*(Antonymy)*)

۳- مشمول معنایی (تضمن *(Hyponymy)*)

۴- هم‌آوازی (*(Homophony)*)

۵- همنامی (*(Homonymy)*)

۶- چندمعنایی (*(Polysemy)*)

نکته: موارد ۴، ۵ و ۶ فقط برای مطالعه‌ی آزاد است.

**۷۷- هم‌معنایی (ترادف *(synonymy)*):**

دو یا چند رابطه‌ی معنایی که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل جانشینی با یکدیگرند: عصر و زمانه، زیان و ضرر، پدر و بابا.

**۷۸- تضاد معنایی (*(Antonymy)*):** دو صورت با معناهای مخالف: پیر و جوان، مرد و زنده.

**۷۹- هم‌آوازی (*(Homophony)*):** وقتی دو یا چند صورت نوشتاری دارای تلفظ مشابه باشند: خوار و خار، صفیر و سفیر.

**۸۰- همنامی (*(Homonymy)*):** وقتی یک صورت (نوشتاری و گفتاری) دارای دو یا چند معنای نامرتبط باشند (همان جناس در آرایه‌های ادبی): شیر (حیوان)، شیر (آب)، شیر (نوشیدنی).

**۸۱- چند معنایی (*(Polysemy)*):** وقتی یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه‌ی آن‌ها به طور گسترده با برنده (چاقوی تیز) یکدیگر مرتبط‌اند: تیز زرنگ و چابک (یچه‌ی تیزی است).

**۸۲- بیاموزیم:**

نشانه‌ی مفعولی «را» باید بلا فاصله پس از گروه اسمی مفعولی بیاید، نه با فاصله از آن.

مثال: (جملات گروه «الف» نادرست و گروه «ب» درست است):

الف) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق بر سطح دریا را می‌توان دید.

من مسابقه‌ای که دیروز برگزار شد را دیدم.

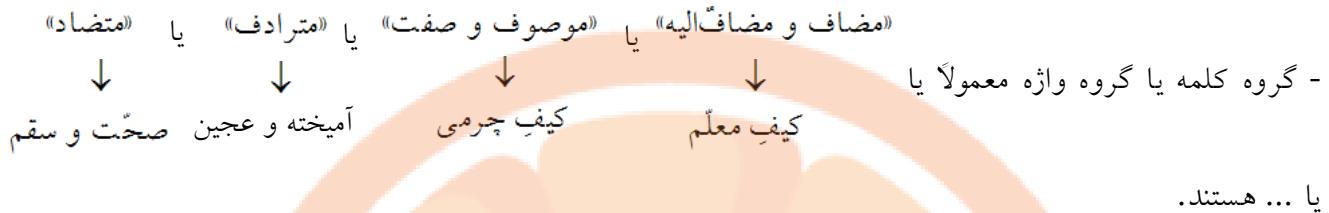
ب) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق را بر سطح دریا می‌توان دید.

من مسابقه‌ای را که دیروز برگزار شد دیدم.

# تلاشی در مسیر موفقیت

۸۳- گروه کلمه چیست؟

- ترکیب‌هایی که نه کلمه‌اند نه جمله، «گروه کلمه» نامیده می‌شوند.



یا ... هستند.

- گروه کلمه‌ها برای املای تقریری جنبه‌ی تکمیلی و ترمیمی دارند.

- به کمک گروه کلمه، متن‌های ساده‌ی املا برای ارزش‌یابی، تعديل و متناسب می‌گردند.

- شاخصه‌ی «گروه کلمه»‌های املا این است که گویا و واضح باشند و به پرسش‌های مقّر ما پاسخ دهند.

۸۴- نامه‌نگاری (۲): نامه نوشتن به دوستان و نزدیکان

- نامه‌های دوستانه در مقایسه با نامه‌های اداری از الگوی خاصی پیروی نمی‌کنند و بیشتر ابتکاری و موافق با ذوق و طبع نویسنده و نوع مناسبات او با مخاطب هستند.

- نامه‌های خصوصی عاطفی‌تر، صمیمی‌تر و بی‌تكلف‌ترند و در آن‌ها حرف‌های خصوصی مطرح می‌شوند.

- اساسی‌ترین ویژگی نامه‌های دوستانه این است که تقليدی نیستند، لحن کلام در آن‌ها صمیمی و خودمانی است و از هر گونه تکلف به دورند. ویژگی دیگر این نامه‌ها قالبی نبودن آن‌هاست.

- حُسن نامه‌ی خصوصی در این است که همه‌ی عناصر آن از تصنیع خالی باشند.

- نکاتی که در نوشتن نامه باید به بدان‌ها توجه کرد، عبارتند از:

۱ - رعایت کوتاهی و بلندی متن نامه که نه سبب ابهام و نه باعث خستگی گردد.

۲ - انتخاب کاغذ نامه‌ی مناسب و رعایت مسائل نگارشی و پاکیزه‌نویسی، نشانه‌ی حرمت‌گذاری به گیرنده‌ی نامه است.

۳ - در نامه‌ی خصوصی، رعایت اعتدال و انتخاب لحن مناسب و پرهیز از شتاب‌زدگی شرط است.

۴ - رعایت دقّت و سنجیده‌نویسی؛ زیرا نوشته در دست مخاطب، «سند اخلاقی» به شمار می‌آید.

۵ - شئون نامه این است که در عین سادگی «به زبان معیار» نزدیک باشد.

۶ - تههه و حفظ پیش‌نویس با نسخه‌ای از نامه، ضروری است.

۸۵- بیاموزیم:

تفاوت همزه و حرف «ی میانجی»: همزه «ء» یکی از سی و سه حرف الفبای فارسی است و هر چند به «ی» میانجی

کوچک (ء) شباht دارد اما مستقل از آن است. بهتر است در نوشتار به جای «ی» میانجی کوچک «ء»، شکل بزرگ آن

را به کار ببریم؛ زیرا «ی میانجی کوچک» به حرف همزه شباht دارد و این امر مانع آموزش صحیح می‌شود.

جملات ردیف «ب» بهتر و صحیح‌تر از جملات «الف» است:

(الف) ماذن مسجد، اسائز ادب، ارائه گزارش و ...

(ب) ماذنه مسجد، اسائز ادب، ارائه گزارش و ...



## ۸۶- نقش نما

الف) مردی پلنگی دید.      ب) پلنگی مردی دید.  
فاعل مفعول                          فاعل مفعول

در جملات بالا، نقش فاعل و مفعول با توجه به ترتیب و جایگاه آنها در جمله معلوم می‌شود. در جمله‌ی «الف» «مردی» فاعل است؛ چون مقام است. در جمله‌ی «ب» نیز «پلنگی» فاعل است؛ چون مقدم بر «مردی» آمده است.

اکنون به دو جمله‌ی زیر توجه کنید:

ج) رستم سهراب را کشت.      د) سهراب را رستم کشت.  
فاعل مفعول                          فاعل مفعول

در دو جمله‌ی «ج» و «د» با توجه به این که ترتیب عناصر جمله متفاوت است، فاعل و مفعول تغییر نکرده‌اند. چرا؟ «را» عنصری است که نقش مفعولی را مشخص می‌کند و به مفعول امکان می‌دهد که در جاهای مختلف جمله قرار گیرد.

عناصری چون نشانه‌ی مفعول، حروف اضافه، حروف ربط، کسره‌ی (نقش‌نمای) اضافه و نشانه‌ی ندا را «نقش‌نما» می‌نامند؛ زیرا هر کدام نشان‌دهنده‌ی یک نقش دستوری در جمله‌اند:

- ۱ - نقش‌نمای مفعولی
- ۲ - نقش‌نمای اضافه
- ۳ - حروف اضافه
- ۴ - حروف ربط (پیوند)
- ۵ - نشانه‌های ندا

## ۸۷- نقش‌نمای مفعولی:

یکی از ظایف‌ی «را» در جمله، مشخص کردن نقش مفعولی است. وجود این عنصر در برخی جاها الزامی و در برخی جاها دیگر اختیاری است.

الف) فاطمه غذا را خورد. ← فاطمه غذا خورد.

ب) علی آن کتاب را خواند. ← علی آن کتاب را خواند.

**نکته:** اگر گروه اسمی مفعول اسم جنس یا اسم نکره باشد، وجود «را» الزامی نیست ولی اگر گروه اسمی مفعول اسم خاص، اسم معرفه یا ضمیر باشد، وجود «را» الزامی است.

## ۸۸- نقش‌نمای اضافه:

نشانه (تکواژ = e) هر گاه پس از اسم بیاید، کلمه‌ی پس از آن یکی از دو نقش صفت یا مضاف‌الیه را دارد:  
به گل زیبای باعچه نگریستم.

صفت مضاف‌الیه

**نکته:** برخی از حروف اضافه با کسره به کار می‌روند. مانند: برای، به، همراه.

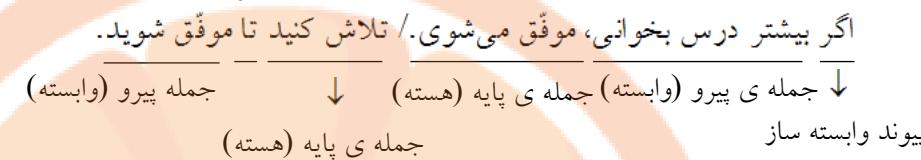
## ۸۹- حروف اضافه:

نشانه (تکواژ) هایی چون: به، از، با، در، برای، تا، چون (مثل و مانند) و ... پیش‌واژه‌ی متهم‌ساز هستند و به گروه اسمی پس از خود نقش متهم ( فعلی ) / متهم قیدی ( قید ) / متهم اسمی می‌دهند. پس آنها را «نقش‌نمای متهم» می‌نامند.

**۹۰- حروف ربط (پیوند):**

این حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) حروفی که پیش از جمله‌های وابسته قرار می‌گیرند و در اصطلاح «پیوندهای وابسته‌ساز» هستند؛ مانند: که، تله، اگرچه، اگر، برای این که، تا این که، همین که، چون (هنگامی که) و ...:

پیوند وابسته ساز



ب) پیوندهای هم‌پایه ساز: حروفی هستند که جمله‌های هم‌پایه را با هم ارتباط می‌دهند؛ مانند: و، یا، اما، لیکن، پس.

دو حرف «و» و «یا» برای ارتباط دادن واژه‌ها و گروه‌ها به یک‌دیگر نیز به کار می‌روند.

مثال: کتاب و دفتر خود را برمی‌دارم و با اتوبوس یا پای پیاده به سوی مدرسه حرکت می‌کنم اما هیچ وقت دیر به مدرسه نمی‌رسم.

حروف ربط هم‌پایه‌ساز

**۹۱- نکته:** بعضی از حروف ربط به صورت تکراری در ابتدای جمله‌های هم‌پایه می‌آیند و آن‌ها را به هم ارتباط می‌دهند:

چه..... چه ..... / نه ..... نه ..... / یا ..... یا .....

مثال: نه درس می‌خواند، نه کار می‌کند، نه ورزش.

حروف ربط هم‌پایه ساز

**۹۲- نشانه‌های ندا: نشانه‌ی (تکواز) های «ای»، «یا» و «او» در زبان فارسی مشخص‌کننده‌ی نقش منادایی هستند. این**

تکوازها را «نشانه‌های ندا» می‌نامند. «ای» و «یا» پیش از اسم می‌آیند: ای خدای بزرگ، یا حسین شهید/ «او»: پس از اسم

می‌آید: س دیا، پروردگارا

در زبان فارسی معاصر از نشانه‌های ندا کمتر استفاده می‌شود و در عوض، با جایه‌جا کردن تکیه‌ی اسم، آن را منادا

می‌کنند. در زبان فارسی معمولاً تکیه‌ی اسم بر هجای آخر است و اگر تکیه را به هجای اول منتقل کنیم، منادا می‌شود:

منادا / بهروز آمد. / بهروز بیا!

**۹۳- خلاصه‌نویسی**

خلاصه‌نویسی یکی از راه‌های تمرین نگارش است.

**۹۴- برای تهییه‌ی خلاصه‌ی یک اثر، می‌توان قسمت‌های مهم یک مقاله، بندهایی از یک نوشته یا کتاب و هر چیز دیگر را به میزان دلخواه خلاصه کرد.**

**۹۵- برای کوتاه کردن یک اثر داستانی، همچنین می‌توان پس از خواندن هر بخش از داستان یا کل آن، خلاصه و حاصل داستان را به قلم خود بازنویسی کرد.**

# خلاصه در مسیر موفقیت

-۹۶- فایده‌های خلاصه‌نویسی عبارتند از:

- الف) به ما کمک می کند که نتیجه‌ی تمامی مطالعات خود را در حجمی اندک حفظ کنیم.  
ب) میزان دقّت و تمرکز ما را برای درک و دریافت مفاهیم متن افزایش می دهد.  
ج) دست ما را برای نگارش، باز و توانا می سازد.

-۹۷- پیشنهادهایی برای خلاصه‌نویسی:

- ۱- متن مورد نظر را به دقّت بخوانید تا از موضوع، اهداف و خطوط اصلی آن کاملاً آگاه شوید.
  - ۲- روش و میزان خلاصه‌نویسی را معین کنید.
  - ۳- مفاهیم و نکات مهم نوشته را مشخص نمایید.
  - ۴- از کم و زیاد کردن مفاهیم کلیدی متن بپرهیزید.
  - ۵- موارد غیرضروری را حذف کنید.
  - ۶- متن اصلی را با خلاصه‌ی آن مطابقت دهید و نکات نگارشی را در آن رعایت کنید.
  - ۷- مشخصات متن اصلی را بنویسید و ارزش اثر را نیز یادآوری کنید.

۹۸- در خلاصه نویسی، باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

- الف) اگر خلاصه‌نویسی مربوط به یک داستان است، توجه به ویژگی شخصیت‌های اصلی و حوادث کلی آن ضروری است.

ب) در خلاصه کردن نوشه‌های علمی، باید مفاهیم علمی را به طور دقیق بیان کنیم.

ج) هر مطلب یا موضوعی قابل‌ت خلاصه شدن را ندارد.

د) هر گاه غرض از خلاصه نویسی، ساده کردن نوشه باشد، باید از آوردن برخی نکته‌های اصلی صرف‌نظر کنیم.

ه) در خلاصه‌نویسی، عبارات غیرضروری (آرایه‌ها، مترادف‌ها و ...) را می‌توانیم حذف کنیم.

و) برای کوتاهی جملات بهتر است از فعل ساده و کلمات رسماً استفاده کنیم.

۹۹- بیاموزیم:

- در خط فارسی، علاوه بر سی و سه حرف الفباء، از این نه نشانهای خطی نیز استفاده می‌شود:
  - از نشانه‌های خطی بیشتر در مواردی استفاده می‌کنیم که رعایت نکردن آنها موجب ابهام و بدفهمی می‌شود.

- ١٠٠ - حمله

جمله به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش‌پذیر باشد. برای نشان دادن این دو قسمت معمولاً از نمودار درختی استفاده می‌شود.

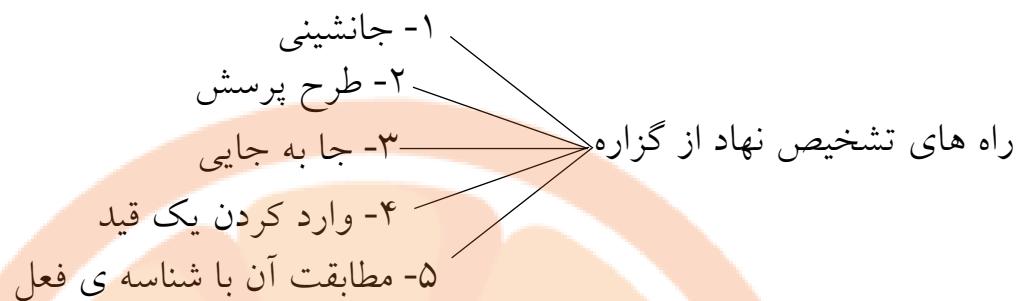
عضو اصلی نهاد «اسم» یا یکی از جانشینان آن و عضو اصلی گزاره « فعل» است.

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات است که دربارهٔ آن خبری می‌دهیم؛ یعنی «صاحب خبر» است.

گزاره: خبری است که دربارهٔ نهاد داده می‌شود.



۱۰۱- راههای تشخیص نهاد از گزاره - که در این درس فقط ۵ راه مورد بررسی قرار می‌گیرد - در زیر آمده است:



نهاد معمولاً از نظر شمار و شخص با فعل مطابقت دارد: آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشاستند. در صورتی که جمله‌ی زیر غیردستوری است (زیرا نهاد آن با فعل مطابقت ندارد) : آن دانش‌آموزان خوب کلاس بسیار کوشاست.

پس فقط نهاد می‌تواند - از نظر شمار (جمع و مفرد) و شخص - با فعل جمله مطابقت داشته باشد:

در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زنگی می‌کرد.

در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دور دست با اوضاع پریشانی زنگی می‌کرد.

نهاد مفرد	فعل مفرد	نهاد جمع	فعل جمع
دانش آموز	می خنند	دانش آموزان	می خنندند

در مورد اشخاص دیگر فعل نیز این هماهنگی از نظر شمار، بین نهاد پیوسته (= شناسه‌ی فعل) و نهاد جدا وجود دارد.

نکته: قابل ذکر است که شناسه‌ی فعل ماضی در سوم شخص مفرد، تهی ( $\emptyset$ ) است (غیر از ماضی التزامی)

و شناسه‌ی فعل مضارع در سوم شخص مفرد ( $\_d$ ) می‌باشد.

مثال: آن دختر رفت ( $\emptyset$ ). / آن دختر می‌رود ( $\_d$ ).

فعل جمع		فعل مفرد		نهاد مفرد
شناسه‌ی جمع	شناسه‌ی مفرد	نهاد جمع	شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
یم	می‌رو	ما	م	من
ید	می‌رو	شما	ی	تو
ند	می‌رو	ایشان	د	او

۱۰۲-

شناسه‌های  
فعل مضارع

۱۰۳-

# تلashی در مسیر موفقیت

فعل جمع		فعل مفرد	
شناسه‌ی جمع	نهاد جمع	شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
یم	رفت	ما	-م
دید	رفت	شما	ی
ند	رفت	ایشان	Ø
من		تو	
او			

- 1 -

۱۰۵- نکته: به جز نهاد بقیه‌ی اجزای جمله، اعم از قید، متمم، مفعول و .... جزء گزاره به حساب می‌آیند.  
مثال: در زمان قدیم مرد تنگ دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.



۱۰۶- راه شناسایی نهاد: یکی از راه‌ها این است که چون فعل شناسه دارد؛ اگر در جمله‌ای نهاد مذکور باشد، این شناسه است که نهاد مذکور (شخص فعل) را مشخص می‌کند؛ مثلاً در جمله‌های:

الف) کتاب می‌خوانم.  
ب) کتاب می‌خواند.

با وجود اینکه نهاد محدود است، می‌فهمیم که در جمله‌ی الف نهاد «من» و در جمله‌ی ب نهاد «او» است و چون هر فعل ناگزیر از داشتن شناسه است، شناسه را نهاد پیوسته (اجباری) نامیده‌اند؛ در برابر نهاد جدا (اختیاری) که برای گروه اسمی نهاد به کار می‌رود. معمولاً جای نهاد در آغاز جمله است؛ ولی به دلایلی ممکن است در میان یا پایان جمله نیز بیاید.

- نکته: هر گروه اسمی که در ابتدای جمله بود، گروه اسمی نهاد نیست. شرط اصلی نهاد بودن - همان‌گونه که گفته شد - تطبیق آن با شناسه‌ی فعل است (و البته نهاد (صاحب خبر) کسی یا چیزی یا حالتی است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم).

مثال: در عهد مس و د غزنوی و دستگاه طغرل سلجوقی و چغوری ییگ، ناصر خسرو تا چهل و سه سالگی، به دبیری و کارهای دیوانی، اشتغال داشت.



## ۱۰۸- جمله و اجای آن

جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای که معنای مستقل و کاملی دارد و فقط یک فعل دارد.  
نهاد همواره یک گروه (گروه اسمی) است. گزاره می‌تواند یک یا چند گروه (گروه اسمی - گروه قیدی - گروه فعلی) باشد.

۱۰۹- نکته: منظور از اجزای اصلی جمله، اجزا یا گروه‌هایی است که در صورت حذف آنها، به درستی ساخت دستوری جمله آسیب برسد.

مثال: مادرم بنا به عادت روی زانوهایش نشسته بود.

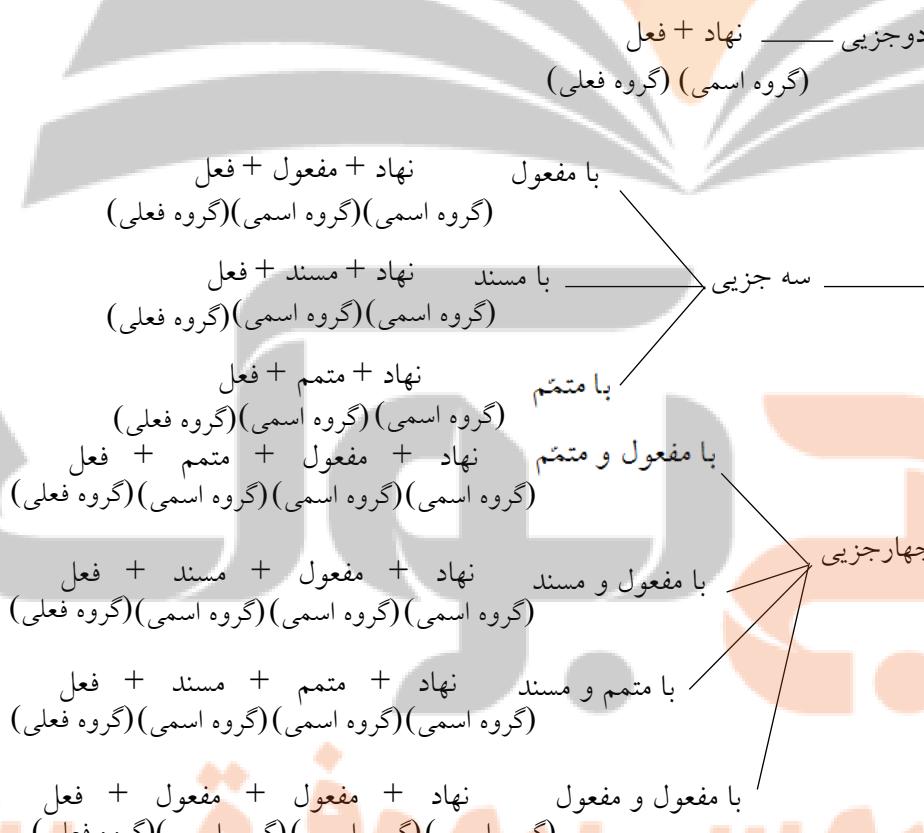
این مثال یک جمله‌ی مستقل ساده است که چهار گروه زیر را دارد: مادرم / بنا به عادت / روی زانوهایش / نشسته بود

۱۱۰- اگر این جمله را به صورت زیر بنویسیم، باز هم از نظر دستوری صحیح است و آسیبی به اجزای آن نرسیده است:  
مادرم نشسته بود.

این جمله دو جزئی است. زیرا ارکان اصلی آن فقط گروه اسمی نهاد و گروه فعلی است.

۱۱۱- نکته‌ی مهم: همواره فعل جمله به ما نشان می‌دهد که کدام یک از گروه‌های جمله، جزء اجزای اصلی جمله است. به همین سبب است که فعل را هسته‌ی جمله می‌نامیم.

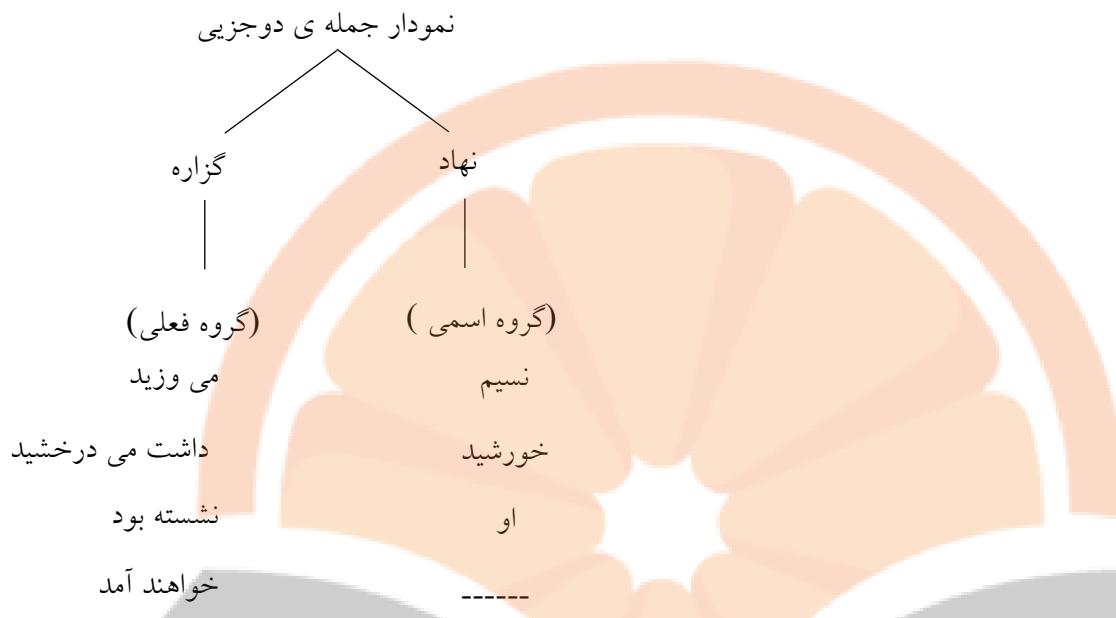
## ۱۱۲- انواع جمله‌ی مستقل ساده



\* جمله اگر دو جزیی ناگذر باشد، علاوه بر فعل فقط به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.



۱۱۳- جمله‌ی دوچرخی ناگذر (نهاد + فعل) : فعل این جملات تنها به نهاد نیاز دارند.  
 (گروه اسمی) (گروه فعلی)



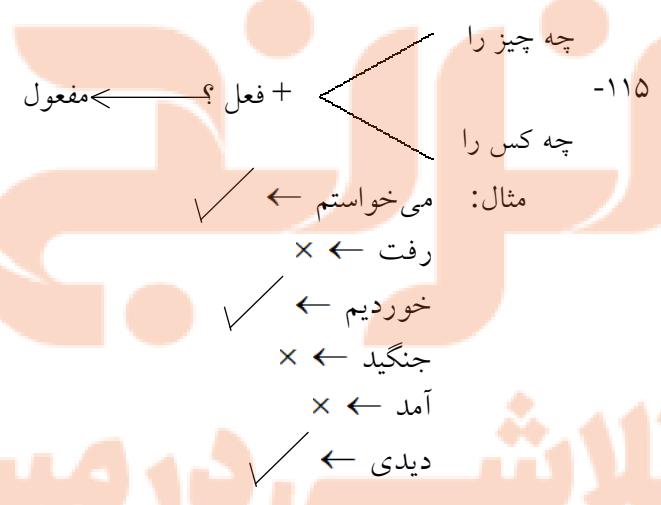
۱۱۴- جمله‌ی سه‌چرخی گذرا به مفعول (نهاد + مفعول + فعل) : فعل این نوع جمله‌ها برای تشکیل جمله به جز نهاد به (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

گروه اسمی مفعول هم نیاز دارد. مفعول، گروه اسمی است که پس از آن معمولاً «را» می‌آید یا می‌تواند بیاید.

برای تشخیص جمله‌ی سه‌چرخی گذرا به مفعول، در مقابل فعل جمله عبارت «چه چیز را» یا «چه کس را» قرار می‌دهیم، اگر جواب داشت آن جمله سه‌چرخی گذرا به مفعول است.

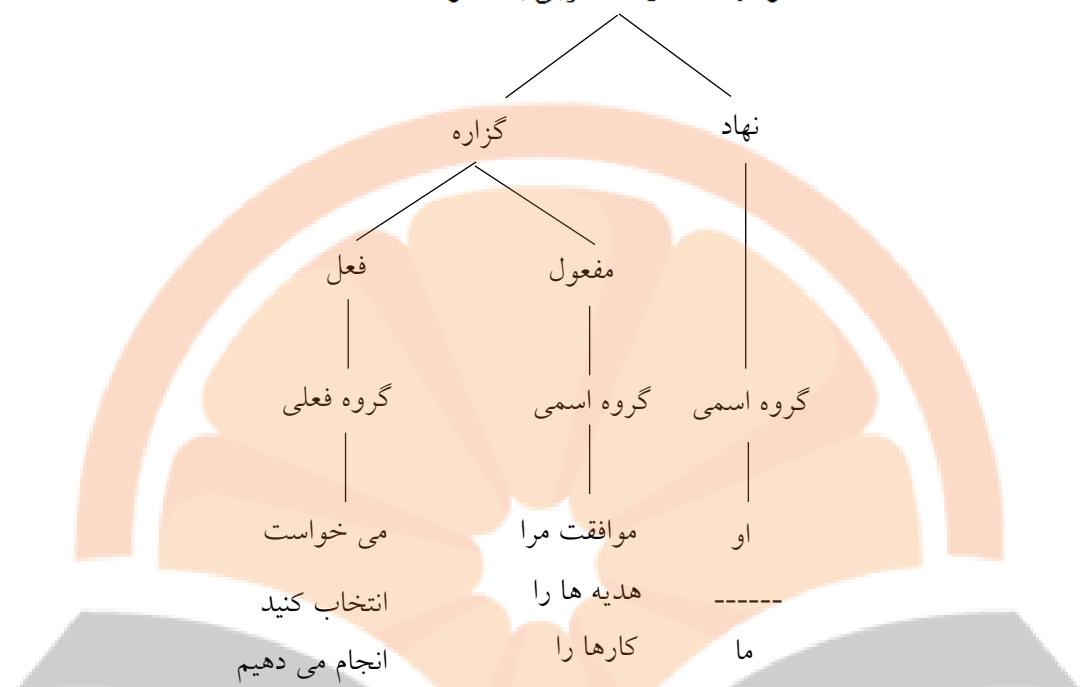
مثال: از میان افعال زیر کدامیک می‌تواند جمله‌ی سه‌چرخی گذرا به مفعول بسازد؟ «می‌خواستم، رفت، خوردیم، جنگید،

آمد، دیدی»



# تلashی در مسیر موفقیت

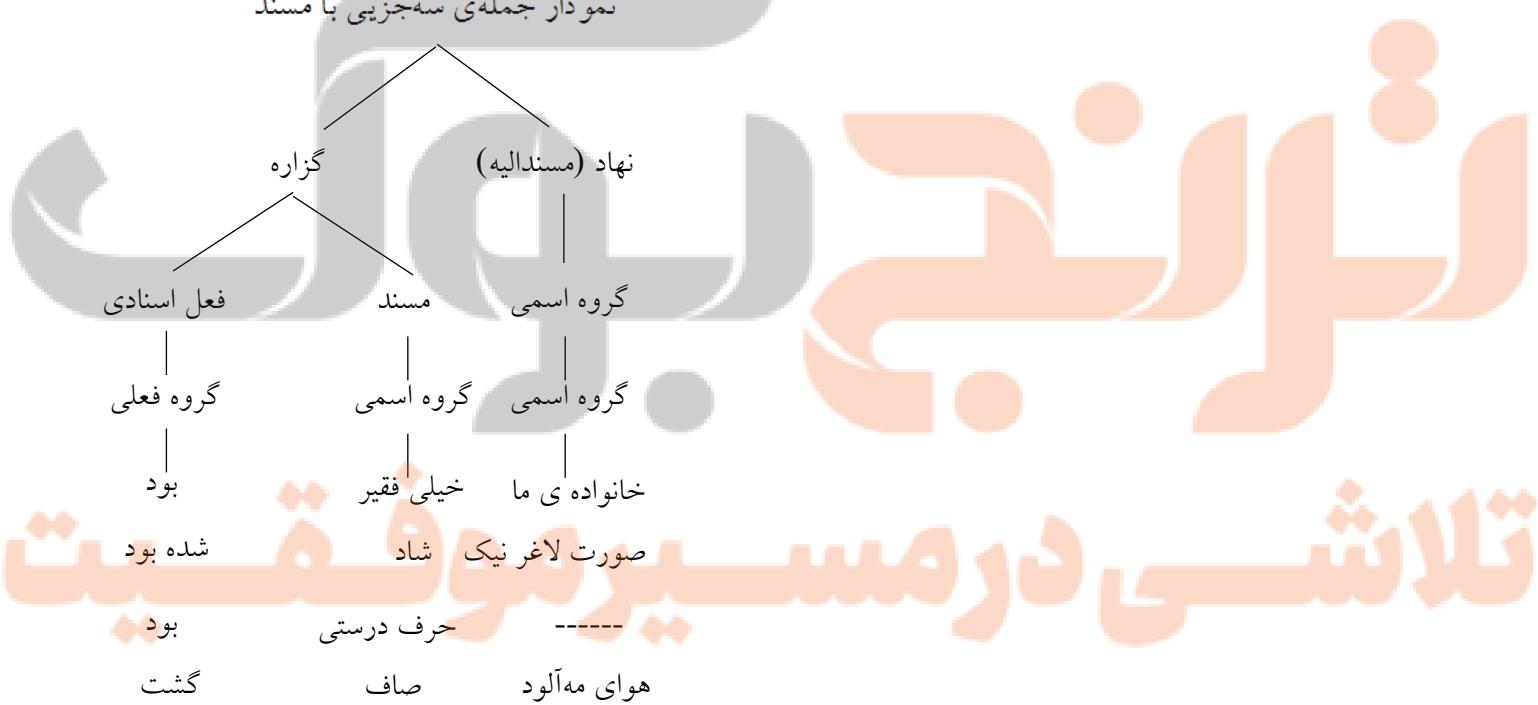
## نمودار جمله‌ی سه‌جزیی با مفعول



۱۱۷- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسند (نهاد + مسند + فعل) : افعال اسنادی (عام، بطي) همچون «است، بود، شد، (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

گشت، گردید» (در همه‌ی زمانها و در همه‌ی اشخاص) برای تشکیل جمله علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیاز دارند که مسند نامیده می‌شود.  
«نکته»: نهاد را در این جملات مسند‌الیه می‌نامیم.

## نمودار جمله‌ی سه‌جزیی با مسند





۱۱۸- نکته: در برخی موارد که این‌گونه افعال در جملات به کار می‌روند، فعل استنادی نیستند و دیگر جمله‌ی سه‌جزیه گذرا به مستند نمی‌سازند.  
آن موارد عبارتند از :

- ۱- فعل «است» و «بود» به معنی «وجود داشتن» باشد: یک کتاب روی میز است. / ابری نیست بادی نیست.
- |           |            |
|-----------|------------|
| وجود دارد | وجود ندارد |
|-----------|------------|

۱۱۹- فعل «شد» به معنی «رفتن»، سپری شدن «راهی شدن» باشد: خرامان بشد سوی آب روان رفت، راهی شد

۱۲۰- فعل «گشت» و «گردید» به معنی «چرخیدن و دور زدن» باشد: زمین دور خورشید می‌گردد.  
می‌چرخد

۱۲۱- جمله‌ی سه‌جزیه گذرا به متهم: نهاد + متهم + فعل. افعال این گروه را باید یاد گرفت. این افعال، فعل‌هایی هستند که حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متهمی که با این حروف اضافه ساخته می‌شوند، متهم فعلی نامیده می‌شوند. برخی از این افعال عبارتند از: ترسیدن (از) - نگریستن (به) - جنگیدن (با) - نازیدن (به) - پرداختن (به) و ...

۱۲۲- نکته‌ی مهم: جملاتی که افعال آنها حرف اضافه‌ی اختصاصی ندارد؛ ولی در آن جملات «حرف اضافه + متهم» به کار رفته است، معمولاً آن متهم‌ها متهم قیدی هستند و نقش قید دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند و قابل حذف می‌باشند.





۱۲۳- مثال: جمله‌ی زیر چند جزیی است؟ «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد». اوّلاً این جمله ۴ گروه دارد به قرار ذیل: ۱- ادبیات غنایی ۲- با زبانی نرم و لطیف ۳- به بیان احساسات شخصی انسان ۴- می‌پردازد.

ثانیاً می‌دانیم فعل «پرداختن» حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» دارد. و گروه اسمی بعد از «به» متّم فعلی نامیده می‌شود: «بیان احساسات شخصی انسان». پس این جمله جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به متّم است.  
 (با زبانی نرم و لطیف) هم از «حرف اضافه + متّم» تشکیل شده است ولی حرف اضافه‌ی «با» مخصوص فعل «پرداختن» نیست و از جمله می‌تواند حذف شود.)



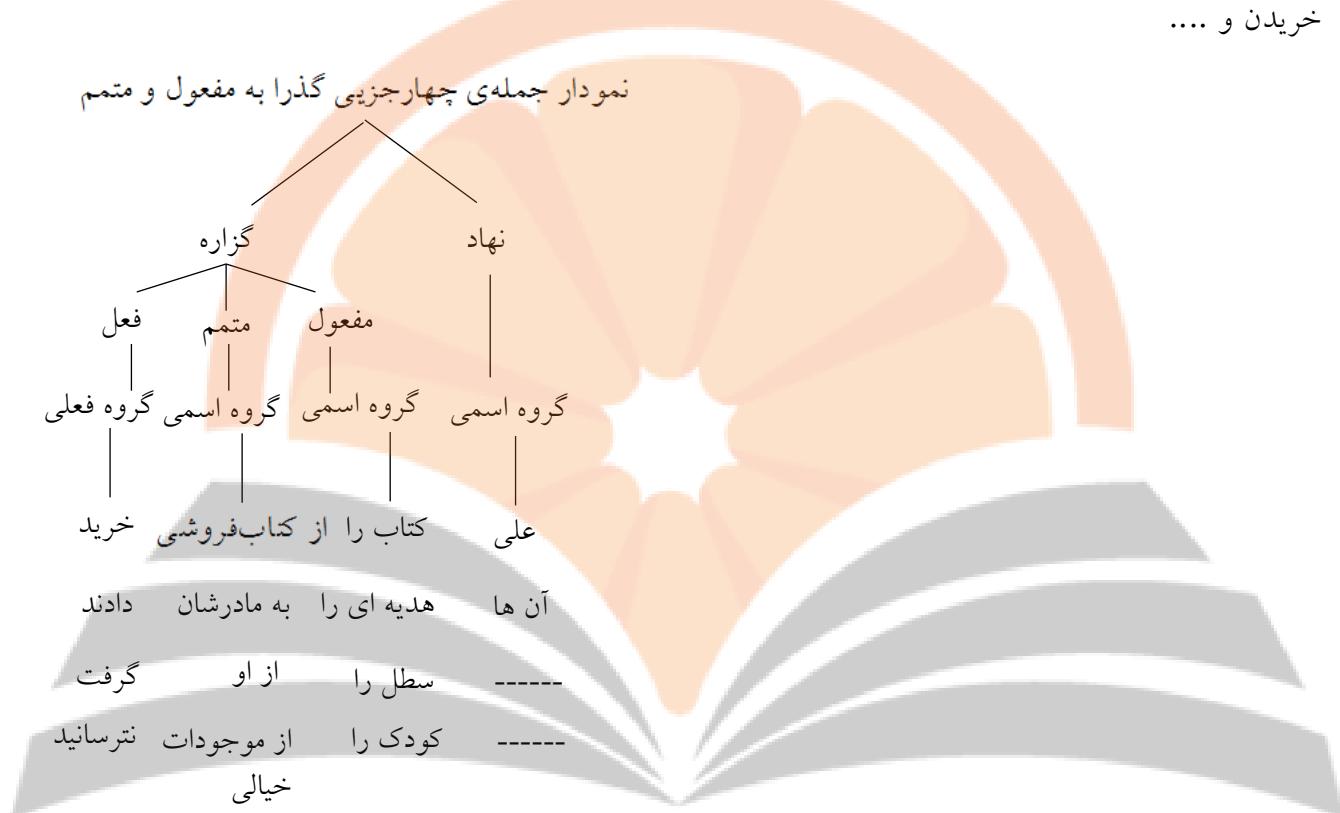
# نژاد بو

## تلاشی در مسیر موفقیت



۱۲۴- جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم  $\left| \text{نهاد} + \text{مفعول} + \text{متمم} + \text{فعل} \right|$ : افعال این گروه را نیز باید آموخت. برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، آموختن (یاد گرفتن)، آموختن (یاد دادن)، ترساندن، خریدن و ....

### نمودار جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم



۱۲۵- نکته: قید در هر جای جمله که باشد جزیی (جزء غیراصلی) از اجزای گزاره است.

سالیانی دراز مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند. (سه جزیی گذرا به مفعول)

قید  $\rightarrow$

ایران همیشه سرزمین دلیران بوده است. (سه جزیی گذرا به مسنده)

قید  $\rightarrow$

\* بقیه‌ی جملات چهار جزیی در سال بعد تدریس می‌شود.

### ۱۲۶- ویژگی‌های فعل (۱)

گروه فعلی مهم‌ترین و اصلی‌ترین عضو گزاره است و دست‌کم دو نشانه (تکواز) دارد (= بن فعل + شناسه).

رفت  $\leftarrow$  رفت +  $\emptyset$

هر فعل دارای پنج ویژگی است: ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- معلوم و مجھول ۵- وجه

۱۲۷- شخص: هر فعل زبان فارسی به وسیله‌ی شناسه‌های خود، شش شخص را نشان می‌دهد که عبارتند از:

۱- اول شخص مفرد (گوینده)

۲- دوم شخص مفرد (شنونده)

۳- سوم شخص مفرد (دیگران)

۴- اول شخص جمع (گویندگان)

۵- دوم شخص جمع (شنوندگان)

۶- سوم شخص جمع (دیگران)



۱۲۸- نکته: فعل ناگزیر از داشتن شناسه است.  
شناسه: نشانه (تکواز)‌ای است که شخص فعل را معین می‌کند.

جمع	فرد	
یم	م-	اول شخص
ید	ی	شناسه های فعل مضارع دوم شخص
نـ	ـد	سوم شخص

جمع	فرد	
یم	م-	اول شخص شناسه های فعل ماضی (بـ) جز ماضی التزامی)
ید	ی	دوم شخص
نـ	Ø	سوم شخص

۱۲۹- بن ماضی = مصدر مرخّم: مصدر بدون «ـن» پایانی ←  
خوردن: خورد  
بریدن: برید  
بردن: برد

رفتن: ~~بر~~ رو : رو  
ریختن: ~~بر~~ ریز: ریز  
کوشیدن: ~~ل~~ کوش: کوش

مردن ← مرد + ه : مرده  
جنگیدن ← جنگید + ه: جنگیده  
دیدن ← دید + ه: دیده

بن مضارع = فعل امر بدون (بـ) آغازی ←

صفت مفعولی: بن ماضی (مصدر مرخّم) + ه ←

# تلashی در مسیر موفقیت



۱۳۰- زمان: دو مین ویژگی فعل، داشتن زمان است؛ مثلاً ما «شنیدن» را فعل نمی‌دانیم، چون مفهوم شخص و زمان در آن نیست اما «شنیدم» فعل است؛ چون هم زمان و هم شخص را مشخص می‌کند. در زبان فارسی، فعل دارای یکی از سه زمان: «۱- گذشته (ماضی) ۲- مضارع ۳- آینده» است.

جدول انواع افعال فارسی را (از جهت زمان) در زیر می‌بینید:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف) گذشته	ساده بعید استمراری مستمر	ساده نقلی	التزامی
ب) مضارع	خبری مستمر	—	التزامی
ج) آینده	آینده	—	—

۱۳۱- افعال ماضی:

۱- ساده (مطلق) ۲- استمراری ۳- بعید ۴- مستمر ۵- نقلی ۶- التزامی

۱۳۲- ماضی ساده‌ی (مطلق): بن‌ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی: نوشتیم، نوشتم، نوشتی، نوشتید، نوشتند.

- ۱۳۳-

ماضی استمراری:  $\left. \begin{array}{l} \text{می} + \text{ماضی ساده}: \text{می خواندم}, \text{می خواندی} \text{ و } \dots \\ \text{همی} \end{array} \right\}$

ساخت قدیمی ماضی استمراری: ماضی ساده + ی («ی» استمرار): خواندمی: می خواندم و .....

۱۳۴- ماضی بعید: صفت مفعولی + بود + شناسه‌ی ماضی: خوانده بودم، خوانده بودی و .....

۱۳۵- ماضی مستمر: داشت + شناسه‌ی ماضی + ماضی استمراری از فعل مورد نظر: داشتم می دیدم، داشتی می دیدی و .....

۱۳۶- ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند: خورده‌ام، خورده‌ای و .....

افعال نیشابوری ← صفت مفعولی + ستم، ستی، سست، ستید، ستدند: خورددستم (خورده‌ام) خورددستی و .....

۱۳۷- ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند: رفته باشم، رفته باشی و .....

۱۳۸- ماضی استمراری نقلی: می + ماضی نقلی (ساده‌ی نقلی): می گفته‌ام، می گفته‌ای و ...

۱۳۹- ماضی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام، بوده‌ای، بوده است، بوده‌ایم، بوده‌اید، بوده‌اند: (ظاهراً از این زمان، فقط این

دو صیغه کاربرد محدودی دارند). —————، گفته بوده است، —————، —————، گفته بوده‌اند.

۱۴۰- ماضی مستمر نقلی: داشته‌ام، داشته‌ای، داشته‌ایم، داشته‌اند + استمراری نقلی: (از این زمان نیز این دو صیغه کاربرد دارند). — ، — ، داشته (است)، — ، — ، داشته‌اند می‌گفته‌اند.

۱۴۱- افعال مضارع: ۱- اخباری ۲- مستمر<sup>۳</sup>- التزامی

۱۴۲- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع: می‌روم، می‌روی و .....

۱۴۳- مضارع مستمر: دارم، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری: دارم می‌روم، داری می‌روی و .....

۱۴۴- مضارع التزامی: ب- + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: بروم، بروی و .....

۱۴۵- چگونگی ساخت فعل آینده (مستقبل):

آینده: خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهند + بن ماضی: خواهم رفت، خواهی رفت و .....

۱۴۶- ویژگی‌های فعل (۲)

۳- گذرا: ناگذرا و گذرا

فعل جمله‌های سه جزیی

۱- ناگذرا: جمله‌های دو جزیی

گذرا به مفعول  
گذرا به مسند

انواع فعل از  
نظر گذرا

۲- گذرا

فعل جمله‌های سه جزیی  
گذرا به مفعول و متمم  
گذرا به مفعول و مسند  
گذرا به مفعول و مسند  
گذرا به مفعول و مفعول

۳- دو وجهی: به صورت ناگذرا و گذرا به مفعول به کار می‌روند.

بعضی فعل‌های زبان فارسی به تهایی می‌توانند در قسمت گزاره قرار گیرند و جمله‌ای درست و دستوری بسازند اما برخی دیگر ناگزیر از همراهی یک یا دو گروه اسمی هستند. به این اعتبار، فعل‌ها را به دو نوع گذرا و ناگذرا تقسیم می‌کنند.

۱۴۷- فعل ناگذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری تنها به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.

مانند: وزیدن، درخشیدن، آمدن، رفتن، گریستن، خوابیدن، دویدن، چرخیدن، نشستن، برخاستن و ....

۱۴۸- فعل گذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری علاوه بر گروه اسمی نهاد، به یک یا دو گروه اسمی دیگر نیازمند است.



۱۴۹- انواع فعل‌های گذرا: ۱- گذرا به مفعول: فعل این جملات علاوه بر گروه اسمی نهاد، به گروه اسمی مفعول نیز نیاز دارند (نهاد + مفعول + فعل).

برای تشخیص گذرا به مفعول (متعدد) بودن فعل، از این پرسش استفاده می‌کنند:  
چه کسی را (چه چیزی را) + فعل ← مفعول

اگر جواب داشت، مفعول می‌خواهد و گرنم مفعول نمی‌خواهد؛ مثلاً: «خواند»: چه چیزی را + خواند ←  
✓ «دید»: چه چیزی را (چه کسی را) + دید ←

اما فعل‌هایی مثل «می‌وزد» و «آمد» گذرا به مفعول نیست:

چه چیزی را (چه کسی را) + می‌وزد ← ✗  
چه چیزی را (چه کسی را) + آمد ← ✗

۱۵۰- معمولاً فعل‌هایی که از مصدرهای زیر ساخته می‌شوند، گذرا به مفعول‌اند: پوشیدن، ساختن، برگردیدن، نوشتن، خواندن، آشامیدن، یافتن، دوختن، دیدن و .....؛ چون تمامی این مصدر در برابر سؤال «چه چیزی را (چه کسی را) دارای جواب هستند».

۱۵۱- طریقه‌ی گذرا کردن فعل: برخی از افعال ناگذرا به روش زیر گذرا می‌شوند:  
بن مضارع فعل ناگذرا + ان ← بن مضارع (گذرا شده) + د (يد) ← بن ماضی گذرا شده  
مثال: چرخیدن ← چرخ + ان ← چرخان (گذرا شده) + د (يد) ← چرخاند / چرخانید  
کودک خوابید ← خواب + ان ← خوابان (گذرا شده) + د (يد) ← خواباند / خوابانید: مادر کودک را خواباند (گذرا  
به مفعول).  
از این قرار است مصدر زیر: رسیدن، پریدن، چکیدن، دویدن، باریدن و .....

۱۵۲- فعل‌های ناگذرا نیز هستند که به روش گفته شده گذرا نمی‌شوند بلکه صورت گذرای آنها فعل دیگری است؛ مثال:  
گذرا او آمد ← او کتاب را آورد.  
گذرا او رفت ← او کتاب را برد.

۱۵۳- نکته: گاهی فعل‌های گذرا با تکواز «ان» دوباره گذرا می‌شوند که در این صورت معمولاً فعل به گروه جدیدی (جزء تازه‌ای) نیازمند می‌گردد.

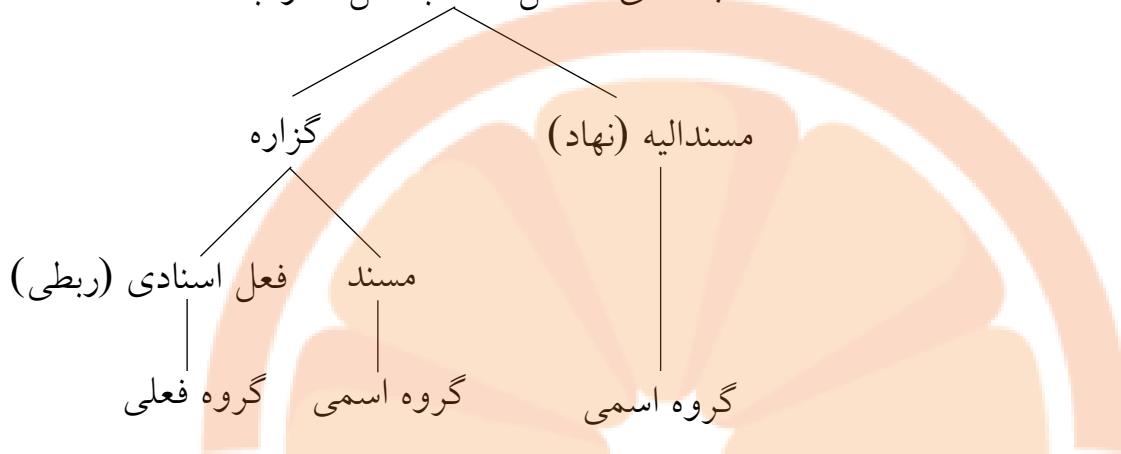
کودک غذا خورد. (سه جزیی گذرا به مفعول) ← مادر به کودک غذا خوراند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و متهم)  
هوا لطیف می‌گردد. (سه جزیی گذرا به مسنند) ← باران هوا را لطیف می‌گرداند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و مسنند)

# تلاشی در مسیر موفقیت



۱۵۴- گذرا به مسنده: فعل‌های اسنادی (عام، ربطی) که از مصدرهای «بودن، شدن، گشتن و گردیدن» ساخته می‌شوند، علاوه بر گروه اسمی نهاد، به عضو دیگری (گروه اسمی مسنده) نیاز دارند. (نهاد + مسنده + فعل اسنادی): گل زیباست.

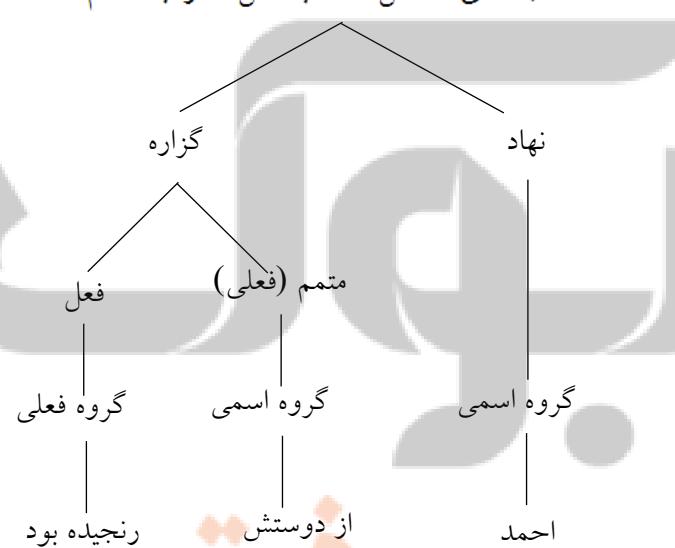
### جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مسنده



۱۵۵- گذرا به متّم: این گونه افعال حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متّمی را که با این حرف اضافه‌ی اختصاصی ساخته می‌شود متّم فعلی می‌نامند. (متّم قیدی متّمی است که فعل به آنها نیاز ندارد یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی فعل ساخته نمی‌شود و قابل حذف است؛ یعنی نقش قید را دارد). (نهاد + متّم (فعلی) + فعل)

۱۵۶- برخی از این افعال با حرف اضافه‌ی اختصاصی خود از این قرارند: اندیشیدن «به»، جنگیدن «با»، نازیدن «به»، رنجیدن «از»، ترسیدن «از»، پیوستن «به»، پرداختن «به»، تاختن «به» و ..... .

### جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به متّم



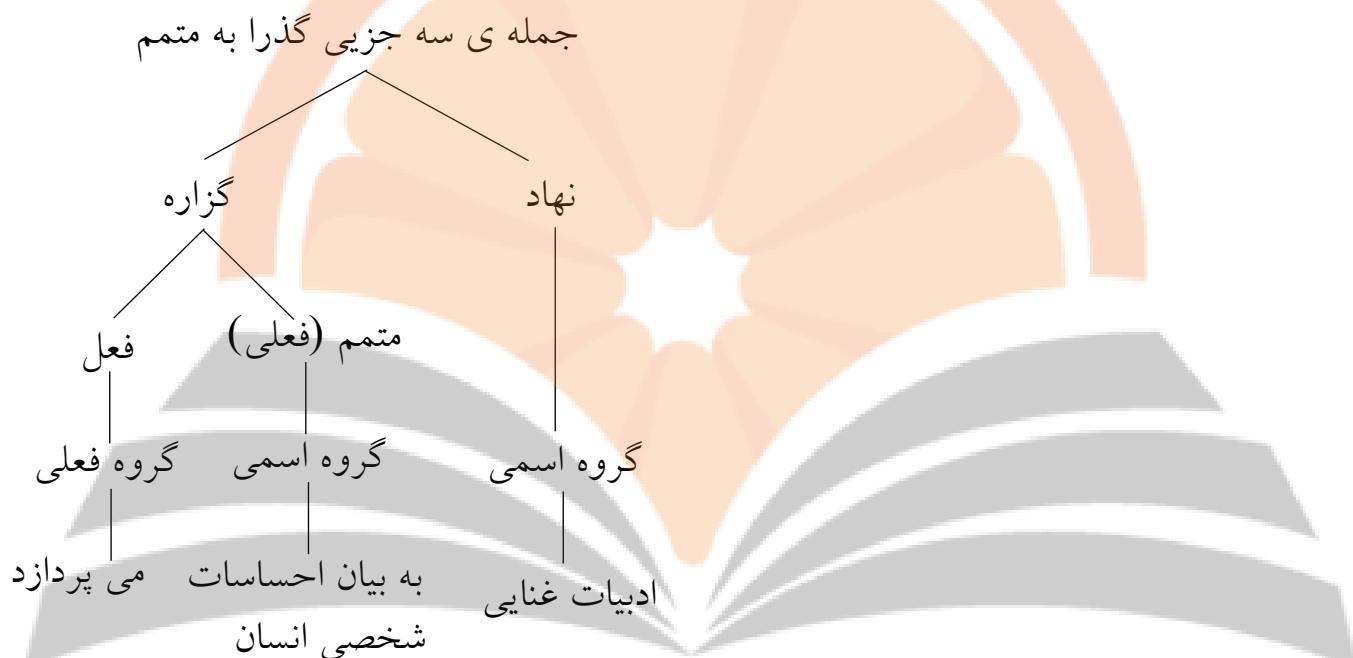
نحو  
تلاشی در مسیر موفقیت



۱۵۷- مثال: «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف، از اعمق وجود خالق آن، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.» با توجه به فعل جمله - که نشان‌دهنده‌ی چند جزیی بودن جمله است - این جمله سه جزیی گذرا به متتم با حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» است.

پرداختن «به» :

نهاد + (بیان احساسات شخصی انسان) + فعل به + متتم (فعلی)



نکته: در مثال بالا سه حرف اضافه «با، از، به» و بالتبع سه گروه اسمی متتم وجود دارد، اما با توجه به فعل جمله (پرداختن)، حرف اضافه‌ی «به» مخصوص فعل است و دو حرف اضافه‌ی دیگر همراه با گروه‌های اسمی‌شان متتم قیدی نامیده شده و قابل حذف از جمله می‌باشند.

با + زبانی نرم و لطیف: متتم قیدی (قابل حذف)  
از + اعمق وجود خالق آن: متتم قیدی (قابل حذف)  
به + بیان احساسات شخصی انسان: متتم فعلی (غیر قابل حذف)

۱۵۸- گذرا به مفعول و متتم: بعضی فعل‌ها برای ساخت جمله علاوه بر گروه اسمی نهاد به دو گروه اسمی دیگر هم نیاز دارند؛ برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، سپردن، زدودن، بخشیدن و ....

مثال: چشم اندازهای زیبا خستگی راه را از تن می‌زدایند.

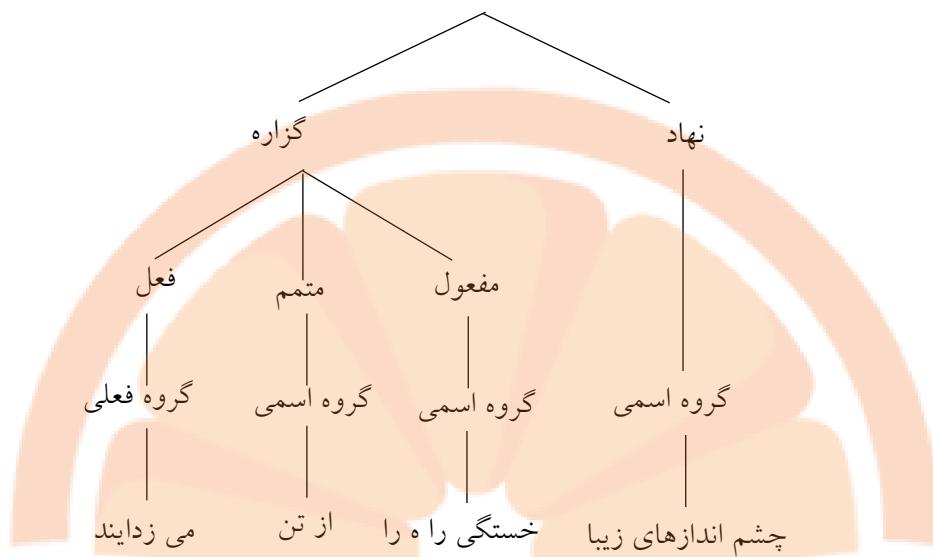
نهاد مفعول متتم فعل

پادشاه سیسیل مقداری طلا به زرگری داده بود.  
نهاد مفعول متتم فعل

# تلارشی در مسیر موفقیت



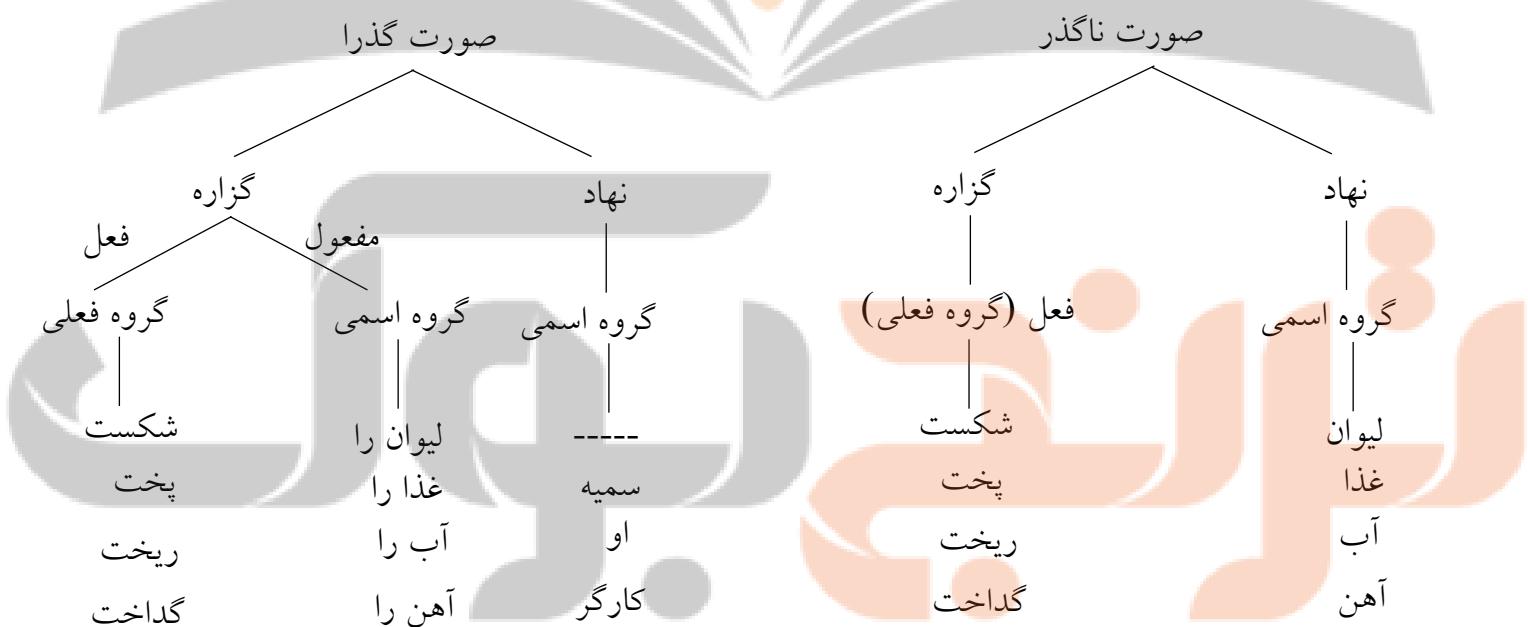
### جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مفعول و متهم (چهارجزی)



- ۱۵۹

۱۶۰- فعل‌های دو وجهی (ذو وجهتین): فعل‌هایی که از مصدرهایی مانند شکستن، پختن، ریختن، گداختن، گستران، سوختن، پژمردن و ..... ساخته می‌شوند، بدون تغییر معنا به دو صورت «گذرا به مفعول» و «ناگذرا» می‌توانند به کار روند.

صورت ناگذرا → جمله با فعل دو وجهی ← صورت گذرا



۱۶۱- ۳- قیدهای پیشوندی: پیشوند + اسم؛ مانند: به سرعت، با شتاب، به چابکی و ...

تفاوت حرف اضافه با پیشوند: الف) «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است. زیرا حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است؛ مثال: به چابکی = چابک، به سرعت = سریع، به کندی = کند و ...

اما حوزه‌ی عمل حرف اضافه، جمله است یعنی در ساختن جمله شرکت می‌کند و متهم می‌سازد.

ب) پیشوند یک نشانه (تکواز) وابسته (وند اشتقاقي) است که عموماً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند: به (پیشوند) + سرعت (اسم) ← به سرعت (قید)

در حالیکه حرف اضافه یک تکواز آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد:

به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۱۶۲- دستور

«بدین ترتیب، در زندان خاموشی من شکسته شد»:

در این جمله، هسته‌ی گروه اسمی نهاد به قرار زیر است ← گروه اسمی نهاد: در زندان خاموشی من ← هسته: در زندان: مضاف‌الیه

خاموشی: مضاف‌الیه ← وابسته‌ی پسین  
من: مضاف‌الیه

نکته: اسمی که بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره ۷) می‌آید، یا صفت است یا مضاف‌الیه؛ که راه تشخیص این دو، پیش‌تر ذکر شده است.

۱۶۳- «ای کریمی که بخشندۀ عطا‌یی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی.»

- ۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.
- ۲ - عطا و خطا: آرایه جناس ناقص و سجع دارند.
- ۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترجیح دارد.
- ۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به : یا واهب العطا‌یا
- ۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

همه رزمگه کوه فولاد گشت

۱۶۴- چوآن آهنین کوه آمد به دشت

- ۱ - آن: صفت اشاره (وابسته پیشین)
- ۲ - آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب (کوه آهنین)
- ۳ - همه: صفت مبهم
- ۴ - کوه فولاد: در نقش مسندي

۱۶۵- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.

- ۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاری (باد: مشبه / دریا: مشبه به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).
  - ۲ - خشاخش: نام آواست.
  - ۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.
- مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۱۶۶- رسول خدا فرمود: حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد.

دوش: در نقش قیدی به کار رفته است.  
فلان و فلانه: ضمیر مبهم هستند که در اینجا در نقش متممی به کار رفته‌اند.

۱۶۷- که گر عرشی به فرش آیی و گر ماهی به چاه افتی  
و گر بحری تهی گردی، و گر با غی خزان بینی  
بیت دارای هشت جمله. (هر مصراع چهار جمله)  
«اگر» در هر دو مصراع حرف ربط وابسته‌ساز است.

مفهوم بیت: اگر عظمت و شکوه داشته باشی، روزی درون خاک قرار خواهی گرفت و اگر مانند ماه، زیبا و در اوج آسمان باشی، روزی در قعر چاه قرار خواهی گرفت و اگر مانند دریا، بزرگ و وسیع باشی، روزی خشک خواهی شد و اگر مانند باغ، سر سبز و با طراوت باشی، روزی خزان دیده و پژمرده خواهی شد.



۱۶۸- غلام گفت: «آن کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»

اندرون، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرج شان خداوند است.

عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نایافتنی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بنده از درک آن عاجز است.

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست  
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۱۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید مجnoon، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را برابر او فشانده است.

۱- شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشبیه شده است.

۲- مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.

۳- بید مجnoon به معشوقه تشبیه شده است.

۱۷۰- «چه می خواهند بگویند این بوته‌ها و خطها و اسلیمی‌ها که در هم می‌پیچند؟»

عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوته‌ها و خطها چیزی بگویند)

اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به‌ای در اسلیمی تبدیل شده است)

۱۷۱- «خدا بیامزد ملا نصرالدین معروف را گفتندش: فلان کس در پشت‌بام معطل مانده و نمی‌تواند پایین بیاید و خلقی در

این کار حیران‌اند. چه کنیم؟»

۱- «ش» در نقش متممی به کار رفته است. (به او گفتند) و مرجع آن ملا نصرالدین است.

۲- «کس» نهاد جمله است و «فلان» صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۳- «خلقی در این کار حیران‌اند»: جمله‌ی سه جزئی استنادی است. (خلقی: نهاد / در این کار متمم قیدی / حیران: مسنند / اند ← هستند: فعل ربطی)

۱۷۲- الله اکبر / آیا خدا نیز در تو به شگفتی در نمی‌نگرد؟/

الله اکبر: شبه جمله است، در مفهوم تعجب

متصراع دوم شر: استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) دارد ← یعنی خداوند نیز در تو حتماً به شگفتی در نمی‌نگرد.

آزاده من که از همه عالم بریده‌ام» ۱۷۳- «ای سرو پای بسته به آزادگی مناز

سروپای بسته: منادا (ای: حرف ندا)

پای بسته: صفت بیانی برای سرو

آزاده من: جمله‌ی سه جزئی استنادی که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است. (من آزاده هستم)

همه: صفت مبهم (برای عالم) وابسته‌ی پیشین

ایوان مدائی را آینه‌ی عترت دان» ۱۷۴- «هان ای دل عترت بین از دیده عترت کن هان

۱- هان: شبه‌جمله (حرف تنبیه و آگاهی)

۲- دل: منادا (ای: حرف ندا)

۳- عترت بین: صفت بیانی از نوع فاعلی مرکب مرخم (عترت بیننده)

۴- بیت پنج جمله دارد: ۲ شبه‌جمله - یک منادا - دو جمله‌ی مستقل



۱۷۵- «اگر ممکن بود چهار دندان مرا بکشند و دندان شاه خوب شود! حاضر بودم»

این عبارت نشان‌گر چاپلوسی و تملق اعتمادالسلطنه است به شاه قاجار (عبارت صفت مذموم چاپلوسی را در زمان قاجار که در دربار رایج بوده، به تصویر کشیده است).

ای وای امیدهای بسیارم

۱۷۶- «بسیار امید بود در طبعم

۱- ای وای: شبه جمله «تأسف»

۲- «م» در بسیار: مضاف‌الیه

۴- حذف فعل به قرینه‌ی معنوی (در مصراع دوم)

کفتم من و طالع نگونسارم

۱۷۷- «ترسیدم و پشت بر وطن کردم

۱- «م» در نگونسارم: مضاف‌الیه

۲- «و» در مصراع دوم: «واو» همراهی است. (من به همراه طالع بد)

از انواع «و»: (برخی از کاربردهای «واو»)

۱- بین دو جمله: واو ربط (هم پایه‌ساز)

۴- واو معیت

۲- بین دو کلمه: واو عطف

۳- واو حالیه (در حالی که)

غم‌خوارم و اخترس‌خونخوارم

۱۷۸- «محبوسم و طالع است منحوسم

۱- «م» در محبوسم: مخفف فعل «هستم»

۲- «م» در منحوسم: مضاف‌الیه «طالع» (طالع من منحوسی است)

۳- «م» در غمخوارم: مخفف «هستم»

۴- «م» در خونخوارم: مضاف‌الیه در خونخوارم

دلم گشت هر گوشه‌ی سنگرت را

۱۷۹- «به دنبال دفترچه‌ی خاطراتت

۱- «ت» در هر دو واژه مضاف‌الیه است.

۲- «م»: مضاف‌الیه

۳- دل: نهاد

۴- هر: صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۵- گشت: در معنای جست و جو کردن (فعل تام)

۱۸۰- «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تورا شرم، کرم بود.»

۱- زهی: شبه جمله (تحسین، آفرین)

۲- الهی: منادا

۳- مرجع ضمیر «تو»: خداوند

۱۸۱- جمله، سخنی است که از نهاد و گزاره تشکیل شده است.

علی به بازار رفت.

مانند: نهاد      گزاره



۱۸۲- نهاد بر دو نوع است: ۱- نهاد جدا (که معمولاً ابتدای جمله می‌آید) ۲- نهاد پیوسته (شناخته)  
دانش آموزان آینده سازان این سرزمهین هستند. (ن-د)  
مثال: نهاد جدا  
نهاد پیوسته (شناخته)

۱۸۳- نهاد جدا، اغلب قابل حذف از جمله هست ولی نهاد پیوسته، اجباری است و قابل حذف نیست.  
مثال: - موفق و سر بلند باشید. (ید)  
نهاد پیوسته.  
«شما» نهاد جدا است که حذف شده است و با این علامت (-) نشان داده شده است.

۱۸۴- نهاد جدا باید با شناخته مطابقت کند، مانند: آنها درس می خوانند.  
او درس می خوانند.  
مانند: حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) فرمودند.  
حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) فرمودند.  
اما در بعضی اوقات، استثنای وجود دارد که نهاد جدا با شناخته مطابقت نمی کند.

۱۸۵- اگر «من» یا «ما» همراه شخص دیگری، نهاد قرار گیرد، فعل به صورت اول شخص جمع می‌آید.

من و تو  
مانند: من و حسین می رویم.  
علی و ما

۱۸۶- واژه‌های گله، رمه، کاروان و قافله در صورتی که نهاد واقع شوند، فعل مفرد می‌گیرند.  
مانند: کاروان به سمت مکه حرکت کرد.

مانند: اسم مفرد

گل شکفت. ( فقط فعل)  
نهاد گزاره  
علی کتاب را خرید.  
نهاد مفعول فعل  
گزاره

۱۸۷- گزاره با توجه به شکل آن دو نوع است: ساده و غیرساده

۱- ساده: آن است که فقط از یک فعل ناگذر درست شده باشد.

۲- غیرساده: آن است که علاوه بر فعل دارای جزء دیگری نیز باشد.

۱۸۸- گزاره‌ایی که غیرساده هستند، به دو نوع تقسیم می‌شوند.

۱- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل یک جزء دیگر دارند. (سه نوع)

۲- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل دو جزء دیگر دارند. (چهار نوع)

۱۸۹- گزاره‌ایی که علاوه بر فعل به یک جزء دیگر نیاز دارند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گزاره‌ای مفعول دار: نهاد + مفعول + فعل

۲- گزاره‌ای متمم دار: نهاد + متمم + فعل

۳- گزاره‌ای مسنند دار: نهاد + مسنند + فعل

- ۱۹- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به دو جزء دیگر نیاز دارند، چهار نوع هستند.

  - گزاره‌های مفعول و متمم‌دار: نهاد + مفعول + متمم + فعل
  - گزاره‌های مفعول و مسند‌دار: نهاد + مفعول + مسند + فعل
  - گزاره‌های مسند و متمم‌دار: نهاد + مسند + متمم + فعل
  - گزاره‌های مفعول و مفعول‌دار: نهاد + مفعول + مفعول + فعل

۱۹۱- در جمله‌های سه‌جزیی و چهار‌جزیی متمم‌دار، باید توجه داشت که منظور از «متمم»، متمم‌های اجباری است نه متمم‌های قیدی، چرا که متمم‌های اجباری ( فعلی ) جزء اصلی جمله به حساب می‌آیند ولی متمم‌های قیدی از نوع قید هستند و تنها توضیح بیشتر به جمله می‌دهند و وجود آن‌ها در جمله الزامی نیست.

۱۹۲- تفاوت «متمن قیدی» با «متمن اجباری» در این است که «متمن قیدی» از جمله قابل حذف است و حذف آن آسیبی به جمله نمی‌رساند؛ ولی وجود «متمن اجباری» در جمله الزامی است. «متمن اجباری» در هر جمله فقط یک بار به کار می‌رود ولی «متمن قیدی» بیش از یک بار استفاده می‌شود.

۱- متمم قیدی: علی با اتوبوس به همراه دوستش در ساعت ۴ به تهران رفت.

متم (قيدي) متم متم متم

۲- متمم اجباری: علی با دشمن جنگید.

متمم اجباری

۱۹۳- مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است که معمولاً با شناسه همراه است و پنج ویژگی دارد:  
۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۱۹۴- هر فعلی دارای شش شخص است:

ج

(گویندگان) اول شخص جمع: یم  
(شوندگان) دوم شخص جمع: ید  
(دیگران) سوم شخص جمع: ند

مفرد

(گوینده) اول شخص مفرد:- م

(شونده) دوم شخص مفرد: ۴

سید و شیخوں و فدیویوں کی

۱۹۵- فعل سه زمان اصلی دارد: ۱- ماضی(گذشته) ۲- مضارع(حال) ۳- مستقبل(آینده) جز زمان آینده که یک مورد بیشتر نیست، بقیه زمانها(ماضی و مضارع) هر کدام به چند نوع فرعی دیگر تقسیم می‌شوند.

۱۹۶- فعل گاه فقط به نهاد نیاز دارد که به آن ناگذار می‌گویند، گاه علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیز نیاز دارد که به آن فعل گذرا می‌گویند و گاه به هر دو حالت به کار می‌رود که به آن فعل دو وجهی می‌گویند؛ مثل فعل «شکست»: ۱- شیشه شکست ۲- علی شیشه را شکست.

۱۹۷- پیامی که از به کار بردن فعل، دریافت می شود، «وجه فعل» می گویند. بدین جهت، فعل در فارسی ممکن است به وجوده مختلف به کار برود: ۱- وجه اخباری ۲- وجه التزامی ۳- وجه امری

۱۹۸- برای فهم بیشتر می‌توان به این نکته توجه داشت که فعل امر، «وجه امری» دارد. فعل‌های ماضی و مضارع التزامی «وجه التزام» و بقیه افعال «وجه اخبار» دارند.



۱۹۹- در وجوه افعال که مقصود از آن کارکرد فعل است و بر سه نوع است:

یا وقوع فعل از نظر گوینده «مسلم» است: اخباری

یا وقوع فعل از نظر گوینده «نامسلم» است: التزامی

یا وقوع فعل جنبه‌ی «فرمان یا خواهش» دارد: امری

۲۰۰- در زبان فارسی فعل امر(وجه امری) تنها دو ساخت(صیغه) دارد:

۱- دوم شخص مفرد: برو

فعل امر برخلاف وجه اخباری و التزامی ، پرسشی نمی‌شود.

۲۰۱- قبلًا خواندیم که فعل دارای پنج ویژگی است. یکی از آن ویژگی‌ها، معلوم و مجھول بودن فعل است؛ مانند:

۲- لباس‌ها دوخته شدند. (مجھول)

۱- خیاط لباس‌ها را دوخت. (م‌علوم)

۲۰۲- اگر فعل گذرا به مفعول، به نهاد آن جمله نسبت داده شود، فعل را معلوم گویند.

مثال: علی، کتاب را خواند. ← معلوم  
نهاد مفعول فعل

در جمله‌ی بالا، خواندن کتاب به علی- که نهاد است- نسبت داده شده است و به همین خاطر، فعل «خواند» معلوم است.

۲۰۳- اگر فعل گذرا به مفعول را به نهاد که قبلًا مفعول بوده است، نسبت دهیم، فعل را مجھول می‌گوییم.

مثال: کتاب خوانده شد (مجھول). در جمله‌ی مذکور، خواننده‌ی کتاب ذکر نشده است و «کتاب» که قبلًا مفعول بوده- (علی کتاب را خواند)- حالا در جایگاه نهاد قرار گرفته است، پس فعل «خوانده شد» مجھول است.

۲۰۴- برای مجھول کردن فعل معلوم، ابتدا نهاد را حذف می‌کنیم، بعد مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم و در صورت وجود «را» آن را حذف می‌کنیم؛ سپس فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. با استفاده از فعل کمکی «شد» فعلی متناسب با زمان فعل اصلی می‌سازیم و بعد از صفت مفعولی می‌نویسیم و در پایان شناسه‌ی فعل مجھول را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم. مثال:

علی غذا خورد.  
نهاد مفعول فعل معلوم  
غذا خورده می‌شود.  
نهاد فعل مجھول

۲۰۵- زمان فعل مجھول باید با زمان فعل معلوم مطابقت کند. یعنی اگر زمان فعل معلوم ماضی استمراری است، زمان فعل مجھول هم باید بعد از طی مراحل به صورت ماضی استمراری بیاید و بهمین منظور باید فعل کمکی «شد» را با زمان فعل معلوم مطابقت داد.

۲۰۶- در فارسی، می‌توان با آوردن تکواز منفی‌ساز «ن» هر فعلی را منفی کرد. (گفت ← نگفت) ولی باید توجه داشت که ماضی و مضارع مستمر، صورت منفی ندارد و برای منفی کردن آنها از معادلهای غیرمستمر استفاده می‌شود. مثال:

دارد کتاب می‌خواند ← کتاب نمی‌خواند.



- ۲۰۷- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل‌دهنده بر سه نوع تقسیم می‌شود:
- ۱- فعل ساده ۲- پیشوندی ۳- مرکب
- مثال) می‌پرسیدم: ساده برمی‌دارد: پیشوندی اطلاع می‌دهد: مرکب

- ۲۰۸- فعل ساده: آن است که بن مضارع آن شامل یک جزء (تکواز) باشد؛ مانند: آمده بود ← آ / خواندن ← خوان
- فعل پیشوندی: اگر به اول فعل‌های ساده «وند» افزوده شود، این فعل‌ها به فعل پیشوندی تبدیل می‌شوند؛ مانند: آورد ← برآورد / گشت ← بازگشت
- فعل مرکب: اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل، فعل مرکب است؛ مانند: شرکت دادند، ایمان آوردم

- ۲۰۹- باید توجه داشت که هیچ‌گاه فعل ساده یا مرکب را خارج از جمله برسی و مشخص نمی‌کنیم، چرا که فعل ممکن است در یک جمله، ساده باشد و همان فعل در جمله‌ای دیگر مرکب؛ مثلاً «فرض گرفت» به تنهایی ساده است زیرا می‌توان گفت قرض‌ها گرفت اما در جمله‌ی «حسن تعدادی کتاب از دوستش قرض گرفت» فعل، مرکب است.

- ۲۱۰- برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی مستمر، مضارع مستمر، آینده و همه‌ی فعل‌های مجھول، از فعل‌های خاصی استفاده می‌شود که آن‌ها را فعل کمکی می‌خوانیم. مانند: رفته بودی، داشت می‌رفت، خواهند گفت. فعل‌های کمکی از نظر ساختمان، در فعل تغییر ایجاد نمی‌کنند.

- ۲۱۱- یکی از موضوعات نادرست نگارشی، استفاده کردن از کلمه‌های زاید و تکراری است. به چنین کلمه‌هایی که مخلّ کلام است و موجب کاهش حسن و زیبایی کلام می‌شود، «حشو» می‌گویند. مثال: «بیایید سوابق گذشته را فراموش کنیم». در این جمله «سوابق» و «گذشته» در یک معنی است و وجود یکی از آن دو اضافه است و باید از جمله حذف شود. (بیایید گذشته را فراموش کنیم)

- ۲۱۲- به اول فعل ساده اگر «وند» اضافه شود، فعل پیشوندی ساخته می‌شود. مقصود از «وند»: تکوازی است که معنا و کاربرد مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های مشتق یا فعل‌های پیشوندی به کار می‌رود. و از نظر کارکرد دو دسته‌اند: صرفی-اشتقاقی.

- ۲۱۳- هر اسم دارای چند ویژگی است که برای نوشتن نوع اسم از این ویژگی‌ها استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال اسم می‌تواند ساده یا مرکب باشد، مفرد یا جمع باشد؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های اسم ضروری است. از ویژگی‌های اسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- شمار ۲- شناس، ناشناس، اسم جنس ۳- عام، خاص ۴- ساخت

- ۲۱۴- یکی از ویژگی‌های اسم، شمار است و مقصود از شمار، مفرد یا جمع بودن آن است. مفرد نشانه‌ای ندارد و بر یکی دلالت می‌کند ولی جمع نشانه‌هایی دارد و بر بیش از یکی دلالت می‌کند. در زبان فارسی، دو نشانه‌ی جمع وجود دارد، که همه‌ی اسم‌ها را با یکی از آن دو یا با هر دو می‌توان جمع بست. ۱- ان ۲- ها
- مثال) درخت‌ها، درختان، کتاب‌ها، دختران.

- ۲۱۵- علاوه بر اسم‌هایی که به وسیله‌ی نشانه‌های جمع فارسی یا عربی جمع بسته می‌شوند، برخی از اسم‌ها نیز که ویژه‌ی کلمات عربی هستند و در فارسی نیز به کار می‌روند در معنای جمع ولی بدون نشانه استفاده می‌شوند که به آن‌ها جمع مکسر می‌گویند. مانند: آثار ← اثر / علوم ← علم / معابر ← عابر / الوان ← لون



-۲۱۶- یکی از ویژگی‌های مهم اسم، ساخت یا اجزاء تشکیل‌دهنده آن است که به چهار دسته تقسیم می‌شود. ۱- فقط از یک تکواز ساخته می‌شود. (ساده) ۲- از دو یا چند تکواز مستقل ساخته می‌شود. (مرکب) ۳- یک جزء آن معنای مستقل ندارد. (مشتق) ۴- ویژگی مشتق و مرکب را با هم دارد. (مشتق مرکب)

-۲۱۷- صداهای طبیعی و بی‌معنای اطراف خودمان (صدای موجودات زنده و غیرزنده) را «نامآوا» می‌نامند. نامآواها از مقوله‌ی اسم هستند و در جمله نقش گروه اسمی- از جمله نهاد، متمم، مفعول- می‌گیرند. برخی از این صداها عبارتند از: هوهی جغد، جیک‌جیک گنجشک، قارقار کلااغ، واق‌واق سگ و از این قبیل صداهای دیگر.

-۲۱۸- در هر گروه اسمی، یک اسم به عنوان هسته که وجود آن الزامی است و یک یا چند وابسته که وظیفه‌ی آن‌ها، توضیح برخی ویژگی‌های هسته یا افزودن نکته‌ی تازه به آن و وجود آن‌ها اختیاری است، وجود دارد. این وابسته‌ها یا پیش از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) یا پس از آن (وابسته‌ی پسین).  
گروه اسمی: وابسته‌های پیشین / هسته / وابسته‌های پسین

-۲۱۹- تمام وابسته‌هایی که قبل از اسم (هسته) می‌آیند (وابسته‌های پیشین)، صفت هستند ولی اگر برخی از همین صفت‌ها بدون اسم بیانند، ضمیر به حساب می‌آیند نه صفت. مانند:  
این را خریدم.  
ضمیر  
صفت اشاره

-۲۲۰- تمام صفت‌هایی که پس از هسته به عنوان وابسته‌های پسین عمل می‌کنند (جز صفت شمارشی ترتیبی) صفت بیانی نامیده می‌شوند که خود انواعی دارد: ۱- ساده: سفید - ۲- فاعلی: زیبا - ۳- مفعولی: شکفته - ۴- لیاقت: دیدنی - ۵- نسبی: ارغوانی

-۲۲۱- صفت‌های بیانی نیز هم‌چون اسم از نظر ساخت به چهار نوع تقسیم می‌شوند: ۱- تنها یک تکواز دارند (صفت ساده) ← ۲- دو یا چند تکواز مستقل دارند (صفت مرکب) ← پابرهنه - ۳- یک تکواز مستقل و دست کم یک وند دارند (صفت مشتق) ← بی‌ادب - ۴- هم مرکب هستند و هم مشتق (صفت مشتق مرکب) ← هیچ‌کاره

-۲۲۲- در زبان فارسی دو نوع ترکیب داریم: ترکیب وصفی، ترکیب اضافی  
۱- ترکیب وصفی: اسم + صفت + اضافی  
۲- ترکیب اضافی: اضافی + اضافی + اضافی  
اولی را موصوف و صفت و دومی را مضارف و مضارف‌الیه می‌گویند. ترکیب اضافی خود بر دو نوع کلی تقسیم می‌شود یا بین مضارف و مضارف‌الیه رابطه‌ی مالکیت یا وابستگی وجود دارد که (تلخی) می‌گویند یا این رابطه موجود نیست که (اضافه‌ی غیرتعلقی) گویند.

-۲۲۳- یکی از انواع «واو» و کاربردهای آن «واو» مباینت یا استبعاد می‌باشد که به وسیله‌ی آن می‌توان جمله را کوتاه کرد و بدون فعل نوشت. در واقع این حرف کمک می‌کند تا پیام جمله برجسته‌تر شود.  
به عنوان مثال: مسلمان با دروغ میانه‌ای ندارد. ← مسلمان و دروغ؟!

-۲۲۴- ضمیر کلمه‌ای است که در جمله جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. اسمی که ضمیر جانشین آن می‌شود، «مرجع ضمیر» می‌نامند، پس ضمیر نیز می‌تواند در نقش هسته‌ی گروه اسمی ظاهر شود.  
حقیقت همان اندازه رایج خواهد شد که ما آن را رواج می‌دهیم.  
ضمیر  
مرجع



-۲۲۵- گاهی مرجع ضمیر به قرینه حذف می‌شود. در اول شخص و دوم شخص حذف مرجع ضمیر بسیار رایج است: همیشه در دم را برای خودم نگه داشته‌ام.

نکته‌ی دیگر این‌که هر گروه اسمی که هسته‌ی آن ضمیر باشد، می‌تواند برخی وابسته‌ها را به همراه داشته باشد. مانند: آن‌ها/ خودِ حسن به من گفت/ من بیچاره

-۲۲۶- بعضی از واژه‌ها هستند که به تنایی، هم‌چون جمله‌ای مستقل، مفهوم کاملی را می‌رسانند اما مثل جمله نهاد و گزاره ندارند. گروهی از این‌ها برای بیان عواطف و احساسات اظهار می‌شوند؛ مثل «آه»، «بهبه»، و گروهی دیگر برای راندن و خواندن حیوانات به کار می‌روند؛ مانند «کیش»، «چخ». بعضی از واژه‌های دیگر چون «افسوس» و «سلام» از نظر لغوی معنا دارند؛ اگر به تنایی به کار بروند، مفهوم یک جمله کامل را می‌رسانند. به این دو دسته واژه وقتی معنایی مانند جمله دارند، شبه جمله می‌گوییم.

-۲۲۷- گروه قیدی بخشی از جمله است که جمله یا جزیی از آن را توصیف می‌کند و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد. دلیل اصلی قابل حذف بودن قید این است که «قید» جزء اصلی جمله محسوب نمی‌شود. مثال: «دیروز حسن برگشت»؛ که در این جمله «دیروز» قید و قابل حذف است.

-۲۲۸- بعضی گروههای قیدی به تمام جمله وابسته‌اند؛ یعنی، توضیحی به کل جمله می‌افزایند. برخی از آن‌ها نیز به جزیی از جمله وابسته‌اند؛ مثلاً در جمله «علی خیلی خوب می‌دود.»، قید خیلی وابسته‌ی خوب است و قید قید نام دارد.

-۲۲۹- در دستور جدید، قیدها را فقط از جهت کاربرد و ظاهر آن بررسی می‌کنیم، نه معنی و مفهوم (البته در دوره‌ی دیبرستان) و بدین منظور قیدها را به دو گروه تقسیم می‌کنیم: ۱- قیدهایی که نشانه‌دار هستند. ۲- قیدهایی که بدون نشانه هستند. هر کدام از این دو گروه نیز به بخش‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. مثل: قید تنوین‌دار، قید مختص، متمم قیدی و....

-۲۳۰- یکی از انواع قیدها، متمم قیدی (حرف اضافه + اسم/ ضمیر) است. همچنین قبل‌آموختیم که یکی از اجزای اصلی جمله نیز «متمم» (متمم فعل) است؛ پس باید دقت کنیم و این دو را اشتباه نگیریم. متمم فعلی قابل حذف نیست و در ضمن فقط یک بار در جمله می‌آید ولی متمم قیدی قابل حذف است و استفاده از آن در جمله محدودیت ندارد.

-۲۳۱- فرق گروه قیدی و مسنده هم مثل متمم قیدی با متمم فعلی است. از آنجایی که «مسنده» نیز جزء اصلی جمله به حساب می‌آید، قابل حذف از جمله نیست؛ ولی گروه قیدی چون توضیح بیشتر در مورد جمله می‌دهد و جزء اصلی جمله به حساب نمی‌آید، می‌توان آن را حذف کرد و حذف آن خللی به جمله نمی‌رساند. مثال:

الف) علی آرام است.  
مسنده  
ب) علی آرام خوابیده است.  
قید (قابل حذف)

-۲۳۲- بعضی از فعل‌ها حرف اضافه‌ی خاصی دارند و نمی‌توان آن‌ها را با حرف اضافه‌ی دیگر به کار برد؛ مثل: ترسیدن از/ افزودن به/ جنگیدن با....

گاهی یک فعل ممکن است دو یا چند حرف اضافه‌ی مخصوص داشته باشد. در این صورت، معنی فعل‌ها با هم فرق می‌کند؛ مانند: آموختن از... (یادگرفتن، تعلم) آموختن به... (یاد دادن و تعلیم).

# تلاشی در معرفه مفهوم



-۲۳۳- واژه از واحدهایی تشکیل می‌شود که به آنها «تکواز» می‌گویند؛ مثلاً واژه‌ی «دانشآموز» از سه تکواز «دان» و «ش» و «آموز» درست شده است. خود تکواز، واحد معناداری است که به واحدهای معنی‌دار کوچک‌تر بخش‌پذیر نیست. در واقع، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است.

-۲۳۴- تکوازها را بسته به این‌که به تنها‌یی به کار بروند یا نه، به دو دسته تقسیم می‌کنند. اگر تکواز به تنها‌یی به کار برود و معنای مستقل داشته باشد، «تکواز آزاد» می‌گویند اما اگر تکواز معنای مستقل نداشته باشد و به تنها‌یی به کار نرود «تکواز وابسته» می‌گویند. تکواز آزاد: کتاب- درخت- کار تکواز وابسته: «ش» در دانش/ «گر» در کارگر.

-۲۳۵- در واحدهای زبانی مرتبه‌ی بالاتر از تکواز «واژه» قرار دارد که از تکواز آزاد و یا ترکیب تکوازها با هم ساخته می‌شود. به واژه‌هایی که از یک تکواز ساخته می‌شوند، «واژه‌ی ساده» می‌گویند. هرگاه دو یا چند تکواز آزاد با هم ترکیب شوند و یک کلمه بسازند، آن کلمه را «مرکب» می‌نامند. اگر یک تکواز آزاد و یک یا چند تکواز تکواز وابسته، با هم ترکیب شوند و واژه‌ی مستقل بسازند، آن را «مشتق» می‌گویند.

-۲۳۶- ترکیب تکواز آزاد با یک یا چند وند اشتراقی معمولاً به دو منظور کاملاً متفاوت انجام می‌گیرد: یا این ترکیب به خاطر ساختن کلمه‌های ساده است؛ مثلاً از ترکیب دو تکواز «رأی» و «انه» کلمه‌ی «رأيانه» به معنی «کامپیوتر» ساخته می‌شود، یا این ترکیب به خاطر آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در ساختار نحوی جمله است. مثل «درخت‌ها میوه می‌دهند». که در این جمله «ها» و «می» کلمه‌ی تازه نساخته‌اند بلکه هدف آنها آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در جمله است.

-۲۳۷- در واحدهای زبانی خواندیم که واج کوچک‌ترین واحد زبان است و تکواز، واژه و... از ترکیب واج‌ها با هم ساخته می‌شوند. حال می‌پردازیم به جمله‌ی مستقل که بزرگ‌ترین واحد زبان است و جزئی از ساخت بزرگ‌تر نیست که خود بر دو نوع است یا جمله‌ی ساده (یک فعل دارد) یا جمله‌ی مرکب (بیش از یک فعل دارد).

-۲۳۸- جمله‌ی مرکب معمولاً از یک جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله‌ی وابسته تشکیل می‌شود. بخشی از جمله‌ی مرکب که پیوند وابسته‌ساز دارد، جمله‌ی وابسته (پیرو) است و بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، هسته (پایه) است. «که» در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از همه‌ی پیوندهای وابسته‌ساز کاربرد دارد و گاه وجود آن اختیاری است؛ می‌دانستیم (که) می‌آیی.

-۲۳۹- در جمله‌ی مستقل مرگ هیچ کدام از جمله‌های به تنها‌یی جمله‌ی مستقل نیستند. گرچه می‌توانند در خارج از آن جمله، جمله‌ی مستقل باشند ولی در جمله‌ی مذکور، هر دو، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر هستند؛ مانند: «به کتاب فروشی رفتم تا کتاب بخرم». در این جمله، «به کتاب فروشی رفتم» به تنها‌یی می‌تواند خارج از این جمله یک جمله‌ی مستقل باشد ولی در این جمله، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر است و به تنها‌یی جمله‌ی مستقل نیست.

#### ۲۴۰- گروه فعلی

\* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. **دکتر ناتال خانلری**



\* ۲۴۱- مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «ن» را نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد.

دکتر وحیدیان - عمرانی

۲۴۲- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را برشموده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجھول

۲۴۳- **(الف) شخص:** شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شناخته	شناخته	فعل ماضی	شناخته	فعل مضارع	شناخته و شمار
- م	گفت	- م	گوی	گوی	اول شخص (گوینده)
ی	گفت	ی	گوی	گوی	دوم شخص (شنونده)
ف	گفت	- د	گوی	گوی	سوم شخص (دیگری)
یم	گفت	یم	گوی	گوی	اول شخص (گویندگان)
ید	گفت	ید	گوی	گوی	دوم شخص (شنوندگان)
- ند	گفت	- ند	گوی	گوی	سوم شخص (دیگران)

۲۴۴- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم شخص مفرد مضارع (- د) و سوم شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت φ (=شناخته صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۲۴۵- **(ب) زمان:** دو میان ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:  
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت  
زمان فعل‌ها در فارسی:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف: گذشته	ساده - استمراری نقلی	ساده - استمراری نقلی	التزامی
ب: مضارع	بعید - مستمر	بعید - مستمر	التزامی
ج: آینده	خبری - مستمر	--	--

۲۴۶- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسنند - بنویسد - بنویس

۲- نوشتنند - نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.

\* تکواز بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۲۴۷- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواز است: پوش، کار، خور، بین، نویس.

بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر



-۲۴۸- بن ماضی این گونه ساخته می شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری. «ـ ن».

مثال: شنیدن ← شنید

\* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

#### ۲۴۹- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

-۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

-۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

#### ۲۵۲- کاربرد زمان افعال

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حّی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

#### ۲۵۳- کاربردهای گذشته‌ی ساده:

(الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

(ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضیف نخواهد بود؟»

(ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع؛ مريم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

#### ۲۵۴- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...

(الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

(ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته؛ هر بار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیدم. غالباً هنگام دیدن ما ش ری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

(ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده؛ کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

**۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...**

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده) رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی) پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری) در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

**۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...**

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت به وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساختهای مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک داشتم از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

**۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...**

(الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا» علی غذاش را خورده است. بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذاش را خورد. ← نقل قول مستقیم)

(ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذاش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)

(ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خواهد است.

**۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...**

برای بیان اعمالی که در گذشته به طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح با گفته را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل درمی‌آید: علی گفت (که) امروز صبح با گفته را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعای کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

**۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)**

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه: «از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نومیدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حی یکبار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

**۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)**

(الف) برای بیان اعمالی که به طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: .... داشتند .... می‌رفتند.

(ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتاده که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.



-۲۶۱- ۹- کاربردهای گذشته‌ای الـ امـی: دیده باشم / دیده باشـی / ...  
 برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند،  
 امید است، لازم است و ...  
 علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.  
 \* ای کاش جهان پر حرص و شرهـی ما پیام گانـدی را شنـیده باـشد.

-۲۶۲- نکـته: ماضـی التـزامـی اـز فعل داشـتن گـرچـه اـز نـظر مـفهـوم مـترـادـف مـضـارـع التـزـامـی مـیـباـشـد اـز نـظر سـاخت جـزـء مـاضـیـهـای التـزـامـی بهـحـسـاب مـیـآـید.  
 \* اگـر پـول دـاشـتـه باـشـم، آـن كـتاب رـا مـیـخـرم.

-۲۶۳- ۱۰- کاربردهای مضارع اخبارـی: مـیـنوـیـسم / مـیـنوـیـسـی / ...  
 الف) برای بیان عملی که هـمـاـکـنـون در حال انجـام گـرفـتن است یـا جـنبـهـی عـادـت و اـسـتـمـراـر و تـکـرار دـارد:  
 چـه کـار مـیـکـنـی؟ ← کـتاب مـیـخـوانـم. / نـامـه مـیـنوـیـسـم.  
 ب) برای بیان حقایق مـسـلـم و بیان مـسـائـل عـلـمـی: شـهـید هـمـیـشـه اـز مـیـان سـتـم و جـهـل سـرـبـرـمـیـآـورـد.  
 بر اثر پـیـشرـفت طـب درـدـها آـسانـتـر عـلاـج مـیـشـود.  
 ج) برای آـینـدـه: دـو مـاه بـعـد برـای شـرـكـت در مـسـاقـبـهـی مـقـالـهـنوـیـسـی به اـصـفـهـان مـیـرـوم.

-۲۶۴- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دـارـم مـیـآـیـم / دـارـی مـیـآـیـی / ...  
 برای بیان عملی که هـمـاـکـنـون در حال انجـام است.  
 ما رـفـتـه دـارـیـم اـز گـذـشـتـهـی خـود گـسـيـختـه مـیـشـوـیـم.  
 اـز اـين روـاست کـه مـیـبـینـیم گـروـهـی اـز نـسل کـنـونـی دـارـد مـیـرـود بهـطـرف تـعـالـی روـحـی و ...

-۲۶۵- ۱۲- کاربردهای مضارع الـ امـی: شـایـد بـرـوـم / شـایـد بـرـوـی / ...  
 برای احتمال، آرزو و التـزـام در آـینـدـه هـمـراـه با عـوـاـمـل التـزـامـیـسـاز: کـاشـ، شـایـدـ، مـمـکـنـ است، خـداـ نـکـنـد و ...  
 \* وـیـژـگـیـ شـناـختـیـ اـینـ زـمانـ دـاشـتـنـ تـکـواـزـ التـزـامـیـسـازـ «ـبـ» است: «ـشـایـدـ بـارـانـ بـیـارـدـ.»  
 \* هـنـگـامـ منـفـیـ سـاخـتـنـ، «ـبـ» مـیـافـتـدـ: شـایـدـ بـرـوـدـ. ← شـایـدـ نـرـوـدـ.  
 عـبـیدـ رـنـدانـهـ اـنـدرـزـ مـیـدـهـ کـه اـگـرـ مـالـیـ وـ مـنـالـیـ دـارـیـدـ اـنـیـارـ کـنـیدـ نـهـ اـیـثـارـ کـهـ هـرـکـهـ چـنـینـ کـنـدـ بـهـ اـفـلاـسـ گـرـفـتـارـ مـیـشـودـ.  
 \* طـبـقـ مـثـالـ بـالـاـ تـکـواـزـ التـزـامـیـسـازـ «ـبـ» درـ بـرـخـیـ اـز اـفـعـالـ پـرـکـارـبـردـ مـثـلـ «ـدـاشـتـنـ وـ کـرـدـنـ» وـ هـمـ چـنـینـ فـعـلـهـایـ پـیـشـوـنـدـیـ وـ مـرـگـبـ حـذـفـ مـیـشـودـ.

-۲۶۶- ۱۳- کاربرد آـینـدـه: خـواـهـم رـفـت / خـواـهـی رـفـت / ...  
 اـگـرـ جـوـ فـرـهـنـگـیـ ماـ بـهـ هـمـیـنـ صـورـتـ بـمـانـدـ نـسلـ جـوـانـ کـنـونـیـ اـزـ گـذـشـتـهـ منـقـطـعـ خـواـهـدـ شـدـ وـ بـهـ آـینـدـهـ نـیـزـ نـخـواـهـدـ پـیـوـسـتـ  
 ؛ـ نـهـ اـیـرانـیـ خـواـهـدـ مـانـدـ وـ نـهـ فـرـنـگـیـ خـواـهـدـ شـدـ.

-۲۶۷- \* بـهـجـایـ سـاخـتـ آـینـدـهـ، اـمـروـزـهـ مـعـمـولـاـ اـزـ مـضـارـعـ اـخـبـارـیـ اـسـتـفـادـهـ مـیـشـودـ؛ـ لـذـاـ کـارـبـردـ آـنـ کـمـ شـدـهـ استـ:  
 سـالـ آـینـدـهـ بـهـ مـسـافـرـتـ مـیـرـوـیـمـ:ـ سـالـ آـینـدـهـ بـهـ مـسـافـرـتـ خـواـهـیـ رـفـتـ.



## ۲۶۸- ج) گذر

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:

۱- علی ..... می خواند.

۲- هر روز ..... می بینیم که سر کار می رود.

۳- رفاه طلبی تمدن‌های کهن را ..... می کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را ..... بخسیده‌ایم.

۲۶۹- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفّنّی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل اصلی تعیین‌کننده اجزای جمله است. در جمله‌ی اول و دوم جای مفعول، در جمله‌ی سوم جای مستند و در جمله‌ی چهارم جای متمم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

۲۷۰- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذرا می‌آید. به صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می خواند.

۲- هر روز او را می بینیم که سر کار می رود.

۳- رفاه طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخسیده‌ایم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

۲۷۱- ناگذرا فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مستند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل  $\Leftarrow$  ناگذرا

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + متمم + فعل

نهاد + مستند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

نهاد + متمم + مستند + فعل

نهاد + مفعول + مستند + فعل

نهاد + مفعول + مفعول + فعل

گذرا  $\Leftarrow$

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذرا بحث می‌شود.

۲۷۲- \* دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذرا و ناگذرا در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

# تلاشی در مسیر موفقیت



## ۲۷۳- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افروden تکواز «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت. این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذرا افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواز را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ن»	بن مضارع گذرا شده با «ن»
پر + ان + د / ید	پر + ان	پر
خند + ان + د / ید	خند + ان	خند
دو + ان + د / ید	دو + ان	دو

## ۲۷۴- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرَک، جُنْب، پوش، جوش، جَه، چرخ، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۲۷۵- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)  
رستن (از) ← رهاندن (را) (از)

۲۷۶- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

خوردن (را) ← خوراندن (را - به)  
فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)  
پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به)  
چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)

۲۷۷- برخی از فعل‌های ناگذرا که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب از این قرار است:  
«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

## ۲۷۸- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:  
خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.  
رسنم پس از ماجراهای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.  
علی کتاب را از دوستش گرفت.  
باران گرفت.

۲۷۹- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه جزیی و به معنای ستاندن، چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم است.

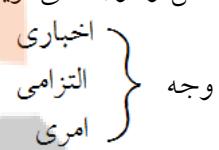
این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

-۲۸۰- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

-۲۸۱- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذرا یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

#### ۲۸۲- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.



#### ۲۸۳- وجه اخباری

۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخشن را فقط مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساخته‌ای افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.

۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشد، باشید، باشیم، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.

۳- وجه اخباری در مضارع با تکواز وجهمی «می» همراه است.

#### ۲۸۴- وجه الـ امـی

فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود؛ کاش بباید، شاید نیاید و ...

ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ...  
(به شرط آن که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).

جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم.

-۲۸۵- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشید، باشیم، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواز در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:

اگر نتیجه را اعلام کنند ... / اگر کتاب داری ... /



-۲۸۶ در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعيد ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به کار می‌رود. به این ترتیب: ماضی ساده: سید آمد. ← کاش سید آمده باشد.

ماضی نقلی: سید آمده است. ← کاش سید آمده باشد.

ماضی استمراری: سید می‌رفت. ← کاش سید می‌رفت.

ماضی بعيد: سید رفته بود. ← کاش سید رفته بود.

-۲۸۷ در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:

مضارع اخباری: سید می‌رود. ← کاش سید بروند.

مضارع مستمر: سید دارد می‌رود. ← شاید سید دارد می‌رود.

-۲۸۸ فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.

آینده: سید خواهد رفت. ← کاش سید بروند.

-۲۸۹ فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی‌ساز نیز می‌آید که بیشتر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:

نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.

صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:

علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

#### ۲۹۰ وجه امری

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیشتر ندارد:

دوم شخص مفرد ← برو + φ      دوم شخص جمع ← بروید

امر مفرد دارای شناسه‌ی φ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی‌ساز می‌آید:

بروید ← امر دوم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوم شخص جمع

-۲۹۱ فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواز و جهی «ب» پیش از فعل امر است.

اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «ز» که به جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)

تکواز «ما» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:

بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

#### ۲۹۲-ه) معلوم و مجھول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجھول و روش مجھول‌سازی توجه می‌کنیم.

در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها) اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

-۲۹۳- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجھول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجھول داشته باشد: پس فعل مجھول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

-۲۹۴- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به صورت مجھول به کار برد. مثلاً «رفته شد» فعل مجھول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجھول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود. هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجھول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

-۲۹۵- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجھول می‌پردازیم:

- ۱- سیامک ماشینش را فروخته است.
- ۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است: اولی معلوم است و دومی مجھول.

\* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجھول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.

-۲۹۶- جمله چگونه مجھول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

فعل	مفعول	نهاد	مراحل مجھول ساختن جمله‌ی معلوم
دید $\phi$	آن دو دوستش را		۱- نهاد را حذف می‌کنیم.
دید $\phi$	—	آن دو دوستش	۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.
دیده	—	آن دو دوستش	۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.
دیده شد	—	آن دو دوستش	۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.
دیده شدند	—	آن دو دوستش	۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.

-۲۹۷- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجھول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

نهاد مفرد	شناسه‌ی مفرد
سهراب	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌پر
نهاد جمع	شناسه‌ی جمع
کتاب‌ها	به دانشگاه برد

۲۹۸- مجھول «خریده» در زمان‌های مختلف:

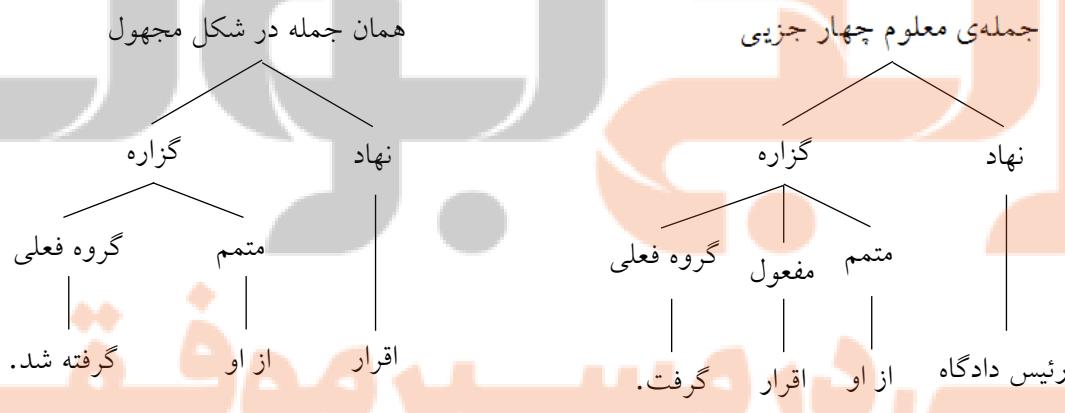
زمان	فعل مجھول	فعل معلوم
ماضی ساده	خریده شد	خرید
ماضی استمراری	خریده می‌شد	می‌خرید
ماضی بعید	خریده شده بود	خریده بود
ماضی مستمر	داشت خریده می‌شد	داشت می‌خرید
ماضی نقلی	خریده شده است	خریده است
استمراری نقلی	خریده می‌شده	می‌خریده
بعید نقلی	خریده شده بوده	خریده بوده
مستمر نقلی	داشته خریده می‌شده	داشته می‌خریده
مضارع اخباری	خریده می‌شود	می‌خرد
مضارع التزامی	خریده شود	بخرد
آینده	خریده خواهد شد	خواهد خرید

## مثال

۲۹۹- فعل امر هم به ندرت مجھول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.  
در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجھول استفاده نشود:

این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۳۰۰- اگر فعل به صورت مجھول به کار رود، نهاد اویهی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:





-۳۰۱- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». همچنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکب.

کاربرد فعل مجھول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.

۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

مثال

-۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

### ۳۰۲- منفی کردن فعل‌ها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواز منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد

در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنيامد، فرونرفت، روی نداد.

-۳۰۳- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» در می‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رقم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خواننده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشت. نشانه‌ی نهی در گذشته، به جای «ن» تکواز «ما» بوده است: مکن، مرو، مدان  
اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواز «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

### ۳۰۴- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟

در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیشتر.  
آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

-۳۰۵- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.  
مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه»، به صورت پرسشی درآورد.

۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

### ۳۰۶- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- صفت بیانی عادی: این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

(الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواز داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید

(ب) صفت مرکب: از دو یا چند تکواز آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

-۳۰۷- (ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست کم یک تکواز وابسته بیاید و فقط یک تکواز آزاد داشته باشد: خردمند، کارگاه، شادمان

(د) صفت مشتق - مرکب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت و آمد، دوساله



-۳۰۸- صفت فاعلی: این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، باید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

-۳۰۹- الف) بن مضارع  $\pm$  نده  $\leftarrow$  شنونده، گوینده، رونده

ب) بن مضارع + (=مشبهه = دائمی)  $\leftarrow$  بینا، روا، شنوا

پ) بن مضارع + ان (حالیه)  $\leftarrow$  خندان، دوان، نالان

ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار  $\leftarrow$  خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر  $\leftarrow$  دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

-۳۱۰- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار  $\leftarrow$  تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

چ) اسم + بن مضارع  $\leftarrow$  درس خوان، کینه‌جو، تیرانداز

ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت  $\leftarrow$  نادان، نسوز، نااهل، ناوارد

خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع  $\leftarrow$  دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

-۳۱۱- \* اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:  
زرگر، مسکر، آهنگر، سیمانکار، سنگکار

-۳۱۲- \* صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

-۳۱۳- \* گاهی ساخت فعل امر به تنها یی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:

بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

-۳۱۴- \* از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می‌آید که گروهی آن را مخفّف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «- نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکب مرخّم می‌نامند:  
دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

-۳۱۵- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:

لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

-۳۱۶- صفت مفعولی: که بر دو گونه است:

الف) بن ماضی + ه / ه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده

ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

-۳۱۷- هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل:

(در) گشوده، (پنجه) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...



-۳۱۸- واژهایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجھول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعيد نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است) بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجھول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

-۳۱۹- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنها بود صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرگب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج دیده، ستم کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به کار رفته‌اند و صفت مرگب ساخته‌اند.

-۳۲۰- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / مه» از آخر آن می‌افتد:  
 گل‌اندوه = گل‌اندوه / پشمالود = پشمالود  
 و گاهی نمی‌افتد: آب دیده، دل داده

-۳۲۱- ۴- صفت لیاقت: ساختمان آن چنین است:  
 مصدر + می = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

-۳۲۲- ۵- صفت نسبی: به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:  
 ۱) اسم + می ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.  
 برخی از واژه‌های پایان به «ه / مه» به جای «می» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / مه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی پسوند «می نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

-۳۲۳- ۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه  
 برخی از واژه‌های پایان به «ه / مه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه

۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

-۳۲۴- ۴) اسم + ین / ینه ← زرین، زرینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه

۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه

۶) اسم + انى ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

-۳۲۵- ویژگی مذکور و مؤث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکور و مؤث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

-۳۲۶- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است.

دیباچه: مقمه

تحمیدیه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نثر یا نظم

جمله‌ی سه جزئی اسنادی با متمم است (به جای مسنده، گروه متممی آمده است).

# تلاش و درست بیرون موفقیت



-۳۲۷- طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

□ طاعتش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضافق‌الیه: طاعت او

□ شکرش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضافق‌الیه: شکر او

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

-۳۲۸- هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون برمی‌آید مفّح ذات.

حيات و ذات: سجع

فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد

حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

-۳۲۹- پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

□ هر دو جمله سه جزئی گذرا به مسند: دو نعمت موجود است.

نهاد مسند فعل

شکری واجب است.

نهاد مسند فعل

-۳۳۰- فراش باد صبا را گفته ← را به معنای «به»: حرف اضافه

دايه‌ی ابر بهاري را فرموده ← را به معنی «به»: حرف اضافه

باران رحمت بي حسابش همه را رسيده ← را به معنای «به»: حرف اضافه

-۳۳۱- بازش بخواند. باز اعراض کند. باز دیگرش به تصریع و زاری بخواند ... دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم.

□ باز او را بخواند ← ش: مفعول

بار دیگر او را به تصریع بخواند ← ش: مفعول

دعوت او را اجابت کردم ← ش: مضافق‌الیه

امید او را برآوردم ← ش: مضافق‌الیه

-۳۳۲- هماوردت آمد، برآرای کار ← هماورده تو ← ت: مضافق‌الیه

برین برزمگیرتنان به جنگ آوریم ← آن‌ها را ← شان: مفعول

تو را گر همی یار باید بیار ← اگر یار برای تو ← تو: متهم

مرا یار هرگز نیاید به کار ← به کار من نیاید ← من: مضافق‌الیه

بکوبمت زین گونه امروز یال ← یال تو ← ت: مضافق‌الیه

-۳۳۳- بونصر را بگوی: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

هزار هزار درم به مستحقان دهند شکر این را: «را» معنای «برای» می‌دهد ← حرف اضافه

این چه رفت با بونصر فارابی بگفت: «با» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

آغاجی خادم را گفت: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

در هر سفری ما را از این بیارند: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه



-۳۳۴  بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن.  
امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می‌دارد.  
مفعول مضافق‌الیه

خویشتن را ضی تکی حلال خرند.  
ضی تکی حلال برای خویشتن خرند.  
مفعول متمم

نیک: قید  
نبشته آمد ← فعل مجهول: نوشته شد  
داده آید ← فعل مجهول  
سخت: قید قید  
نیکو: قید فعل

-۳۳۵  نیک کوفته شد.  
نامه نبشه آمد.  
پیغامی است سوی بونصر تا داده آید.  
خداآند این سخت نیکو کرد.

-۳۳۶  بونصر گفت: «ای سبحان الله» ← ای سبحان الله: صوت شگفتی  
 خدا خیرتان دهد ← دهد فعل در ساخت دعایی: الهی خیر به شما دهد.  
 امیر را هیچ ندیدم ← هیچ: قید

از غصه: متمم  
آب حیات: مفعول  
خبر: مفعول  
این‌ها: مفعول  
صبر و ثبات: مفعول

م ← مفعول  
م ← متمم  
م ← متمم  
م ← متمم  
م ← متمم

-۳۳۷  دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند.  
 و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند.  
 که در آن جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند.  
 مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند.  
 که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند.

-۳۳۸  خسوف‌های کثخیم شکوهش را به سیز بر می‌خیزند.  
ش: ضمیر در نقش مضافق‌الیه / شکوه او  
 آن‌گاه که تاج بر سرش نهادند.  
ش: ضمیر در نقش مضافق‌الیه / سر او  
 در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.  
هم: ضمیر مبهم در نقش متمم

-۳۳۹  اگر با وی نباشد بی وفای  
وی: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی  
 در او شیرین بود امید دیدار  
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی  
 گهی پراید او را گه دهد آب  
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل  
 گهی از بهر او خوابش رمیده  
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل  
 دهد او را شب و روز آب و دانه  
او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: بلبل

# تلار

# در میز موفقیت



۳۴۰- □ از عکس ریاحین او پر زاغ چون دم طاووس نمودی

آوردن ضمیر «او» برای غیر جاندار

□ او را مطوفه گفتندی ← آوردن «ای» استمرار را بعد از شناسه

□ هر یک خود را می‌کوشید ← آوردن «را» حرف اضافه

□ سر خویش گرفت ← حذف شناسه قرینه‌ی لفظی

□ آن موش را زبرا نام بود ← رای فک اضافه

تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

روزها گر رفت، گو رو، باک نیست

\* تکوازها ← روز / ها / گر / رفت / / / گو / / / تو / ب / مان / / / ای / آن /

که / چون / تو / پاک / ذ / است / / (۲۶ تکواز)

\* بیت ۷ جمله دارد.

مر زیان را مشتری جز گوش نیست

محرم این هوش جز بی هوش نیست

\* مشتری: نهاد

\* مر: حرف زینت یا زائد است. از خصوصیات سبکی است. معمولاً با «را» همراه می‌شود. هر حالتی که آن «را»

داشت، «مر» نیز همان حالت را دارد.

۳۴۳- به نمودار پیکانی گروههای زیر توجه کنید:

فریاد عالم هستی

سوق ادراک حقیقت هستی

۳۴۴- در ادب فارسی، منظومه‌هایی به نام «الهی‌نامه» یا «مناجات‌نامه» به یادگار مانده است که سوز و شور، لطافت و ذوق و

زیبایی و رسایی در آن‌ها موج می‌زند.

\* نامه ← ساده

\* الهی‌نامه ← مشتق مرکب

\* مناجات‌نامه ← مرکب

\* زیبایی ← ۳ تکواز

\* رسایی ← ۳ تکواز

۳۴۵- از رحمت و مغفرت خداوندی سخن گفتن، بخش عمده‌ی این مناجات‌ها را تشکیل می‌دهد. سپس گوینده به عجز و نیاز می‌پردازد.

\* سخن گفتن ← مشتق - مرکب

\* مناجات ← ساده

\* گوینده ← مشتق



-۳۴۶- پروردگارا، به درگاه تو پناه می‌آورم و تو نیز پناهم بخشن تا موجودی آزمند و خویشتن دوست نباشم. مگذار که صولت خشم، حصار برداری مرا درهم بشکند و حمله‌ی حسد، مناعت فطرت مرا به خفت و مذلت فروکشاند.

\* «ا» پروردگارا ← حرف ندا

\* آزمند ← مشتق

\* صولت خشم ← اضافه‌ی استعاری

\* حصار برداری ← اضافه‌ی تشییه‌ی

\* حمله‌ی حسد ← اضافه‌ی استعاری

-۳۴۷- همه عزی و جلالی، همه علمی و یقینی  
 \* جملات: همه عزی / و جلالی / همه علمی / و یقینی / همه نوری / و سروری / همه جودی / و جزایی  
 \* بیت ۸ جمله دارد.  
 \* همه عزی: همه ← ضمیر مبهم / عز ← مسند

-۳۴۸- ملکا ذکر تو گوییم که تو پاکی و خدایی  
 \* جملات: ملکا / ذکر تو گوییم / که تو پاکی / و خدایی / نروم جز به همان ره / که توام راه نمایی  
 بیت، ۶ جمله دارد.

-۳۴۹- (همه) اگر با هسته همراه شود، صفت مبهم است، در غیر این صورت ضمیر مبهم می‌باشد.

-۳۵۰- معرب کلمات زیر در جلوی آنها آورده شده است:

روستا ← روستاق

کیش ← قیس

شوستر ← تستر

ازدها ← ضحاک

تریاک ← تریاق

-۳۵۱- دادپیشگی ← مشتق مرکب (عدالت‌ورزی)

دادگری ← مشتق (عادل بودن)

جورپیشه ← مرکب (ستمگر)

طرد ← ساده (دفع)

-۳۵۲- جا دارد چهره‌ی دلپذیر کاوه نموده شود. یعنی مردی زحمت‌کش و سال‌خورد و گوزپشت.

\* نموده شود ← ساده

\* زحمت کش ← صفت فاعلی مرکب مرخّم

\* سال‌خورد ← صفت مفهولی مرکب مرخّم

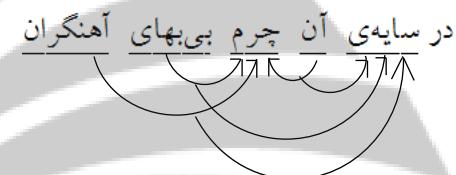
\* گوزپشت ← خمیده

# تلاشی در مسیر موفقیت

-۳۵۳- در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره‌ی کاوهی آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنیش فراخواند، درفشی بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.

- \* بی‌نظیر ← مشتق
- \* چرمین ← صفت
- \* جنیش ← مشتق
- \* انقلابی ← صفت
- \* ضحاک ← بدل
- \* برافراشت ← فعل پیشوندی
- \* اساطیر: جمع اسطوره
- \* درفش: پرچم

-۳۵۴- «در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران» نمودار پیکانی جمله‌ی بالا به صورت زیر است:



همه شهر ایران به دیدن شدند

-۳۵۵- هیونان به هیزم کشیدن شدند

\* «شدند» در هر دو مصراع، اسنادی نیست و جمله دوجزئی می‌باشد.

\* شهر ← مجاز از مردم

معنی بیت: شترها بارهای هیزم را می‌آوردند و تمام مردم ایران برای دیدن آمده بودند.

زهر باید خورد و انگارید قند

-۳۵۶- زشت باید دید و انگارید خوب

\* انگارید خوب ← جمله‌ی ۴ جزئی با مفعول و مسند

(زشت را باید خوب انگارید.)

مفعول مسند

\* بیت ۴ جمله دارد.

معنی بیت: باید بدی را دید و آن را خوب انگاشت. تلخی‌ها را چشید و آن را قند شیرین فرض کرد.

-۳۵۷- امروزه، به جای بعضی فعل‌های قدیمی، معادلهایی جایگزین شده است. بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از:

\* باز رفند ← برگشتند

\* شوریدند ← شورش کردند

\* بیرون گرفت ← بیرون آورد

\* آواز داد ← فریاد کشید

# تلخی در مسیر موفقیت



بگفت از جان صبوری چون توان کرد

- \* صبوری (در هر دو مصراع) ← مفعول
- \* از ← حرف اضافه (بدون)
- \* جان ← متمم
- \* درد - کرد ← جناس
- \* جان ← استعاره از شیرین

بگفت این از خدا خواهم به زاری

- \* بگفتا گر بخواهد هرچه داری؟
- \* این بیت ۵ مفعول دارد.
- \* مفعول فعل گفت، هرچیزی است که گفته شود.
- \* داری - زاری ← جناس

بگفت این چشم دیگر دارمش پیش

- \* بیت ۵ جمله دارد. (جمله‌ی «چه کار می‌کنی؟»، بین دو مصراع، به قرینه‌ی معنوی حذف شده اما در شمارش جملات به حساب می‌آید.)
- \* «ش» در دارش ← مضاف‌الیه برای «پیش» (جهش ضمیر)

بگفت آری، چو خواب آید، کجا خواب؟

- \* بگفتا هر شبیش بینی چو مهتاب؟
  - \* «ش» در شبیش ← مفعول
  - \* بیت ۶ جمله دارد.
- معنی بیت: خسرو گفت: آیا هر شب او را در خواب به زیبایی مهتاب می‌بینی؟ فرهاد گفت: آری به شرط آن‌که خواب به چشمان من بیاید. اما از خواب خبری نیست.

ساکن شود، بدیدم و مشتاق‌تر شدم

- \* گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق
- \* «ش» در بینمش ← مفعول
- \* «م» در مگرم ← مضاف‌الیه برای اشتیاق
- \* بیت ۵ جمله دارد.

وای پای پسرم خورد به سنگ

- \* آه - آه ← صوت (جمله محسوب می‌شود.)
- \* بیت ۴ جمله دارد.
- \* دست - پا ← مراعات نظری

محاوره نوعی طرز بیان است که در آن جمله‌ها کامل گفته نمی‌شوند و معمولاً کاسته و کوتاه می‌گردند. «مگه چشت کوره؟» که در اصل بوده است: مگر چشم تو کور است. یا مثلاً «می‌خواستی زودتر بگی» که معادل است اگر می‌خواستی باید زودتر بگویی.... در داستان‌ها و رمان‌ها نقل قول مستقیم معمولاً به زبان شکسته نوشته می‌شود.

نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می‌شکند.

- \* جانش ← ش مفعول است.
- \* دادمش ← ش متمم است.
- \* دریغا شبه جمله و صوت است.



-۳۶۶- دستور علمی است که به نوع و نقش کلمات توجه می‌کند.

نوع کلمات: اسم، فعل، حرف، صوت، ضمیر، صفت، قید

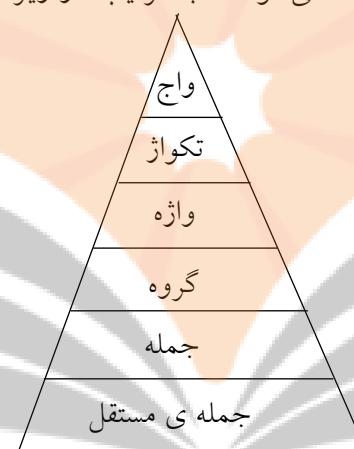
نقش کلمات: فعل، نهاد، مفعول، مسند، قید، صفت، مضافق‌الیه، متمم، منادا، بدل، شاخص، ممیز

-۳۶۷- واحدهای زیان (زنگیره‌ی گفتار) به ترتیب عبارتند از:



واج (صدا) کوچکترین واحد و جمله‌ی مستقل بزرگترین واحد زبانی است.

-۳۶۸- جمله‌ی مستقل از واحدهای کوچکتری ساخته می‌شود که به ترتیب در زیر نشان داده شده‌اند:



-۳۶۹- یکی از دشواری‌های زبان‌شناسی تعریف مقوله‌ها یا واحدهای زبانی است. می‌توان هر واحد زبانی را با توجه به واحد

بالاتر یا پایین‌ترش تعریف و توصیف نمود. برای مثال در تعریف گروه می‌توان گفت:

- آن واحد زبانی است که از یک یا چند واژه تشکیل شده است.

یا:

- آن واحد زبانی است که بین واژه و جمله قرار دارد.

-۳۷۰- واج: کوچکترین واحد صوتی زبان است که معنایی ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می‌کند.

«واج» صورت گفتاری زبان است در حالی که «حرف» صورت نوشتاری زبان است.

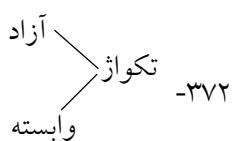
تعداد واج‌ها در زبان فارسی ۲۹ تاست و تعداد حرف‌ها در زبان فارسی ۳۳ تاست (با همزه)

-۳۷۱- واج‌ها به دو قسمت مصوت‌ها و صامت‌ها تقسیم می‌شوند:

مصطفوت ← ای و

صامت ← ب/پ /ت/ث/ج/ج/ح/خ/د/ذ/ر/ژ/ش/ع/غ/ف/ک/گ/ل/م/ن/و/ای  
ط س ه ر ئ ظ ص ض

پس ۶ مصوت و ۲۳ صامت داریم و در مجموع در زبان فارسی ۲۹ واج داریم.



تکواز آزاد: تکوازی است که معنا و کاربرد مستقلی دارد، مانند: گوسفند، بیابان، ابریشم و ....  
 تکواز وابسته: تکوازی است که کاربرد و معنای مستقلی ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. مثل:  
 گار ← پرهیزگار / ی ← خوبی / هم ← هم صحبت / ها ← کتابها و ....



- ۳۷۴
- ۱ - پیشوند: با ← با ادب / بی ← بی ادب / هم ← هم صحبت و ...  
 ۲ - میانوند: ا ← سراسر / و ← گفت و گو / تا ← سر تاسر و ....  
 ۳ - پسوند: بان ← آسیابان / ا ← کوشنا / ستان ← کودکستان و ....

- ۳۷۵
- \* در شمارش تعداد تکوازها، نقش نمای اضافه (کسره ـ) یک تکواز محسوب می‌شود.  
 \* شناسه‌ی تهی ( $\emptyset$ ) اگرچه نمود آوایی ندارد اما یک تکواز محسوب می‌شود.

- ۳۷۶
- \* مثال: رفت ← ۲ تکواز: رفت +  $\emptyset$   
 \* علی مریض است. ۲ تکواز است ← است +  $\emptyset$   
 \* علی مریض بوده است. ۳ تکواز است ← بوده + ه + است

- ۳۷۷
- \* فعل «است» اگر فعل اصلی باشد دو تکواز است (است +  $\phi$ )  
 \* شناسه‌ی فعل یک تکواز محسوب می‌شود.

رفته ام رفتند  
۱ تکواز ۱ تکواز

- ۳۷۸
- \* واج میانجی تکواز محسوب نمی‌شود.  
دانشجو + صامت میانجی (ی) + ی نکره دانشجویی به کلاس آمد.

- ۳۷۹
- واژه: واحدی از زبان است که از یک یا چند تکواز تشکیل می‌یابد.  
 واژه گاهی مفهوم مستقل دارد ← کیف، رفته بودند، کتابها  
 یا گاهی مفهوم مستقل ندارد ← حروف اضافه، نقش نمای مفعولی «را»،  
 یا در جمله مفهوم پیدا می‌کند ← نقش نمای اضافه (کسره ـ), حرف پیوند «و» و ....



\* نقش نمای اضافه (کسره) هم یک تکواز و هم یک واژه است.

\* حروف ربط و حروف اضافه هم یک تکواز و هم یک واژه محسوب می‌شوند.

\* نقش نمای مفعول «را» هم یک تکواز و هم یک واژه است.

\* علامت‌های جمع یک واژه محسوب نمی‌شوند: علم = ۱ واژه ← علمها = ۱ واژه

-۳۸۲- گروه: از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود و می‌تواند وابسته‌هایی نیز داشته باشد.

\* وابسته‌های پیش از هسته را وابسته‌های پیشین می‌نامیم.

\* وابسته‌های پس از هسته را وابسته‌های پسین می‌نامیم.

\* وجود هسته اجباری و وجود وابسته در گروه، اختیاری است.

-۳۸۳- گروه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

(الف) گروه اسمی

(ب) گروه فعلی

(ج) گروه قیدی

-۳۸۴- \* گروه قیدی، نقش قید دارد و می‌توان آن را از جمله حذف کرد زیرا اولًا قید در جمله نقش توضیحی دارد. ثانیاً اگر از جمله حذف شود، به ارکان اصلی جمله آسیب نمی‌رسد و معنی جمله ناقص نمی‌شود: علی دیروز از مدرسه با اتوبوس گازسوز به خانه آمد ← علی آمد.

-۳۸۵- (الف) گروه اسمی

وابسته‌های پیشین

۱ - صفت اشاره + هسته

۲ - صفت مبهم + هسته

۳ - صفت پرسشی + هسته

۴ - صفت تعجبی + هسته

۵ - صفت شمارشی + هسته

۶ - صفت عالی + هسته

۷ - شاخص + هسته

-۳۸۶- ۱ - صفت اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان + هسته

۲ - صفت مبهم: هر، هیچ، فلاں، چند، مقداری، تعدادی، برحی و ... + هسته

۳ - صفت پرسشی: چند، کدام، کدامین، چه، چندمین + هسته

۴ - صفت تعجبی: چه، عجب + هسته

اصلی: اعداد اصلی (یک، دو، سه، چهار و ....) + هسته

۵ - صفت شمارشی

ترتیبی نوع اول: (عدد + پسوند مین) - چهارمین، پنجمین و ... + هسته

۶ - صفت عالی (صفت + ترین) ← عالی ترین، زیباترین و ... + هسته

-۳۸۷- ۷ - شاخص: عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نقش نما و نشانه‌ای بلافاصله قبل از هسته می‌آیند.

شاخص نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته‌ی گروه اسمی خود است.

برخی شاخص‌ها عبارتند از: آقا، استاد، عموم، دایی، خاله، سرهنگ، دکتر، مهندس، علامه، امام، سید، حاج، کدخداد و ...



\* اگر شاخص همراه با نقش‌نما بیاید، دیگر شاخص نیست:  
مهندس احمدی را دیدم (مهندس: شاخص / احمدی: هسته)  
مهندسان این ساختمان عمومی حسن است (مهندسان: هسته)

-۳۸۹ بعضی از شاخص‌ها ممکن است بعد از هسته بیاید:

آقا علی را دیدم.

شاخص هسته

علی آقا را دیدم.

هسته شاخص

\* وابسته‌های پیشین هنگامی وابسته نامیده می‌شوند که همراه هسته بیایند و توضیحی به هسته بیفزایند در غیر این صورت وابسته نیستند:  
آن کیف را دیدم (آن: وابسته‌ی پیشین ← صفت اشاره) / آن را دیدم (آن: ضمیر اشاره ← هسته)

-۳۹۰- (الف) چه + هسته

(صفت پرسشی)

چه کتابی خریدی؟

(ب) چه + هسته

(صفت تعجبی)

چه کتاب جالبی!

-۳۹۱- (الف) چند + هسته

(صفت پرسشی)

چند کتاب خریدی؟

(ب) چند + هسته

(صفت مبهم)

چند کتاب خریدم.

-۳۹۲- وابسته‌های پسین

۱ - ی نکره

۲ - علامت‌های جمع

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲

۴ - مضاف‌الیه

۵ - صفت ییانی

# تلاشی در مسیر موفقیت



-۳۹۳ - ۱ - «ی» نکره

«ی» انواع مختلفی دارد که یکی از انواع آن «ی نکره» است.  
دانشجویی وارد کلاس شد.

ی نکره

دوران دانشجویی یادش به خیر!  
ی مصدری

-۳۹۴ - ۲ - علامت های جمع

علامت های جمع غیرفارسی: ين، ات، ون و ....

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲: (عدد + م) ← دوم، سوم و ....

۴ - مضاف الیه

۵ - صفت بیانی

برای تشخیص مضاف الیه و صفت بیانی، ابتدا باید انواع ترکیب را بشناسیم:

-۳۹۵ - انواع ترکیب:

۱ - ترکیب وصفی (موصوف + نقش نمای اضافه (ـ) + صفت)

۲ - ترکیب اضافی (مضاف + نقش نمای اضافه (ـ) + مضاف الیه)

کتاب زیبا  
مضاف الیه  
صفت

-۳۹۶ - راه تشخیص صفت و مضاف الیه:

ترکیب وصفی + است

ترکیب اضافی

ترکیب وصفی + تر

ترکیب اضافی

اگر این دو سوال جواب منطقی داشت، آن ترکیب، وصفی است و در غیر این صورت اضافی است.

کتاب زیبا است ← با معنی

← زیبا: صفت

کتاب زیاتر ← با معنی

← کتاب علی است ← بی معنی

← علی: مضاف الیه

← کتاب علی تر ← بی معنی

لازم به ذکر است که موصوف و مضاف نقش نحوی نیستند و بنا بر جایگاه قرار گرفتن آنها در جمله نقش‌های متعددی از جمله نهاد، مفعول، مسند و ... می‌گیرند.

-۳۹۷ -



-۳۹۸- توجه شود که گروه می تواند فقط از یک واژه (هسته) نیز تشکیل یافته باشد و وابسته های پیشین و پسین نداشته باشد:

خرید	كتاب	پسر
گروه اسمی	گروه اسمی	گروه فعلی

-۳۹۹- هسته‌ی گروه اسمی به تنها یعنی نقش دستوری نیست و در جایگاه‌های مختلف می‌تواند نقش‌های متفاوتی بگیرد:

- \* آن پسر کوچک، مؤدب است.
- گروه اسمی (هسته = پسر ← نهاد)
- \* من آن پسر کوچک را دیدم.
- گروه اسمی (هسته = پسر ← مفعول)

-۴۰۰- گروه اسمی نیز در جملات گوناگون، نقش‌های متفاوتی می‌گیرد:

- \* آن چهار کتاب جیبی، خواندنی است.
- گروه اسمی (نقش: نهاد)
- \* آن چهار کتاب جیبی را خواندم
- گروه اسمی (نقش: مفعولی)

-۴۰۱- راه تشخیص هسته‌ی گروه اسمی:

هسته در صورتی که وابسته‌ی پیشین و حروف اضافه قبل از آن نیاید، اوّلین کلمه‌ی گروه اسمی است.  
پس می‌توان از راست به چپ شروع کرد و وابسته‌های پیشین را حذف نموده (در صورت وجود داشتن) و به هسته رسید.

آن دو کتاب زیبا (آن: صفت اشاره / دو: صفت شمارشی)

-۴۰۲- کتاب‌های دانش‌آموز زرنگ کلاس پنجم  
هسته

چون اوّلین واژه، وابسته‌ی پیشین نیست، پس خود هسته گروه اسمی است.  
آن را خریدم.  
هسته

(آن) هسته است و نه وابسته‌ی پیشین چون همراه جزء دیگری به نام هسته نیامده است که توضیحی به آن بیفزاید.

-۴۰۳- گروه اسمی:

صفت اشاره / صفت پرسشی / صفت مبهم / صفت تعجبی / صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی نوع اول) / صفت عالی /  
شاخص / هسته / علامت‌های جمع / «ی» نکره / صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم / مضافقیه / صفت یانی

-۴۰۴- (ب) گروه فعلی: همان فعل‌های گوناگون می‌باشد.

هسته‌ی هر گروه فعلی «بن فعل» است.

بن ماضی ← مصدر بدون (ن) پایانی: گرفتن ← گرفت  
بن فعل ← بن مضارع ← فعل امر بدون (ب) آغازی: گرفتن ← بگیر

\* بن ماضی را «مصدر مرخم» نیز می‌نامند.



۴۰۵- ج) گروه قیدی:

هسته‌ی هر گروه قیدی، اسم یا قید است.

قیدها یا نشانه‌دار هستند (ینی از روی ظاهر می‌توان قید بودن آن‌ها را تشخیص داد) یا بی‌نشانه.

۴۰۶- قید

جمله‌ها براساس نوع فعل دارای دو، سه یا چهار جزء اصلی‌اند. علاوه بر اجزای اصلی، می‌توان گروه‌ها و عناصر دیگری را نیز در جمله به کار برد که حذف آن‌ها از جمله، به دستوری بودن آن آسیبی نمی‌رساند.

۴۰۷- مثال: الف) دیروز عصر علی باعجله کتاب را از روی میز مطالعه‌اش برداشت.

در این جمله با توجه به فعل «برداشت»، اجزای اصلی جمله عبارتند از: نهاد + مفعول + فعل یعنی: ب) علی کتاب را برداشت.

با وجود حذف گروه‌هایی از جمله‌ی «الف» و خلاصه کردن آن به صورت جمله‌ی «ب» باز جمله دستوری است. در حالی که اگر هر کدام از سه جزء «ب» را بدون قرینه حذف کنیم، جمله غیردستوری می‌شود.

گروه‌هایی که در صورت حذف آن‌ها از جمله، جمله غیردستوری نشود- یعنی فعل به آن‌ها نیازمند نباشد- گروه‌های قیدی هستند. گروه‌های قیدی جمله‌ی «الف» عبارتند از:

۱- دیروز عصر    ۲- باعجله    ۳- از روی میز مطالعه‌اش

۴۰۸- \* ساده‌ترین راه شناخت گروه قیدی، امکان حذف آن از جمله است.

دارای تنوین عربی

دارای حرف اضافه

دارای پیشوند

واژه‌های مکرر

طبقه بندی  
گروه‌های  
قیدی

مشترک با گروه اسمی

قید مختص

مشترک با صفت

بی‌نشانه

۴۰۹- الف) گروه‌های قیدی نشانه‌دار: این طبقه از گروه‌های قیدی علامت صوری دارند و به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کلمات تنوین‌دار: همه‌ی کلمات تنوین‌دار عربی در این دسته قرار می‌گیرند: مطمئناً، لطفاً، یقیناً، اصلاً، حتماً و ...

۲- قیدهای دارای حرف اضافه/ متهم‌های قیدی (= حرف اضافه + اسم) چنانچه گروه «حرف اضافه + اسم» در

جمله به گونه‌ای باید که امکان حذف آن وجود داشته باشد و فعل به آن نیازمند نباشد، «متهم قیدی» است و تفاوت آن

با متهم (متهم فعلی) این است که حذف «متهم» موجب غیردستوری بودن جمله می‌شود اما متهم قیدی چنین نیست.

۳- قیدهای پیشوندی

پیشوند + اسم، مانند: به تدریج، به ندرت، باشتاب، به سختی و ...

تفاوت‌های حرف اضافه با پیشوند: حرف‌های اضافه از نظر ظاهر مانند پیشوندند اما دارای دو تفاوت زیرند:

الف) حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است، یعنی، پیشوند در واژه‌سازی فعالیت می‌کند. در حالی که حوزه‌ی عمل حرف

اضافه جمله است، در ساختمان جمله به کار می‌رود و متهم می‌سازد. به همین دلیل «پیشوند + اسم» معادل با یک

کلمه است، مثال: به چابکی = چابک/ به کندی = کند و ...



۴۱۰- مثال: او به گل می‌ماند (حذف متمم) ← او می‌ماند  
در صورت حذف، جمله غیردستوری می‌شود. پس «به گل» متمم (متمم فعلی) است. او به مدرسه می‌رود (حذف متمم) ← او می‌رود.

با حذف «به مدرسه» جمله باز دستوری است پس «به مدرسه» متمم قیدی است.  
متممهای قیدی، قیدهای نشانه‌دار هستند.

۴۱۱- ب) پیشوند یک تکواز وابسته (وند اشتراقی) است و معمولاً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند:  
به (پیشوند) + سختی (اسم) ← به سختی (قید)  
در حالی که حرف اضافه یک تکواز آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد: به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

#### ۴۱۲- جمله

جمله سخنی است که بتوان آن را به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد.  
نهاد (صاحب خبر): کسی یا چیزی است که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم:  
آن دو پسر از مدرسه آمدند.  
نهاد

گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود:  
آن دو پسر از مدرسه آمدند.  
گزاره

۴۱۳- هر جمله حتماً فعل دارد یا می‌توان به آن فعل افزود.

\* من مسلمانم  
قبله‌ام یک گل سرخ (سهراب سپهری)  
قبله‌ام یک گل سرخ (است) ← ۲ جمله (چون ۲ فعل دارد)  
من مسلمانم

۴۱۴- فعل به تنها ی می‌تواند یک جمله باشد و به همین دلیل هسته‌ی هر جمله فعل آن است چون بدون فعل، جمله کامل نیست:

۱ - آمد ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)  
۲ - کارکنان سازمان آتش‌نشانی در تمام ساعات شب‌هاروز، با دقت و دلسوزی و تلاش بسیار تمام مطالب و نکات مهم را به دانش‌آموزان و همه‌ی مراجع کنندگان یاد می‌دادند ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)

#### ۴۱۵- راه شناسایی نهاد:

چه کسی یا چه چیزی + فعل جمله ← گروه اسمی نهاد  
مثال: لیلی ز گزاف یاوه‌گویان  
در خانه‌ی غم نشست مویان

چه کسی + (در خانه‌ی غم) نشست ← لیلی (گروه اسمی نهاد)

#### ۴۱۶- راه شناسایی گاره:

پس از شناسایی نهاد و البته مرتب کردن جمله از نظر دستوری (نهاد + ... + فعل) آنچه باقی می‌ماند، گزاره است.  
لیلی ز گزاف یاوه‌گویان، مویان در خانه‌ی غم نشست

گزاره

\* فعل همواره جزئی از گزاره است یعنی گزاره ممکن است فقط از فعل تشکیل شده باشد یا از فعل و اجزای دیگری (مانند مفعول، مسند و ...)

\* مرتب کردن جمله از نظر دستوری بدین صورت است:  
نهاد + .... + فعل

قبل از مشخص کردن نهاد و گزاره‌ی هر جمله، آن جمله را بدین صورت مرتب می‌کنیم:  
نهاد + .... + فعل

-۴۱۸- شناسه‌ی فعل را نهاد پیوسته می‌نامیم زیرا همانند نهاد، شخص فعل را مشخص می‌نماید:

آمدم ← نهاد: من  
نهاد پیوسته  
آمدی ← نهاد: تو  
نهاد پیوسته

-۴۱۹- بدیهی است که در هر جمله اولین گروه آن جمله لزوماً گروه اسمی نهاد نیست. نهاد را می‌توان به راحتی از روی فعل و شناسه‌ی آن تشخیص داد:

به رغم دشمنان بناز ما را  
فعل

صورت دستوری جمله: نهاد + .... + فعل ← (تو) به رغم دشمنان ما را بناز  
فعل

#### -۴۲۰- جمله‌ی مستقل

جمله‌ای است که معنای کامل و مستقلی دارد.

جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبان است که از اجزای کوچک‌تری تشکیل یافته است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست.

مثال: «اگر خوب درس بخوانید» اگرچه یک جمله است اما مستقل نیست چون معنای کاملی ندارد.

«اگر خوب درس بخوانید، موفق می‌شوید» یک جمله‌ی مستقل است چون معنای کاملی دارد.

#### -۴۲۱- انواع جمله‌ی مستقل:

۱ - جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای است که از نظر معنا کامل است و فقط دارای یک فعل است.  
چو (مانند) عیاران سرمست آن پری‌چهر (شیرین)      به پای شه در افتاد از سر مهر (نظمی)  
آن پری‌چهر چو عیاران سرمست از سر مهر به پای شه در افتاد.

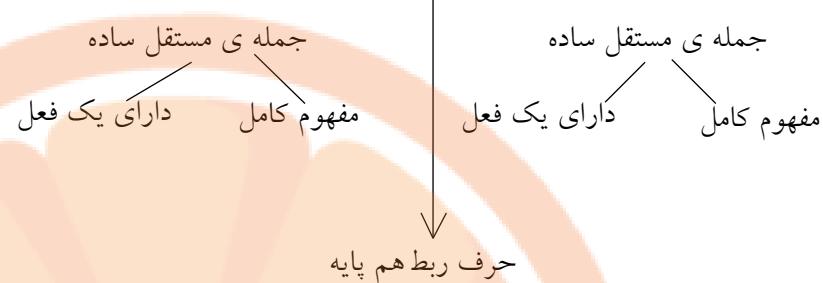
مفهوم کامل  
جمله‌ی مستقل ساده  
یک فعل

**تلاشی در مسیر موفقیت**



-۴۲۲- جملات مستقل ساده را می‌توان جملات هم‌پایه نیز نامید که بین آنها حروف ربط هم‌پایه می‌تواند بیاید:

علی از مدرسه به خانه آمد و لی مادر هنوز از سر کار برنگشته بود.

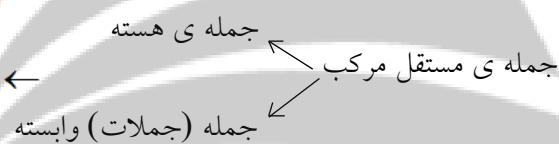


## -۴۲۳- ۲- جمله‌ی مستقل مرکب:

جمله‌ای با مفهوم کامل است که بیشتر از یک فعل دارد.  
جمله‌ی مستقل مرکب از یک جمله به عنوان جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله به عنوان جمله (جملات) وابسته تشکیل می‌شود.

\* جمله‌ی هسته را پایه و جمله‌ی وابسته را پیرو نیز می‌نامند.

## -۴۲۴- جمله‌ی مستقل مرکب بدین ترتیب تجزیه می‌شود:



اما جمله‌ی مستقل ساده بدین ترتیب تجزیه می‌شود:

جمله‌ی مستقل ساده ← گروه ← واژه ← تکواز ← واج

## -۴۲۵- راه تشخیص جمله‌ی هسته و وابسته:

حروف ربط وابسته‌ساز + جمله‌ی هسته وابسته

جمله‌ی باقی‌مانده جمله‌ی هسته (پایه) است.

مثال: اگر خوب درس بخوانید، حتماً موفق می‌شوید.

حروف ربط وابسته ساز      جمله‌ی وابسته      جمله‌ی هسته

## -۴۲۶- جمله‌ی هسته می‌تواند جمله‌ی ابتدایی نیز باشد.

مثال: حتماً موفق می‌شوید اگر خوب درس بخوانید.

جمله‌ی وابسته      جمله‌ی هسته

حروف ربط وابسته ساز

\* حروف ربط وابسته‌ساز عبارتند از: که، تا، اگر، چون، هنگامی که، زمانی که، با این‌که، زیرا، با وجود این‌که، اگرچه، وقتی که، همین که، همین طور که و ....



-۴۲۷- «چو» و «چون» ← حرف ربط وابسته‌ساز: به معنی «وقتی که، زمانی که»

چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان ماننده بودیم.

وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز)

«چو» و «چون» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): به معنی «مانند، مثل»

از جای چو مار حلقه برجست

مانند (حرف اضافه)

-۴۲۸- «تا» ← حرف ربط وابسته‌ساز: اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی ندهد.

به بیمارستان رفتم تا دوستم را عیادت کنم.

حرف ربط وابسته‌ساز

-۴۲۹- «تا» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی بدهد.

از پاریز تا پاریس

حرف اضافه (فاصله‌ی مکانی)

به شب تا روز گوهر بار بودی

حرف اضافه (فاصله‌ی زمانی)

-۴۳۰- \* «که» در جملات مستقل مرکب گاهی ممکن است حذف شود.

من یقین داشتم (که) تو در کنکور موفق می‌شوی.

\* اگر حروف ربط هم‌پایه‌ساز، دو یا چند جمله را به هم ارتباط دهد دیگر جمله‌ی وابسته و هسته نداریم و تمامی آن جملات، جملات مستقل ساده یا همان جملات هم‌پایه هستند.

حروف ربط هم‌پایه‌ساز: و، یا، اما، لیکن، سپس و ....

علی به کلاس آمد سپس سید آمد اما محمد هرگز نیامد.

حروف ربط هم‌پایه‌ساز حرف ربط هم‌پایه‌ساز

### -۴۳۱- ساختمان فعل:

فعل از نظر اجزای تشکیل دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب.

فعل ساده آن است که بن مضارع آن تنها یک تکواز باشد به عبارت دیگر، ملاک ساده بودن فعل، بن مضارع آن است:

بن مضارع	بین	خور	گو	آ	خند	نشین	بن مضارع	فعال
نـشـيـنـ							بنـمـضـارـعـ	فـعـلـ

-۴۳۲- اگر به اول برخی از فعل‌های ساده یک «وند» افزوده شود، به فعل پیشوندی تبدیل می‌گردد.

پیشوند	← فعل ساده	+ بن ساده	بن ساده	← فعل پیشوندی
برخورد، فروخورد	خورد	فر	بر	برخورد
باز، برآمد، برآمد، درآمد	آمد	در	بر	باز، بر
بازگشت، برگشت	گشت			بازگشت
درآورد، برآورد، بازآورد	آورد	بر	بر	درآورد



-۴۳۳- تکوازهای «بر، باز، فرود، فرا، پس، و» اگر پیش از فعل ساده بیاند و معنی آن را تغییر دهند یا نه، فعل پیشوندی می‌سازند. گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تاثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند، مثل: شمردن و برشمردن/ افراشتن و برافراشتن که هر دو (چه ساده و چه پیشوندی) یک معنی دارند. برخی از فعل‌های پیشوندی امروزه به شکل ساده کاربرد ندارند: برخاستن.

#### ۴۳۴- ساختمان فعل‌های پیشوندی:

- ۱ - با پیشوند «بر»: برگرفتن، برچیدن، برافتادن، برخاستن، برآشتن، برانگیختن و ...
- ۲ - با پیشوند «در»: درآمدن، دریافتن، دررفتن، درگذشتن، درماندن، درگرفتن، دربردن و ....
- ۳ - با پیشوند «باز»: بازگشتن، بازماندن، بازیافتن، بازآوردن، بازگرداندن، باز فرستادن و ....
- ۴ - با پیشوند «فرو»: فروگرفتن، فرورفتمن، فرودادن، فروبردن، فروماندن و ...
- ۵ - با پیشوند «وا»: واماندن، ودادن، واگذاشتن، واخواستن، وارفتن و ...
- ۶ - با پیشوند «ور»: ورآمدن، ورافتادن، وررفتن.
- ۷ - با پیشوند «فرا»: فراخواندن، فراگرفتن.
- ۸ - با پیشوند «پس»: پس دادن، پس گرفتن، پس افتدان.

#### ۴۳۵- فعل مرکب:

اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل «فعل مرکب» است: حاصل کرد، روی داد، دل بست، گوش داد و ...

-۴۳۶- در زبان فارسی بعضی از فعل‌های ساده به دو جزء تجزیه می‌شوند، یک جزء نقش مستندی یا مفعولی یا .... دارد و جزء دیگر یک فعل عمومی است با معنایی اندک:

- کوشید = کوشش کرد
- خراشید = خراش داد
- می‌سزد = سزاوار است
- می‌ماند = مانند است

-۴۳۷- فعل‌های ساده‌ای که به دو جزء تجزیه می‌شوند، الزاماً فعل مرکب نیستند، بلکه مرکب بودن ضوابط دیگری دارد. مثلاً در کوشش کرد، «کوشش» مفعول است:

کوششی بکن (مانند) ← کتابی بیاور

کوششت را بکن (مانند) ← کتابت را بیاور

کوشش بکن (مانند) ← کتاب بیاور

# تلاشی در مسیر موفقیت



## ۴۳۸- طرز تشخیص فعل مرکب

وقتی دو کلمه با هم ترکیب می‌شوند، تشکیل یک واحد می‌دهند و دیگر جزء اول گسترش‌پذیر نیست، مثلاً کلمه‌ی رود که اسم ساده است به تنها یعنی گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت: رود جاری، رودها، رودی و ... اما وقتی با کلمه‌ی خانه ترکیب شد، کلمه‌ی مرکب می‌سازد و دیگر نمی‌توان گفت: رودهای خانه، رود جاری خانه، رودی خانه.

این نکته در مورد فعل مرکب نیز صادق است، مثلاً می‌گوییم: «سادتی بزرگ به من دست داد»

دست داد در این جمله مرکب است و نمی‌توان آن را گسترش داد و گفت: سادتی به من دستها داد/ دست زیاد داد. اما «کوشش کرد» به این دلیل فعل مرکب نیست که می‌توان گفت: کوشش‌ها کرد/ کوششی کرد/ کوشش خود را کرد و ...

## ۴۳۹- فعل در صورتی مرکب است که:

۱- فعل عمومی آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه‌ی نحوی نداشته باشد، یعنی کلمه‌ی همراه فعل، مسد، مفعول و ... نباشد.

۲- جزء پیش از فعل گسترش‌پذیر نباشد. اگر بتوان جزء پیش از فعل را گسترش داد، فعل مرکب نیست. زیرا دو واژه که با هم ترکیب می‌شوند، جزء نخست آن گسترش‌پذیر نیست.

۴۴۰- واژه‌ی «کار» در جمله‌ی «او کار کرد» گسترش‌پذیر است زیرا می‌توان گفت: کاری کرد، کارها کرد، کارهایش را کرد پس «کرد» فعل ساده و «کار» در همه مثال‌های بالا مفعول است.

اما واژه‌ی «دریافت» در جمله‌ی «او امانت را دریافت کرد» گسترش‌پذیر نیست مثلاً نمی‌توان گفت: امانت را دریافتی کرد یا امانت را دریافت خوبی کرد و ... پس «کرد» در این مثال فعل ساده نیست.

## ۴۴۱- در فعل مرکب دو معیار زیر مورد توجه است:

۱- هر فعل باید دقیقه در همان جمله و بافتی که به کار رفته در نظر گرفته شود چون در کاربرد دیگر احتمالاً معنایی دیگر خواهد داشت و این دو با شباهت ساختی نباید از یک مقوله تلقی شوند، مثل دو مثال زیر:

۱- علی کتاب را دوست دارد (فعل مرکب: دوست دارد)

۲- علی تعداد زیادی دوست دارد. (فعل غیرمرکب: دارد)

۴۴۲- معیار ساده یا مرکب بودن، کاربرد طبقه‌ی تحصیلکرده در زبان نوشتاری کتاب‌های درسی است؛ یعنی ساخت مورد نظر باید عملاً به کار رود و تنها کافی نیست که بگوییم اگر به کار رود، مردم آن را می‌فهمند، مثلاً اگر جمله‌ی «علی جشنی ترتیب داد» به صورت «علی جشنی را ترتیب خوبی داد» گفته شود، معنای آن فهمیده می‌شود اما عملاً کاربردی ندارد چون جمله‌ی درستی نیست.

۴۴۳- برخی از افعال مرکب در حقیقت عبارات کنایی هستند که امروزه دیگر از نظر ادبی جزء کنایه‌های غیرزاایا (= مرده) محسوب می‌شوند، بنابراین افعال مرکب را می‌توان بر این اساس تقسیم‌بندی کرد:

(الف) فعل مرکب با همکرد (فعل عمومی)

(ب) فعل مرکب (عبارات‌های کنایی مرده یا عبارت‌های فعلی)



## ۴۴۴- الف) فعل‌های مرکب با فعل عمومی:

\* مصدرهای زیر در حکم مثال است. مرکب یا غیرمرکب بودن آنها را باید در جمله بررسی کرد:

۱ - «کردن»: بازگو کردن، فروگذار کردن، عوض کردن، مطرح کردن، اداره کردن و ...

۲ - «داشتن»: نگاه داشتن، دوست داشتن، وجود داشتن، دریافت داشتن و ....

۳ - «آمدن»: فراهم آمدن، پدید آمدن، سرآمدن

۴ - «یافتن»: انتقال یافتن، خلاص یافتن، راه یافتن، دست یافتن، رهایی یافتن و ....

۵ - «دادن»: انجام دادن، راه دادن، سوق دادن، جای دادن و ...

۶ - «گذاشتن»: کنار گذاشتن، باقی گذاشتن.

۷ - «شدن»: بیان شدن، عوض شدن، حاصل شدن، شروع شدن، قبول شدن و ....

۸ - «ماندن»: باقی ماندن، جا ماندن

## ۴۴۵- ب) بقیه‌ی فعل‌های مرکب (کنایی و عبارت‌های فعلی):

به حرف آمدن، به سر آمدن، بر هم زدن، از اعتبار افتادن، از رونق افتادن، به تنگ آمدن، به وجود آمدن، به خرج دادن،

به صدا درآوردن، به شمار آوردن، دست گذاشتن، دست برداشتن، به گردن گرفتن، به هدر دادن، (ابرو) درهم کشیدن،

به جریان افتادن، در نظر گرفتن، به حساب آوردن و ....

## ۴۴۶- اصولاً برخی از واژه‌ها که پیش از فعل عمومی می‌آیند، خود گسترش‌پذیر نیستند، مانند «بیدار» در «بیدار شد». به

عبارت دیگر، بیدار در این جمله - گرچه گسترش نمی‌باید - مسند است. زیرا بیدارتر در برابر بیدار وجود ندارد چون

انسان یا خواب است یا بیدار. اما صفت بیدار (آگاه و هوشیار) درجاتی دارد که براساس آن معنی می‌توان گفت:

«این ملت کم کم بیدارتر شد»

## ۴۴۷- فعل کمکی: برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، التزامی، نقلی، مستمر و مضارع مستمر و آینده و فعل‌های مجھول

علاوه بر فعل اصلی از فعل‌های دیگر نیز به شرح زیر استفاده می‌شود. این فعل‌ها را کمکی می‌خوانیم:

مثال: گفته بودیم (ماضی بعید)

۱ - بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند

مثال: شاید گفته باشیم (ماضی التزامی)

۲ - باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند

مثال: گفته‌ایم (ماضی ساده‌ی نقلی)

۳ - ام، ای، است، ایم، اید، اند

مثال: داشتیم می‌گفتیم (ماضی مستمر)

۴ - داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند

مثال: داریم می‌گوییم (مضارع مستمر)

۵ - دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند

مثال: خواهیم گفت (آینده)

۶ - خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند

## ۴۴۹- فعل کمکی مجھول:

(«شدن» در همه‌ی زمان‌هایش): شد، می‌شد، شده باشند، می‌شوند، خواهیم شد و ...

مثال: گفته شد، گفته شده بود، گفته می‌شود و ....

فعل‌های کمکی و وندهای «ن»، «می»، «ب» در ساختمان فعل تغییری ایجاد نمی‌کنند، چون در همه‌ی فعل‌های ساده،

مرکب و پیشوندی می‌آیند، بنابراین اگر فعل ساده‌ای این وندها یا فعل‌های کمکی را گرفت باز هم ساده است.



-۴۵۰- در فعل مرکب حتماً باید فعل با یک کلمه‌ی غیرفعل ترکیب گردد.

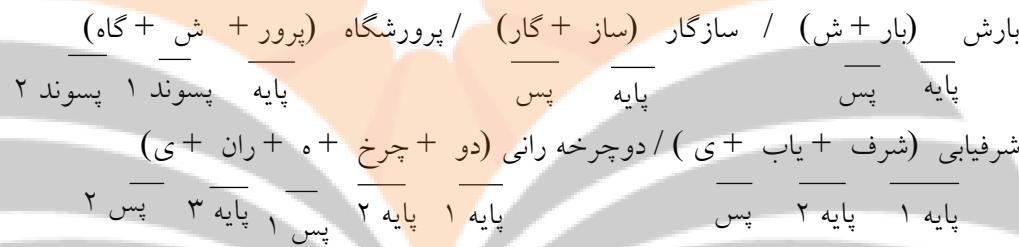
«دیروز در اتوبان حادثه‌ی بدی روی داد» ← «روی داد» ← کلمه‌ی غیرفعل / داد = فعل  
فعل مرکب

اما در جمله‌ی «معلم برای من کتاب تاریخ بیهقی را خواهد آورد» ← خواهد آورد ← خواهد = فعل + آورده = فعل  
فعل ساده

#### ۴۵۱- ساختمان واژه

کلمه (واژه) به آن واحد زبان گفته می‌شود که از یک تکواز یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها، کلمه پایین‌تر از گروه و بالاتر از تکواز قرار می‌گیرد.  
 تقسیم‌بندی ساخت واژه منحصر به اسم نیست بلکه همه‌ی واژه‌ها را دربرمی‌گیرد.

-۴۵۲- عناصر ساختمانی کلمه: در قشر اول تجزیه، ساختمان کلمه را می‌توان مرکب از سه عنصر دانست: پیشوند، پایه و پسوند.



#### ۴۵۳- انواع واژه‌ها

واژه‌ها به دو نوع ساده و غیرساده تقسیم می‌شوند:

واژه‌ی ساده واژه‌ای است که تنها یک تکواز دارد و نمی‌توان آن را تجزیه کرد. مانند: پندار، شکوه، بد، مرگ، بلبل و ...

واژه‌ی غیرساده آن است که بیش از یک تکواز دارد و می‌توان آن را به اجزای سازنده تقسیم کرد.  
مانند: شادمانی، کردار، پرهیزگار، سربازگیری، سرتاسر و ....

در مورد واژه‌های غیرساده وضعیت امروز آن‌ها را در نظر می‌گیریم، به این معنا که ممکن است واژه‌ای از نظر تاریخی غیرساده باشد ولی تشخیص اجزای آن در فارسی امروز به سادگی ممکن نباشد. چنین واژه‌هایی را امروزه ساده تلقی می‌کنند.

-۴۵۴- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

سیب زمینی ← سیب + زمین + ی  
آمادگی ← آماده + ی  
بی‌حوصلگی ← بی + حوصله + ی  
دستاورد ← دست + اورد

-۴۵۵- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

شکیه ← (۱ تکواز)  
بستنی ← بست + ن + ی  
دارا ← دار + ا  
نمک ← (۱ تکواز)

**تالش دروس پیروموفقت**



-۴۵۶- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواز بررسی می‌کنیم:

قادصد ک ← قاصد + ک

کم حوصله ← کم + حوصله

بی سروسامان ← بی + سر + و + سامان

نادانسته ← نا + دانست + ه

-۴۵۷- واژه‌ای از این قبیل امروزه ساده شمرده می‌شوند: خلبان، شبان، تابستان، دبستان، شبستان، دستگاه، بنگاه، پارچه،

کوچه، سنگین، شیرین، نستوه و ....

واژه‌های غیرساده را از جهت اجزای سازنده‌ی آن‌ها به سه دسته تقسیم می‌کنند: «مرکب، مشتق، مشتق - مرکب».

-۴۵۸- مرکب: واژه‌ای است که در ساختمان آن بیش از یک تکواز آزاد به کار رفته باشد: گلخانه، مداد پاک‌کن، کارخانه، سفیدپوست و ....

مشتق: آن است که در ساختمان آن فقط یک تکواز آزاد و دست کم یک تکواز وابسته وجود دارد: درازا (دراز + ا)، بی‌ادب (بی + ادب)، کوفته (کوفت + ه)، رفتن (رفت + ن) و ...

-۴۵۹- مشتق - مرکب: واژه‌ای است که بیش از یک تکواز آزاد و دست کم یک تکواز وابسته دارد:

دانشنامه (دان + ش + نامه)	بی سر و سامان (بی + سر + و + سامان)	سر تا سر (سر + تا + سر)
آزاد وابسته آزاد	آزاد وابسته آزاد	آزاد وابسته آزاد

-۴۶۰- در مورد انواع واژه نکات زیر را باید در نظر گرفت:

(۱) در واژه‌های غیرساده هیچ تکوازی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد. مثلاً در واژه‌های خوشنویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلو، سه گوشه و ..., آوردن گروههای اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است:

-۴۶۱- خوشنویس‌ها، این خوشنویس، کدام خوشنویس، خوشنویس ممتاز کتابخانه‌ها، این کتابخانه، کدام کتابخانه، کتابخانه‌ی عمومی دانشسراها، این دانشسرا، کدام دانشسرا، دانشسرای ادبیات

-۴۶۲- اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید:

خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس  
کتاب‌های خانه، کتاب این خانه، کتاب کدام خانه؟ کتاب عمومی خانه

-۴۶۳- اگر بتوان در میان دو تکواز، تکواز دیگری قرار داد این امر نشان می‌دهد که تکوازها از هم جدا هستند؛ مثال:

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ

گل بنفسه ← گل‌های بنفسه

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌ی ساده از غیرساده به کار برد.

-۴۶۴- اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم

که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها را اهل زبان، ساده به شمار می‌آورند.



-۴۶۵ چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین واژه‌های مثل تابستان، زمستان، دستان، ساریان، خلبان، شبان، زنخدان، ناوдан، خاندان، سیاوش، شهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

-۴۶۶ (۳) می‌دانیم که هر واژه، تنها یک تکیه دارد. اگر واژه‌ی ساده همراه «وند» بیاید و واژه‌ی مشتق بسازد، باز هم همان یک تکیه را خواهد داشت. تنها ممکن است جای آن تغییر کند؛

-۴۶۷ مثلاً واژه‌ی «مرد» یک تکیه دارد و اگر وند صرفی «ان» بگیرد، باز هم یک تکیه دارد اما جای تکیه به هجای پایانی یعنی «دان» منتقل می‌شود: مردان.

اگر به واژه‌ی اخیر وند «ها» بیفزاییم، باز هم تکیه به «ها» منتقل می‌شود: مردانگی‌ها. اما از این پس اگر چیزی به این کلمه افروده شود تکیه را هم به خود اختصاص نمی‌دهد: مردانگی‌هایی که....

اگر به «مرد» وند استقاقی «انه» بیفزاییم، تکیه روی هجای «نه» قرار می‌گیرد: مردانه و اگر به واژه‌ی اخیر، «گی» بیفزاییم تکیه روی وند پایانی می‌آید: مردانگی.

-۴۶۸ درمورد واژه‌های مشتق مرکب نیز وضع چنین است.  
ریش + سفید پیش از ترکیب، هر کدام یک تکیه دارد اما مجموع این دو یعنی ریش سفید گرچه از دو جزء جدا از هم تشکیل شده، چون فقط یک واژه است تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

-۴۶۹ هم چنین اند واژه‌های:

نخست + وزیر ← نخست وزیر  
جوش + شیرین ← جوش شیرین  
کشت + و + کشتار ← کشت و کشتار  
آموزش + و + پرورش ← آموزش و پرورش

-۴۷۰ (۴) مجموع مضاف و مضافق‌الیه با موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی هنگامی که با هم تشکیل یک کلمه بدهند تنها یک تکیه می‌گیرند نه بیشتر؛ در صورتی که پیش از آن، هر یک از تکواژه‌های آزاد آن‌ها یک تکیه داشته است؛

-۴۷۱ پسر دایی، صاحب خانه، شاگرد خیاط، نخود و لوبیا، چلو و کباب و کار دستی در اصل هر کدام دارای دو تکیه بوده‌اند اما پس از آن که با هم تشکیل یک واژه داده اند، تنها آخرین تکیه‌شان باقی مانده است.

-۴۷۲ پسر دایی ← پسر دایی

صاحب خانه ← صاحب خانه  
شاگرد خیاط ← شاگرد خیاط

-۴۷۳ ترکیب و صفتی:

کار دستی ← کار دستی

ترکیب عطفی:

نخود و لوبیا ← نخود لوبیا  
چلو و کباب ← چلو کباب



-۴۷۴- نکته‌ی دیگر این که در این ترکیب‌ها حذف تدریجی تکواز میانی (وند) صورت می‌پذیرد؛ یعنی، این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پسردایی، صاحب‌خانه، شاگردستی درمی‌آیند.

-۴۷۵- در زیر، اجزای تشکیل دهنده‌ی واژه‌های «مركب» را بررسی می‌کنیم:  
**واژه‌های مركب:**

(۱) **اسم + اسم ← اسم:** کتابخانه، گلخانه، کارخانه، صندوقخانه، خونبها، شبکلاه، کمربنده، گردنبنده، دستبنده، شببو، روزمزد، هترپیشه، خارپشت، سنگپشت، شترمرغ، شاهکار، دستمايه، آلو بخارا، چوبلباس، نیشکر، جانماز، کاهگل، گلاب، صورتحساب و ... .

-۴۷۶- (۲) **اسم + بن مضارع ← اسم:**  
گوشمال، دستبوس، هوایپما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دم‌کن، دماسنج، خطکش و ...

-۴۷۷- (۳) **صفت + اسم ← اسم:**  
سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، دو‌پهلو، سه‌گوش، نخست‌وزیر، چهل‌چراغ و ...

-۴۷۸- (۴) **ضمیر + بن مضارع ← اسم:**  
خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز و ...

(۵) **صفت/ قید + بن مضارع ← اسم:**  
زیرنویس، بالاپوش، روانداز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر و ...

-۴۷۹- (۶) **صفت + اسم ← اسم:**  
بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان و ...

-۴۸۰- (۷) **اسم + صفت ← صفت:**  
قدبلند، بالابلند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید، پابرهنه و ...

(۸) **صفت + اسم ← صفت:**  
رادمرد، بلندقد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حواله، خوش‌خط، خوش‌برخورد، بدگمان، پرزور، کم‌دوام، کوچک‌سال، بزرگ‌سال و ...

-۴۸۱- (۹) **اسم + بن مضارع ← صفت:**  
دروغ‌گو، خداشناس، روان‌شناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، تأسف‌انگیز، نفرت‌بار، تعجب‌آور، طالع‌بین، خداپسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، راه‌گذر، محبت‌آمیز، دست‌نویس، راهنمای و ...

-۴۸۲- (۱۰) **ضمیر + بن مضارع ← صفت:**  
خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویشن‌دار، خویشن‌شناس، خویشن‌دوست و ...

-۴۸۳- (۱۱) **صفت + بن مضارع ← صفت:**  
نژدیک‌بین، دوربین، تندنویس، زودگذر، پرخور، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیریز

-۴۸۴- واژه‌سازی به کمک «وند»‌ها در زبان فارسی بسیار رایج است. بنابراین شناخت «وند»‌ها از اهمیت خاصی برخوردار است. وندها را بر حسب اینکه در کجای واژه قرار گیرند به سه دسته تقسیم می‌کنند: پیشوند، میانوند، پسوند.

الف) پیشوند:

به + اسم ← صفت / قید: بجا، به سرعت، به دقت.

بی + اسم ← صفت / قید: بی‌سواد، بی‌مالحظه.

ز + اسم و صفت ← صفت / قید: نستجیده، نفهم، ندیده.

نا + اسم و صفت ← صفت / قید / اسم: ناسپاس، نادانسته، نادرستی.

هم + اسم ← اسم / صفت: همکار، همسایه، هماهنگ.

با + اسم ← صفت: بالادب، باسواد، بانشاط.

-۴۸۵- ب) پسوند:

اسم + ی ← صفت نسبی: اصفهانی، کتابی

صفت/اسم + ی ← حاصل مصدر: خوبی، مردی، جوانی

مصدر + ی ← صفت لیاقت: دیدنی، رفتنی، خواندنی.

-۴۸۶- صفت + گری ← اسم / اسم مصدر: وحشی‌گری، یاغی‌گری.

اسم / صفت + یت ← اسم: مسئولیت، مأموریت.

بن ماضی + ار ← اسم مصدر: کردار، گفتار، رفتار.

بن ماضی + ار ← صفت فاعلی: خریدار، خواستار.

-۴۸۷- بن مضارع + ا ← صفت فاعلی: گویا، دانا، بینا.

صفت + ا ← اسم: درازا، پهنا، گرما.

بن مضارع + ش ← اسم: خورش، پوشش، گویش.

بن مضارع + ش ← اسم مصدر: گزینش، نگرش.

-۴۸۸- بن مضارع + ان ← صفت فاعلی (بیان حال): گریان، مویان، خندان.

بن مضارع + ه ← اسم مصدر: گریه، ناله، خنده.

بن مضارع + ه ← اسم ابزار: ماله، پوشه، گیره.

بن ماضی + ه ← صفت مفعولی: رفته، خورده، مرده، دیده.

اسم + گر ← صفت شغلی: آهنگر، کوزه‌گر، زرگر، صورتگر.

-۴۸۹- اسم + چی ← اسم / صفت شغلی: درشکه‌چی، تماشاچی، معدنجی.

اسم + بان ← اسم / صفت شغلی: دریان، پاسبان، کشتی‌بان.

اسم + دان ← اسم: نمکدان، شمعدان، چینه‌دان.

بن مضارع + نده ← صفت فاعلی: گوینده، شنونده، گیرنده.

-۴۹۰- بن فعل + گار ← صفت فاعلی: پروردگار، آموزگار، آفریدگار.

اسم + ستان ← اسم: گلستان، قلمستان، افغانستان.

اسم + گاه ← اسم: خوابگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه.

اسم + زار ← اسم: چمنزار، گندمزار، لاله‌زار، بنفشه‌زار، نمکزار.



-۴۹۱ اسم + یه ← اسم / صفت: ترکیه، جوادیه، خیریه، نقلیه.  
 اسم + ک ← اسم: طفلک، شهرک، مردک، عروسک، چشمک.  
 صفت + ک ← اسم: زردک، سفیدک، سیاهک.  
 اسم + چه ← اسم: قالیچه، دریاچه، ناییچه، بازارچه، صندوقچه.

-۴۹۲ اسم + ور ← صفت: پهناور، بارور، نامور، سخنور.  
 اسم + ناک ← صفت: نمناک، سوزناک، خطرناک، اندوهناک.  
 اسم + وار ← صفت / قید: امیدوار، سوگوار، علیوار، رودکیوار.

-۴۹۳ اسم + واره ← اسم: گوشواره، جشنواره، ماهواره، غزلواره.  
 اسم + گین ← صفت: غمگین، شرمگین.  
 اسم / صفت + ین و ینه ← صفت: پشمن، زرین، چوبین، خونین، رنگین، آهین، دروغین.  
 صفت شمارشی + گانه ← صفت: دوگانه، هفدهگانه.

#### ۴۹۴- ج) میان‌وند

تکوازهایی هستند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنتیت دارند می‌آیند و از اجتماع آن‌ها واژه‌ی جدید ساخته می‌شود از قبیل «ا، تا، در، -، و ....»  
 برخی از دستورنويسان میان‌وندها را حرف اضافه می‌دانند (در - تا) یا حرف ربط (و). اولاً دو تکواز (کسره) (= نقش نمای اضافه = کسره) و «ا» از مقوله‌ی حرف ربط و حرف اضافه نیستند، ثانیاً حرف اضافه متمم‌ساز است آن‌هم در جمله، نه میان دو واژه، حرف ربط هم دو جمله را به هم پیوند می‌دهد یا دو واژه را معطوف می‌سازد بی‌آنکه آن دو واژه به یک واژه بدل شوند.

#### ۴۹۵- میان‌وندها

الف «ا»: سراسر، لباب، دمادم، بنگوش، سراشیب، پیاپی، سراپا و ...  
 تا: سرتاسر  
 در: پیچ در پیچ، رو در رو و ...  
 (کسره) (نقش نمای اضافه): تحت خواب  
 و: زد و خورد، دید و بازدید، گفت‌وگو، کسب و کار.

-۴۹۶- می‌دانیم که تکوازهای وابسته دو دسته‌اند:  
 اشتراقی  
 تصریفی  
 کار + (گر) ← کارگر  
 توان + (مند) ← توانمند  
 ت) با همه‌ی پایه‌های واژگانی از یک دسته یا مقوله به کار نمی‌روند.

#### ۴۹۸- تکوازهای تصریفی:

الف) برای همه‌ی واژه‌های هر دسته یا مقوله به طور یکسان و فعال به کار می‌روند.  
 ب) مقوله‌ی واژه‌ی حاصل را نسبت به پایه‌ی واژه تغییر نمی‌دهند.



- ۴۹۹- تکوازهای زیر تصریفی‌اند:
- ۱- نشانه‌های جمع (ها، ان، ون و ....) برای واژه‌های اسم: میزها، درختان و ...
  - ۲- نشانه‌ی نکره (ی) برای واژه‌های اسم: مانند کتابی، دانشمندی.
  - ۳- نشانه‌های برتر (تر) و برترین (ترین) برای واژه‌های صفت: مانند خوب‌تر - خوب‌ترین.
  - ۴- نشانه‌های برتر (تر) برای واژه‌های قید: شجاعانه‌تر، سریع‌تر.
  - ۵- پیشوندهای فعلی (به، می -، ن و جز اینها) برای واژه‌های فعل: بخوان، می‌گوید، نروید.
  - ۶- نشانه‌های ماضی، (-ه) صفت مفعولی و پی‌بندی‌های فعل ماضی نقلی (ام، ای، است، ایم، ید، ند): خواند، پرسید، گفت، افتاد، خوانده‌ام، گفته‌ایم.
  - ۷- شناسه‌های فعل (م، ی، د، یم، ید، ند): گفتم، خوانند، رفتی و ...

۵۰۰- از دو نوع تکواز وابسته‌ی اشتقاقي و تصریفی تنها نوع اشتقاقي است که واژه‌ای را تبدیل به واژه‌ی مشتق مركب می‌کند ولی تکواز تصریفی در ماهیت واژه تغییری حاصل نمی‌کند:

کتاب (ساده) ← کتاب‌ها (ساده) ← ها: وند تصریفی  
دان (ساده) ← دانش (مشتق) ← ش: وند اشتقاقي

#### ۵۰۱- جمله‌ی ساده واج ای آن

می‌دانیم که جمله به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم می‌شود.  
مجموعه‌های از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد جمله نامیده می‌شود.  
مثال: دانش‌آموزان به کلاس وارد شدند.

۵۰۲- نهاد: کسی یا چیزی یا مفهومی است که کاری یا حالتی به آن نسبت داده شود.  
گاره: قسمتی از جمله است که حکمی را درباره‌ی نهاد بیان می‌کند.  
\* جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد: نهاد و فعل.  
مثال: علی آمد/ آن‌ها دویدند.

۵۰۳- گزاره که هسته‌ی جمله است، کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله‌ی آن مطلب اصلی خود را بیان کند.  
هسته‌ی گزاره معمولاً فعل یا گروه فعلی است.  
معمولًا نهاد پیش از گزاره می‌آید، فعل مرکز جمله و مهم‌ترین بخش گزاره و جمله است.

#### ۵۰۴- ساختمان گاره:

گزاره با توجه به نوع فعل در جمله‌های متفاوت، ساختمان جداگانه‌ای دارد و در حالت کلی سه نوع است:

- ۱- گزاره‌ی جمله‌های دو جزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود:  
نهاد + گزاره (گروه فعلی)

۲- گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی، علاوه بر گروه فعلی، ممکن است دارای مفعول یا مسنند یا متمم باشد:

- \* نهاد + گزاره (مفعول + فعل)
- \* نهاد + گزاره (مسند + فعل)
- \* نهاد + گزاره (متهم + فعل)



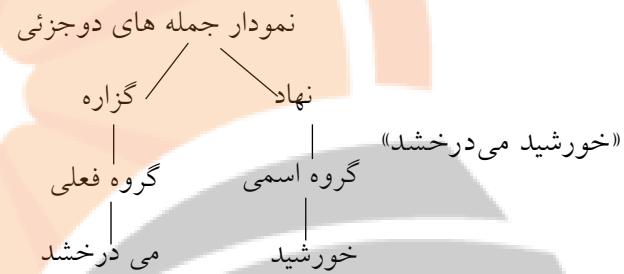
۳- گزاره‌ی جمله‌های چهار جزئی، به یکی از حالات زیر است:

- \* نهاد + گزاره (مفعول + متمم + فعل)
- \* نهاد + گزاره (مفعول + مسنده + فعل)
- \* نهاد + گزاره (متمم + مسنده + فعل)
- \* نهاد + گزاره (مفعول + مفعول + فعل)

۴- الف) ساختمان گزاره در جمله‌های دو جزئی: گزاره‌ی جمله‌های دو جزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود، چنین فعلی همیشه ناگذر است.

در چنین جمله‌هایی، گروه فعلی به تنها یک جایگاه گزاره را اشغال می‌کند.

۵- مثال: «خورشید می‌درخشد» ← خورشید: نهاد / می‌درخشد: گزاره است که فقط دارای گروه فعلی است.



۶- ساختمان گزاره در جمله‌های سه جزئی: گزاره‌ی جمله‌های سه جزئی علاوه بر گروه فعلی ممکن است دارای مفعول یا مسنده یا متمم باشد.



۷- ب) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه جزئی گذرا به مفعول، علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگری نیز می‌آید که مفعول نام دارد. مفعول گروه اسمی است که پس از آن «را» مفعولی می‌آید یا می‌تواند بیايد.

مصدر فعل‌هایی که جمله‌های سه جزئی با مفعول می‌سازند:

انداختن، افراختن، آوردن، خوردن، دیدن، زدن، ساختن، شستن، نشناختن، فرستادن، فریفتن، کاشتن، کشیدن، گذاردن، گذاشتمن، تراشیدن، تکاندن، بردن، بستن، پاشیدن، پروردن، پستنیدن، پوشیدن، پیمودن، تراشیدن، تکاندن، راندن، زدن، دریدن، جویدن و ... و نیز فعل‌هایی که با تکواز سببی گذرا ساز «از» گذرا می‌شوند.

۸- ج) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه جزئی با مسنده علاوه بر گروه فعلی، یک گروه اسمی دیگری نیز وجود دارد. این جزء مسنده نامیده می‌شود، مسنده گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.

مثالاً در فارسی امروز دو جمله‌ی «علی شد» و «هوا است» کاربرد ندارد و غلط است و باید به هر یک از این دو جمله، یک جزء یعنی مسنده افزوده گردد تا کامل شوند: «علی مریض شد» و «هوا ابری است»

مسنده مسنده

۵۱۲- فعل‌های اسنادی: «شدن» و هم معنی‌های آن (گشتن و گردیدن) و «بودن» و مشتقات آنها مانند: است، می‌باشد، بود، نمی‌شود، نخواهد گشت و ...

این افعال علاوه بر نهاد «مسند» نیز می‌گیرند و جمله‌های سه‌جزئی مسنددار می‌سازند.

نمودار جمله‌های سه‌جزئی با مسند



۵۱۳- لازم به ذکر است که نهاد یا فاعل است یا مسندالیه (نهاد «فاعل و مسندالیه») نهاد را در جمله‌های گذرا به مسند، مسندالیه می‌نامیم و در سایر جملات نهاد را فاعل می‌نامیم.

۵۱۴- دو فعل «است و بود» و مشتقات آن اگر به معنی «وجود داشتن» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

\* كتابی روی میز است.

وجود دارد

روی میز: متمم قیدی ← قید

۵۱۵- فعل «شد» و مشتقات آن اگر به معنی «رفتن، راهی شدن، روان شدن، رهسپار شدن و ....» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

\* آن مرد بشد و طعام بخرید.  
رفت

\* خرامان بشد سوی آب روان  
راهی شد، رفت

۵۱۶- دو فعل «گشت و گردید» و مشتقات آن اگر به معنی «چرخیدن، دور زدن، گشتزدن و ....» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

\* زمین دور خورشید می‌گردد.  
می‌چرخد

\* علی در باغ همراه دوستش گشت.  
دور زدن، گشت و گذار کردن

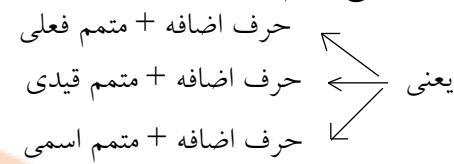
۵۱۷- (د) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی با متمم (متمم فعلی) علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگر نیز وجود دارد.

ابتدا باید انواع متمم را بشناسیم:

سه نوع متمم داریم ← متمم فعلی  
← متمم قیدی  
← متمم اسمی



۵۱۸- هر سه نوع متمم از نظر ظاهر یکسان هستند.



۵۱۹- تفاوت متمم فعلی با قیدی: بعضی از فعل‌ها در زبان فارسی به متمم فعل نیاز دارند یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی همراهند و با حذف این نوع متمم، جمله ناقص می‌شود: با دانایان درآمیز / از نادانان پرهیز.

اما متمم قیدی مانند قید جنبه‌ی توضیحی داد و فعل به آن نیاز ندارد. علاوه بر آن، فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند. این فعل‌ها تنها یک متمم دارند، اما متمم قیدی در هر جمله می‌تواند متعدد باشد:

رضا با اتوبوس از مدرسه به خانه آمد  
یا جمله متمم قیدی نداشته باشد:  
رضا آمد.

۵۲۰- دو جمله‌ی زیر را مقایسه کنید:

(الف) وحید با دسته‌ی گل می‌آید. (دسته‌ی گل: متمم قیدی ← قید)  
(ب) وحید به دسته‌ی گل می‌ماند. (دسته‌ی گل: متمم فعلی)

«دسته‌ی گل» در هر دو جمله متمم است، چون با حرف اضافه آمده است. با این تفاوت که اگر در جمله‌ی «الف»، «دسته گل» را حذف کنیم، به ساخت و معنای جمله آسیبی نمی‌رسد (فعل به آن نیازمند نیست)، حال آنکه در جمله‌ی «ب»، «دسته‌ی گل» را نمی‌توان حذف کرد، زیرا فعل به آن نیازمند است.

۵۲۱- متممهای قابل حذف از جمله را «متمم قیدی» می‌نامند که «قید» محسوب می‌شوند و همانند قید می‌توان در هر جمله‌ای یک یا چند متمم قیدی را به کار برد، اما متمم‌می که فعل به آن نیاز دارد، «متمم فعل» نامیده می‌شود و یکی از «اجزای اصلی» گزاره به حساب می‌آید و هر گزاره یا جمله تنها می‌تواند یک متمم فعل داشته باشد.

۵۲۲- مصدر برخی از فعل‌های گذرا به متمم فعلی با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آنها:

حرف اضافه	مصدر
اندیشیدن، بالیدن، نازیدن، نگریستن، برازیدن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، برخوردن، پرداختن	به
با	جنگیدن، درآمیختن، ساختن (=سازگار بودن)، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)
از	پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشن

۵۲۳- متمم اسمی

برخی از اسم‌ها نیز حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی که با این حروف اضافه می‌آیند، متمم اسمی نامیده می‌شوند:

نگاه (به) / برخورد (با) / معاشرت (با) / ترس (از)

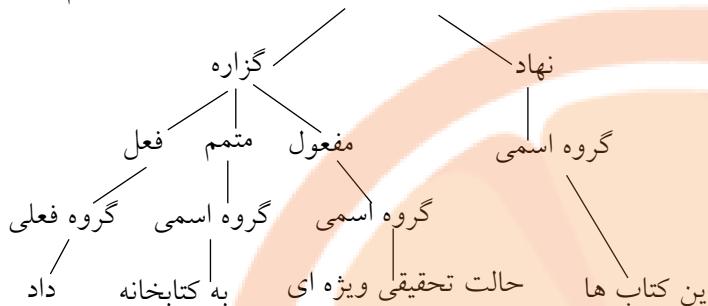
استفاده (از) / سرشار (از) / دشمنی (با) / نفرت (از)

اصحابه (با) / تسلط (بر) / نیاز (به) / علاقه (به) / مهارت (در)



۵۲۴-ه) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم:  
\* این کتاب‌ها حالت تحقیقی ویژه‌ای به کتابخانه داد.

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم



۵۲۵- مصدر فعل‌های با مفعول و متمم (این فعل‌ها علاوه بر مفعول، به متمم هم نیاز دارند و به عبارت دیگر، حرف اضافه‌ی اختصاصی نیز دارند):

حرف اضافه	مصدر
به	آموختن (تعلیم دادن)، آویختن (نصب کردن، وصل کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن
با	اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن
از	پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، رهاندن، شنیدن، کاستن، گرفتن، آموختن (فرآگرفتن)
در	گنجاندن

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده

۵۲۶-و) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده:

\* منتقدان، سیدمحمدعلی جمالزاده را پدر داستان نویسی معاصر می‌خوانند.



۵۲۷- عمده فعل‌های جملات چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنده عبارتند از:

\* گردانیدن (= گذرای سببی گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم معنی آن مثل: «نمودن»، «کردن»، «ساختن».

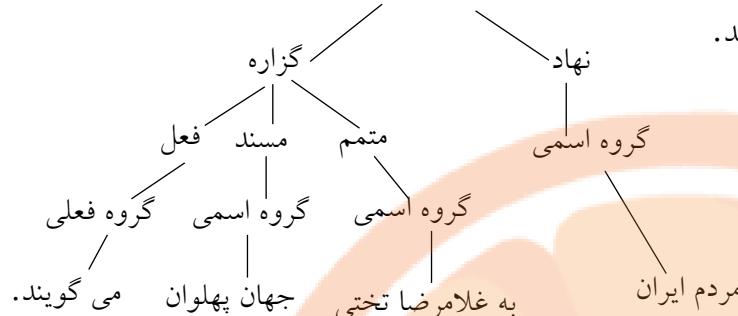
\* «نامیدن» و فعل‌های هم معنی آن مثل: «خواندن»، «گفتن»، «صدا کردن/ زدن»

\* «پنداشتن» و فعل‌های هم معنی آن مثل: «دیدن»، «دانستن»

# تلار شناسی در معرفت



نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به متمم و مسنند:



\*-۵۲۸) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به متمم و مسنند:

\* مردم ایران به غلامرضا تختی «چهان پهلوان» می‌گویند.

\*-۵۲۹) جملات چهار جزئی گذرا به متمم و مسنند فقط با مصدر «گفتن» می‌آید.

\* در این گونه جملات معمولاً (متمم = مسنند) است.

۱- سهراب سپهری به این ساختمان متروکه، اتاق آبی می‌گوید.

«ساختمان متروکه = اتاق آبی»

۲- سیمین دانشور به این درخت، درخت گیسو می‌گوید.

«این درخت = درخت گیسو»

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

\*-۵۳۰) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

نقاش دیوار را رنگ آبی زد.



\*-۵۳۱) مادر کودک را غذا داد ← چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

\* مادر به کودک غذا داد ← چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول و متمم

\* در جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسنند ← مفعول = مسنند

همه او را علی می‌نامند او = علی

\* اما در جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول ← مفعول ۱ ≠ مفعول ۲

کودک ≠ غذا

مادر کودک را غذا داد

\*-۵۳۲) مصدر «ساختن» در جملات گوناگون حالت‌های متفاوتی دارد:

۱- اگر به معنی «درست کردن و ساختن» باشد ← سه جزئی گذرا به مفعول

مثال: مهندس خانه را ساخت.

۲- اگر به معنی «سازش داشتن» باشد، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی است ← سه جزئی گذرا به متمم

مثال: آن زن با شوهرش نمی‌سازد.

# تلش درسته موافقیت



۳- در حالت زیر جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند داریم:  
 الف) «تنوع آثار، تفاوت مکاتب و سبک‌ها و انواع ادبی، اختلاف ذوق و پسند مخاطبان، انتخاب را بسیار مشکل می‌سازد».  
 یا:

ب) «شهریار با بهره‌گیری از زبانی صمیمی و عاطفی، ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل‌بیت آشکار می‌سازد».

۴- روش شناسایی برخی از اجزای جمله که بدان نیازمندیم:  
 \* نهاد: چه کسی یا چه چیزی + فعل ← گروه اسمی نهاد  
 \* مفعول: چه کسی را یا چه چیزی را + فعل ← گروه اسمی مفعول  
 \* مسند: چگونه یا چطور + فعل اسنادی ← گروه اسمی مسند  
 \* متمم: هر واژه یا گروه اسمی که بعد از حروف اضافه قرار می‌گیرد: حرف اضافه + گروه اسمی متمم

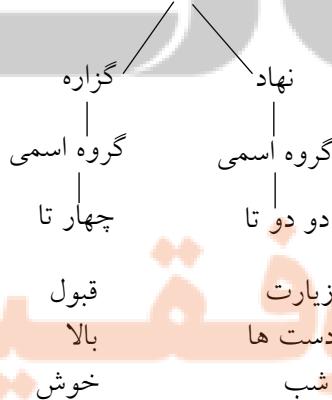
#### ۵- ط) فعل‌های دووجه‌ی:

این فعل‌ها بدون تغییر معنی و تغییر شکل به دو صورت گذرا به مفعول و ناگذر به کار می‌رود که در فارسی حدود ۴۲ عدد هستند: شکستن، پختن، ریختن، گداختن، سوختن، پژمردن، گسیختن، برافروختن و ....  
 مثال: ۱ - غذا پخت      ۲ - مادر غذا را پخت.  
 ۱ - شیشه شکست      ۲ - کودک بازیگوش، شیشه را شکست.

#### ۶- جمله‌های استثنایی (بی‌فعل)

می‌دانیم که جملات از نهاد و گزاره‌ی دارای فعل تشکیل یافته است اما برخی از جمله‌ها امکان دارد یکی از شروط جمله‌های معمولی را نداشته باشند که به این گونه جمله‌ها، جمله‌های استثنایی می‌گویند.  
 در اینجا با سه نوع جمله‌ای استثنایی آشنا می‌شویم. گزاره‌ی این سه نوع جمله بدون فعل می‌آید به همین دلیل آنها را «جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل: سلام، به سلامت، احسنت، دریغ، به امید دیدار و ....  
 ب) جمله‌های دوچرخه‌ی بی‌فعل: این جملات تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آنها بدون فعل می‌آید.  
 نمودار جمله‌های دوچرخه‌ی بی‌فعل



۷- اگر در ساختمان جملات دوچرخه‌ی بی‌فعل، فعل به کار رود به جمله‌های سه‌جزئی با مسند تبدیل می‌شوند:

نوروز تان پیروز ← نوروز تان پیروز باشد.  
 نهاد مسند فعل اسنادی توقف ممنوع ← توقف ممنوع مسند نهاد است.  
 توقف ممنوع ← توقف ممنوع مسند نهاد فعل اسنادی

# تلاشی در مسیر موفقیت

-۵۳۸) جمله‌های سه‌جزئی بی‌فعل: این جمله‌ها نیز بی‌فعلند اما در تمامی آنها واژه‌ی «یعنی» به کار می‌رود که دقیقاً کار فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند.

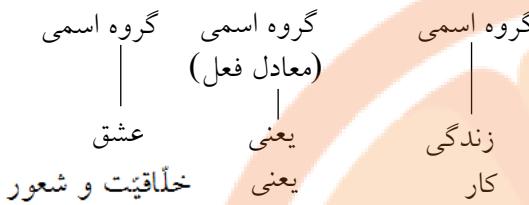
نمودار سه‌جزئی بی‌فعل

```

graph TD
    A[نهاد] --- B[گزاره]
    B --- C[کار]
    C --- D[زندگی]
    D --- E[عنی]
    E --- F[معادل فعل]
    F --- G[گروه اسمی]
    G --- H[عشق]
  
```

زندگی یعنی عشق  $\leftarrow$  زندگی عشق است.

کار یعنی خلاقت و شور  $\leftarrow$  کار خلاقت و شور است.



### ۵۳۹- گروه فعلی

\* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده. «دکتر ناتل خانلری»

-۵۴۰ \* مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «نی» نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد.

-۵۴۱ دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را بر شمرده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

-۵۴۲- الف) شخص: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شناسه	فعال ماضی	شناسه	فعال مضارع	شناسه	شخص و شمار
-م	گفت	-م	گوی	گوی	اول شخص (گوینده)
ی	گفت	ی	گوی	گوی	دوم شخص (شنونده)
ف	گفت	-د	گوی	گوی	سوم شخص (دیگری)
یم	گفت	یم	گوی	گوی	اول شخص (گویندگان)
ید	گفت	ید	گوی	گوی	دوم شخص (شنوندگان)
-ند	گفت	-ند	گوی	گوی	سوم شخص (دیگران)

-۵۴۳ شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم شخص مفرد مضارع (-د) و

سوم شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت  $\phi$  (=شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.



-۵۴۴- ب) زمان: دو مین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:  
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت  
زمان فعل‌ها در فارسی:

گروه التزامی	گروه نقلی	گروه مطلق	زمان
التزامی	садه‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	садه - استمراری نقلی بعید - مستمر	الف: گذشته
التزامی	--	خبراری - مستمر	ب: مضارع
--	--	آینده	ج: آینده

-۵۴۵- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسند - بنویسد - بنویس

۲- نوشتند - نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.

\* تکواز بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

-۵۴۶- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواز است: پوش، کار، خور، بین، نویس.

بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

-۵۴۷- بن ماضی این گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری. «ـ ن».

مثال: شنیدن ← شنید

\* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخّم است.

-۵۴۸- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

-۵۴۹- ۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

-۵۵۰- ۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

**۵۵۱- کاربرد زمان افعال**

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوشت نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

**۵۵۲- کاربردهای گذشته‌ی ساده:**

(الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

(ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضیف نخواهد بود؟»

(ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آمدم» یعنی: «خواهم آمد.»

**۵۵۳- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...**

(الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

(ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هر بار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیدم. غالباً هنگام دیدن ماش ری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

(ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

**۵۵۴- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...**

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده)

رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مخصوص کند. (همراه با مضارع التزامی) پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشوار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری) در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

**۵۵۵- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...**

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت بوجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساختهای مستمر ابتدا در فارسی گفتاری بوجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک داشتیم از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

# تلاشی در سلیر موافقیت

**۵۵۶- ۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...**

الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا» علی غذاش را خورده است. بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذاش را خورد. ← نقل قول مستقیم)

ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذاش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)  
ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خواهد شد.

**۵۵۷- ۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...**

برای بیان اعمالی که در گذشته به طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح با چه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل در می‌آید: علی گفت (که) امروز صبح با چه را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روسیایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

**۵۵۸- ۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)**

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه: «از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نو میدی رسانیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حی یکبار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

**۵۵۹- ۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)**

الف) برای بیان اعمالی که به طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: .... داشتند .... می‌رفتند.

ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتد که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

**۵۶۰- ۹- کاربردهای گذشته‌ی امی: دیده باشم / دیده باشی / ...**

برای احتمال، آرزو، شرط تحدیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...

علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.

\* ای کاش جهان پر حررص و شرهی ما پیام گاندی را شنیده باشد.

۵۶۱- نکته: ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به حساب می‌آید.

\* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

# تلشیز معرفت



## ۵۶۲- ۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...

الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد:  
چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.

(ب) برای بیان حقایق مسلم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر بر می‌آورد.  
بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.

(ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

## ۵۶۳- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...

برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.  
ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.  
از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به طرف تعالی روحی و ...

## ۵۶۴- ۱۲- کاربردهای مضارع ال امی: شاید بروم / شاید بروی / ...

برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...  
\* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواز التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران بیارد».  
\* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید بروم. ← شاید نرود.

عیید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هر که چنین کند به افلاس گرفتار می‌شود.  
\* طبق مثال بالا تکواز التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرکب حذف می‌شود.

## ۵۶۵- ۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...

اگر جو فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز نخواهد پیوست؛  
نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

۵۶۶- \* به جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:  
سال آینده به مسافرت می‌روم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

## ۵۶۷- ج) گذر

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:

- ۱- علی ..... می‌خواند.
- ۲- هر روز ..... می‌بینیم که سر کار می‌رود.
- ۳- رفاه طلبی تمدّن‌های کهن را ..... می‌کند.
- ۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را ..... بخشیده‌ایم.

۵۶۸- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفّنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده اجزای جمله است. در جمله‌ی اوّل و دوّم جای مفعول، در جمله‌ی سوم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.



-۵۶۹- ویژگی گذرا در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذرا می‌آید. به صورت کامل شده‌ی

جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می‌خواند.

۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

-۵۷۰- ناگذرا فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مستند نیز نیاز داشته

باشد: نهاد + فعل  $\Leftarrow$  ناگذرا

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + متمم + فعل

نهاد + مستند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

نهاد + متمم + مستند + فعل

نهاد + مفعول + مستند + فعل

نهاد + مفعول + مفعول + فعل

$\Leftarrow$  گذرا

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذرا بحث می‌شود.

-۵۷۱- \* دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذرا و ناگذرا در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

## ۵۷۲- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواز «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذرا افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواز را می‌پذیرند و به گذرای سبیلی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ن»	
پر + ان + د / ید	پر + ان	پر
خند + ان + د / ید	خند + ان	خند
دو + ان + د / ید	دو + ان	دو

-۵۷۳- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرَک، جُنْب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چِک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده  $\leftarrow$  نش + ان)

-۵۷۴- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای

زیر توجه کنید:

ترسیدن (از)  $\leftarrow$  ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به)  $\leftarrow$  چسباندن (را) (به) / رهیدن (از)  $\leftarrow$  رهاندن (را) (از)

رستن (از)  $\leftarrow$  رهاندن (را) (از)



-۵۷۵- اگر این تکواز به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

خوردن (را) ← خوراندن (را - به)  
فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به)  
چشیدن (را) ← چشاندن (را - به)

-۵۷۶- برخی از فعل‌های ناگذر که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب از این قرار است:  
«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

#### ۵۷۷- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:  
خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.  
رسنم پس از ماجراهای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.  
علی کتاب را از دوستش گرفت.  
باران گرفت.

-۵۷۸- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است.

این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و باید آن را همان فعل پیشین دانست.

-۵۷۹- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

-۵۸۰- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

#### ۵۸۱- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلفّی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.

وجه خبری  
 وجه التزاماً  
 وجه امری



## ۵۸۲- وجه اخباری

- ۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را فقط مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه ساختهای افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.
- ۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشیم، باشید، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.
- ۳- وجه اخباری در مضارع با تکواز وجهی «می» همراه است.

## ۵۸۳- وجه الة امي

- فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...
- ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... (به شرط آن که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).
- جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آنها نباشد: رفتم که او را ببینم.

- ۵۸۴- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواز در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:
- اگر کتاب داری ... / اگر نتیجه را اعلام کنند ... /

- ۵۸۵- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعيد ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آنها به کار می‌رود. به این ترتیب:
- ماضی ساده: سید آمد. ← کاش سید آمده باشد.
- ماضی نقلی: سید آمده است. ← کاش سید آمده باشد.
- ماضی استمراری: سید می‌رفت. ← کاش سید می‌رفت.
- ماضی بعيد: سید رفته بود. ← کاش سید رفته بود.

- ۵۸۶- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:
- مضارع اخباری: سید می‌رود. ← کاش سید برود.
- مضارع مستمر: سید دارد می‌رود. ← شاید سید دارد می‌رود.

- ۵۸۷- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.
- آینده: سید خواهد رفت. ← کاش سید برود.

- ۵۸۸- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی ساز نیز می‌آید که بیشتر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:
- نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.
- صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:
- علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟



## ۵۸۹- وجہ امری

فعلی که از وجہ التزامی و اخباری نباشد، از وجہ امری است. وجہ امری دو ساخت بیشتر ندارد:

دوم شخص مفرد ← برو + Ⓛ

امر مفرد دارای شناسه‌ی Ⓛ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوم شخص جمع وجہ التزامی مشترک است. اما پیش از وجہ التزامی عوامل التزامی‌ساز می‌آید:

بروید ← امر دوم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوم شخص جمع

۵۹۰- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجہ امری تکواز وجهی «ب» پیش از فعل امر است.

اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «ز که به جای «ب» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)

تکواز «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:

بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

## ۵۹۱- ه) معلوم و مجھول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجھول و روش مجھول‌سازی توجه می‌کنیم.

در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد.»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها) اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

۵۹۲- «کتاب خریده شد.»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجھول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجھول داشته باشد:

پس فعل مجھول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۵۹۳- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به صورت مجھول به کار برد.

مثلاً «رفته شد» فعل مجھول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجھول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود. هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجھول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۵۹۴- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجھول می‌پردازیم:

- ۱- سیامک ماشینش را فروخته است.
- ۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا («فروشن ماشین سیامک») است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است: اولی معلوم است و دومی مجھول.

\* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجھول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.



-۵۹۵- جمله چگونه مجھول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

فعل	مفعول	نهاد	مراحل مجھول ساختن جمله‌ی معلوم
دید $\phi$	آن دو دوستش را		۱- نهاد را حذف می‌کنیم.
دید $\phi$	—	آن دو دوستش	۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.
دیده	—	آن دو دوستش	۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.
دیده شد	—	آن دو دوستش	۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.
دیده شدند	—	آن دو دوستش	۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.

-۵۹۶- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجھول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
— د.	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌بر
شناسه‌ی جمع	نهاد جمع
— ند.	کتاب‌ها به دانشگاه برد می‌شو

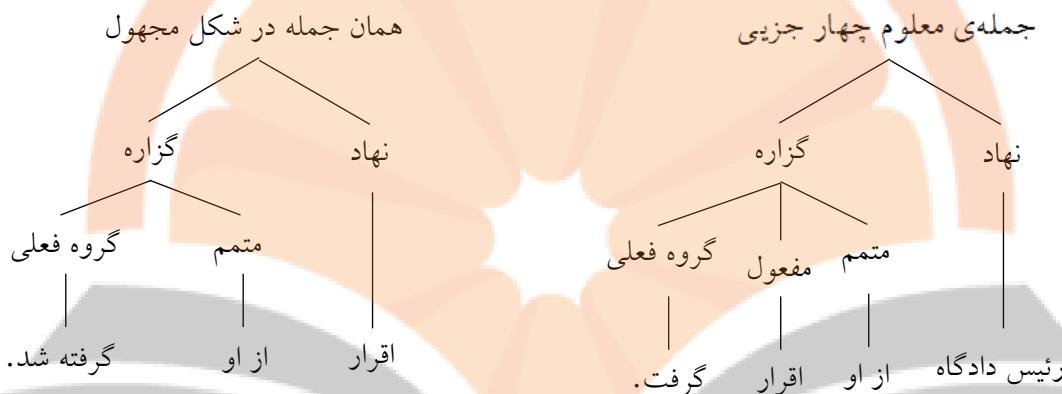
-۵۹۷- مجھول «خریده» در زمان‌های مختلف:

زمان	فعل مجھول	فعل معلوم
ماضی ساده	خریده شد	خرید
ماضی استمراری	خریده می‌شد	می‌خرید
ماضی بعید	خریده شده بود	خریده بود
ماضی مستمر	داشت خریده می‌شد	داشت می‌خرید
ماضی نقلی	خریده شده است	خریده است
استمراری نقلی	خریده می‌شده	می‌خریده
بعید نقلی	خریده شده بوده	خریده بوده
مستمر نقلی	داشته خریده می‌شده	داشته می‌خریده
مضارع اخباری	خریده می‌شود	می‌خرد
مضارع التزامی	خریده شود	بخرد
آینده	خریده خواهد شد	خواهد خرید



**مثال**  
**۵۹۸**- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.  
در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:  
این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

**۵۹۹**- اگر فعل به صورت مجهول به کار رود، نهاد اوله‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:



**۶۰۰**- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». همچنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرگب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:  
۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.  
۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

**مثال**  
**۳**- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

### ۶۰۱- منفی کردن فعل‌ها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواز منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد  
در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنيامد، فرونرفت، روی نداد.

**۶۰۲**- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» در می‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رقم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشتند. نشانه‌ی نهی در گذشته، به جای «ن» تکواز «ما» بوده است: مکن، مرو، مدان  
اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواز «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

### ۶۰۳- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:  
۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟  
در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیشتر.  
آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...



۶۰۴- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.

مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ای امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه» به صورت پرسشی درآورد.

۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

#### ۶۰۵- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- صفت بیانی عادی: این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

(الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواز داشته باشد: روش، تاریک، خوب، سفید

(ب) صفت مرگب: از دو یا چند تکواز آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روش‌دل، سرخ رو

۶۰۶- (ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواز وابسته بیاید و فقط یک تکواز آزاد داشته باشد: خردمند، کارگاه، شادمان

(د) صفت مشتق - مرگب: آن است که ویژگی‌های مرگب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری، پر رفت‌وآمد، دوساله

۶۰۷- ۲- صفت فاعلی: این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرگب و مشتق مرگب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، باید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

۶۰۸- (الف) بن مضارع + نده ← شنونده، گوینده، رونده

(ب) بن مضارع + (مشبهه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا

(پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان

(ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

(ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

۶۰۹- (ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

(چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز

(ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، نااهل، ناوارد

(خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

۶۱۰- \* اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفة دلالت می‌کند:

زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

۶۱۱- \* صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و

در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسان‌پرسان، لنگان‌لنگان

۶۱۲- \* گاهی ساخت فعل امر به تنها یی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:

بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو



\* ۶۱۳- از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می‌آید که گروهی آن را مخفف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «-ند» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکب مرخّم می‌نامند:  
دانشجو = دانشجوینده، خداپرست = خداپرستنده

\* ۶۱۴- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای صفت فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:  
لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

\* ۶۱۵- ۳- صفت مفعولی: که بر دو گونه است:

(الف) بن ماضی + ه / ه (=): گفته، خورده، دیده، رمیده

(ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

\* ۶۱۶- هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

(الف) کاملاً صفت که می‌تواند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل:

(در) گشوده، (پنجه) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

\* ۶۱۷- ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجھول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است)  
بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجھول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

\* ۶۱۸- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنهایی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرکب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج دیده، ستم کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به کار رفته‌اند و صفت مرکب ساخته‌اند.

\* ۶۱۹- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ه» از آخر آن می‌افتد:  
گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمالوده = پشمالود  
و گاهی نمی‌افتد: آب دیده، دل داده

\* ۶۲۰- ۴- صفت لیاقت: ساختمان آن چنین است:  
مصدر + ی = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

\* ۶۲۱- ۵- صفت نسبی: به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:

(۱) اسم + ی ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.

برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

\* ۶۲۲- (۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه

برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه

(۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه



- ۶۲۳- (۴) اسم + ین / ینه ← زرین، زرینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه  
 (۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه  
 (۶) اسم + انى ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۶۲۴- ویژگی مذکور و مؤثث بودن در نوع صفت بی تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی زبانان چنین صفت‌هایی مؤثث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکور و مؤثث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

#### ۶۲۵- گروه اسمی (۲) وابسته‌های وابسته

جمله اصلی ترین واحد زبان است و اجزایی دارد. بعضی از این اجرا قابل حذف هستند. ← «وابسته» و برخی دیگر غیرقابل حذف‌اند. ← «هسته»

گاه اجزای اصلی جمله برای برخورداری از وضوح، دقت و معنای کامل‌تر به وابسته‌هایی نیاز دارند. این وابسته‌ها را می‌توان از زنجیره‌ی کلام حذف کرد؛ مانند: قید، صفت، مضاف‌الیه و بدل.

۶۲۶- علاوه بر وابسته‌های یاد شده که با هسته رابطه‌ی مستقیم دارند - جز قید - وابسته‌های دیگری نیز هستند که از طریق وابسته‌ی مستقیم با هسته‌ی گروه اسمی ارتباط می‌یابند.  
به این‌گونه اجزا، وابسته‌های وابسته (وابسته‌ی غیرمستقیم) می‌گویند:

#### ۶۲۷- ۱- ممیّ :

اغلب ممیّزها در مورد غیر انسان (حیوان و اشیا) به کار می‌روند. ظاهراً تنها ممّیّز مخصوص انسان در زبان معیار امروزی «نفر» است. در گذشته این ممیّز برای «شتر» هم به کار می‌رفت. برخی از ممّیّزها مثل «تا» میان انسان و غیر انسان مشترک‌اند؛ مثال:

چندتا آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

این ممیّز از جمله قابل حذف است؛ مثال: چند آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

#### ۶۲۸- مشهورترین ممیّزها عبارت‌اند از:

- اصله / برای درخت: سه اصله درخت
- باب / برای خانه، دکان، کاروان سرا و ...: دو باب خانه، ده باب معازه
- بند / برای کاغذ: سه بند کاغذ
- تخته / برای قالی، فرش و پتو و ...: یک تخته قالی و ...

۶۲۹- تن / برای انسان به جای نفر: صد تن سرباز، ده تن آدم

- توب / برای پارچه: دو توب فاستونی
- جلد / برای کفش و جوراب و ...: هفت جفت جوراب

۶۳۰- حلقه / برای چاه و فیلم و نوار: دو حلقه چاه

- دست / برای شش عدد ظرف و قاشق و لباس: سه دست قاشق
- دستگاه / برای اتومبیل، رادیو، تلویزیون: یک دستگاه رادیو
- دوجین / برای هر دسته یا بسته‌ی دوازده‌تایی: یک دوجین قرقره



- ۶۳۱ - دهن / برای دکان: یک دهن دکان نانوایی  
 - رأس / برای گاو و گوسفند و ...: سه رأس گاو  
 - رشته / برای گردن‌بند و دست‌بند و نیز برای قنات و چاه و جز آن (به جای حلقه): سه رشته گردن‌بند، دو رشته چاه  
 - زنجیر / برای فیل: چهار زنجیر فیل

- ۶۳۲ - سر / هم برای انسان (به جای نفر) و هم برای گاو و گوسفند: پنج سر عائله، چهار سر گاو  
 - سنگ / برای آبیاری و آسیا: سه سنگ آب  
 - شاخه / برای سیم و لوستر و نبات: سه شاخه سیم، چهار شاخه لوستر، پنج شاخه نبات  
 - طاقه / برای شال و پتو و پارچه: دو طاقه شال

- ۶۳۳ - عدل / برای پارچه و پنبه: یک عدل پنبه  
 - عاده / برای توب: دو عاده توب  
 - فروند / برای کشتی و هوایپما: چهارده فروند کشتی  
 - قبضه / برای اسلحه‌ی سبک: دو قبضه هفت تیر، سه قبضه شمشیر

- ۶۳۴ - قرص / برای نان: چهار قرص نان  
 - نفر / برای انسان: چهار نفر انسان  
 - ورق / برای کاغذ: پنج ورق کاغذ  
 امروزه به جای اغلب ممیزهای یاد شده «تا» به کار می‌رود که شامل انسان هم می‌شود؛ مثال:  
 چهار تا فرش، هفت تا گاو، چندتا هوایپما و ...

واژه‌هایی مثل «نوع، جور، گونه» نیز ممیز هستند که برای انسان و غیر انسان به کار می‌رond ولی در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور به آن اشاره نشده است؛ مثال:  
 سه نوع غذا آماده کردیم. / سه جور جوراب داریم. / چهارگونه گیاه در این باغچه دیده می‌شود.

#### ۶۳۶ - ۲ «صفتِ صفت»

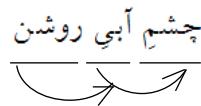
درباره‌ی «صفتِ صفت» دو نکته گفتنی است:  
 الف) «صفتِ صفت» را نباید با تعدد صفت برای موصوف اشتباه گرفت؛ مثال:  
 مرد خوش لباس قدبلندی وارد مغازه شد.  
 در این مثال دو وابسته‌ی «خوش لباس» و «قدبلند» هر دو به هسته‌ی جمله - یعنی مرد - مربوط‌اند و هیچ‌یک وابسته‌ی دیگری نیست و نمودار پیکانی آن چنین می‌شود:

مرد خوش لباس قدبلند

**تلار** **در مسیر موفقیت**



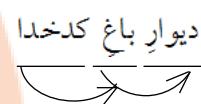
۶۳۷- در مثال: «چشمِ آبی روشن او به رنگ آسمان بود.»، واژه‌ی «آبی» وابسته‌ی «چشم» و واژه‌ی «روشن» وابسته‌ی «آبی» (وابسته‌ی وابسته) به شمار می‌رود و در نمودار پیکانی این‌گونه نشان داده می‌شود.



ب) «صفتِ صفت» اغلب درباره‌ی رنگ‌ها به کار می‌رود؛ مانند: پیراهن قهوه‌ای تیره.

### ۶۳۸- مضاف‌الیه مضاف‌الیه

مضاف‌الیه اگرچه خود وابسته‌ی هسته است اما گاهی مضاف‌الیه دیگری وابسته‌ی آن می‌شود.



«دیوار: هسته / باع: مضاف‌الیه / کدخدای: مضاف‌الیه مضاف‌الیه = وابسته‌ی وابسته»

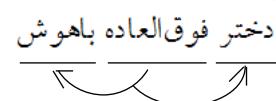
### ۶۳۹- قید صفت

گاهی ممکن است بین موصوف (هسته) و صفت قیدی برای توضیح صفت آورده شود که در این صورت، صفت و قید همراه آن، یک‌جا وابسته‌ی هسته (موصوف) می‌شوند.

مثال: دختر باهوش ← دختر: هسته / باهوش: صفت (وابسته)

دختر فوق العاده باهوش ← دختر: هسته / فوق العاده: قید صفت (وابسته‌ی وابسته) / باهوش: صفت (وابسته)

۶۴۰- نمودار «قید صفت» چنین رسم می‌گردد:



\* گاهی صفت‌های بیانی نیز که در جایگاه اسم (هسته) قرار می‌گیرند، قید می‌پذیرند:

وقت خیلی دیر است. (صفت «دیر» در جایگاه مسنند)

لقمان بسیار دانا بود. (صفت «دانا» در جایگاه مسنند)

### ۶۴۱- صفت مضاف‌الیه

در یک ترکیب اضافی گاهی یک صفت قبل یا بعد از مضاف‌الیه می‌آید و در مورد مضاف‌الیه توضیحی می‌آورد که به آن «صفت مضاف‌الیه» می‌گوییم:

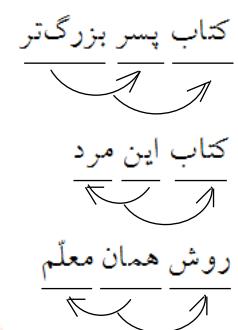
کتاب پسر بزرگ‌تر ← کتاب: هسته (مضاف) / پسر: مضاف‌الیه (وابسته) / بزرگ‌تر: صفت مضاف‌الیه (وابسته) وابسته

۶۴۲- مثال: کتاب این مرد ← کتاب: هسته / مرد: مضاف‌الیه / این: صفت مضاف‌الیه (صفت «مرد»): وابسته‌ی وابسته روش همان معلم ← روش: هسته (مضاف) / معلم: مضاف‌الیه (وابسته) / همان: صفت مضاف‌الیه: وابسته‌ی وابسته

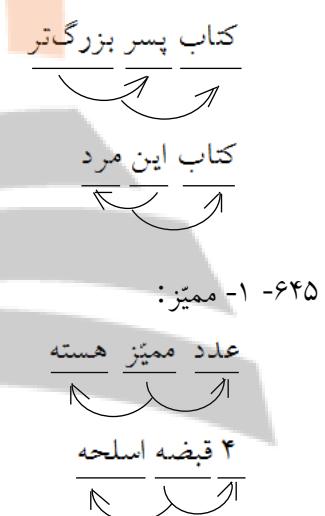
# تلاشی در مسیر موفقیت



۶۴۳- نمودار مثال‌های قبل، از این قرار است:



۶۴۴- نمودار «صفت صفت»، «مضاف‌الیه مضاف‌الیه»، «قید صفت» و «ممیز» همواره به یک روش است اما نمودار «صفت مضاف‌الیه» به دو گونه‌ی زیر است:



۶۴۵- ۱- ممیز:

٨ رأس گوسفند

٤ قبضه اسلحه

۶۴۶- ۲- صفت صفت:

رنگ آبی آسمان

رنگ سبز شیمی

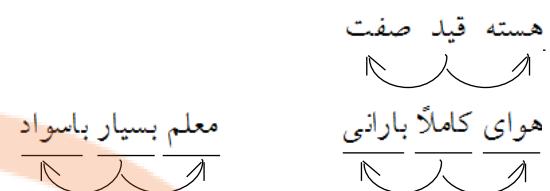
۶۴۷- ۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه:

دیوار کدخدای ده

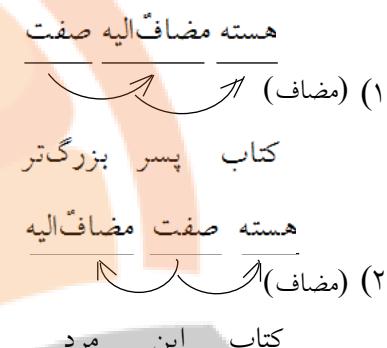
هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه  
كيف پسر همسایه

# تلارشی در مسیر موفقیت

٦٤٨ - قيد صفت:



٦٤٩ - ٥- صفت مضاف الله:



\* لازم به یادآوری است که آخرین فلش هر گروه اسمی در نهایت به هسته ختم می‌شوند:



\* ۶۵۱- این نکته مهم است که «مضاف‌الیه صفت» نداریم؛ یعنی در ترکیب «هوای خوب تهران»، تهران مضاف‌الیه خوب نیست بلکه، و استهی و استه نیست. تهران و خوب هر دو و استهی هسته «هو» هستند:

۶۵۲- نمایش عددی رابطه‌ی وابسته و هسته به قرار زیر است:

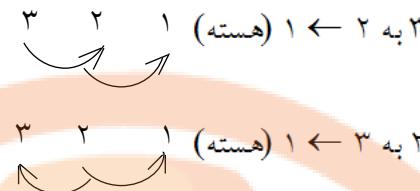
-ممیز: ۲ به ۱ ← ۳ (هسته)

۲- صفت صفت: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته)

۳- مضافٌ اليه مضافٌ اليه: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته)

۶۵۳- ۴- قید صفت: ۲ به ۳ ← ۱ (هسته)

۵- صفت مضاف‌الیه



۶۵۴- متمم اسم

همان‌طور که می‌دانیم متمم گروه اسمی است که پس از یکی از حروف اضافه می‌آید:

**حروف اضافه + گروه اسمی**

\* سه نوع متمم داریم که همگی از نظر ظاهر مانند فرمول بالا هستند ولی تفاوت‌های عمدی‌ای از نظر دستوری با یک‌دیگر دارند.

۶۵۵- انواع متمم: ۱- متمم فعل ۲- متمم قیدی ۳- متمم اسم

۱- متمم فعل: یکی از اجزای اصلی جمله است (در جمله‌های «سه جزیی با متمم»، «چهار جزیی با مفعول و متمم» و «چهار جزیی متمم و مسنده»).

\* خردمندان از جنگ می‌پرهیزند.

\* او کتاب را به دوستش داد.

\* مردم به او لسان‌الغیب می‌گفتند.

۶۵۶- ۲- متمم قیدی: قابل حذف از جمله است و وجود و حضور آن در جمله اختیاری است:

علی از مدرسه با اتوبوس به خانه آمد.

علی آمد. (مدرسه و اتوبوس و خانه: متمم قیدی)

۶۵۷- ۳- متمم اسم: گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افراشد. متمم اسم برای اسم در حکم متمم اجباری برای فعل است؛ یعنی بعضی از اسم‌ها به حروف اضافه‌ی اختصاصی نیاز دارند تا معنای کاملی داشته باشند.

۶۵۸- همان‌گونه که متمم اجباری (فعلی) جز با قرینه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف نیست، متمم اسم را هم بدون قرینه از جمله نمی‌توان حذف کرد.

برخی از این اسم‌ها و حروف اضافه‌ی اختصاصی آن‌ها از این قرار است:

مهارت (در)، نفرت (از)، مصاحبه (با)، ترس (از)، دشمنی (با)، گفت‌و‌گو (با)، آشنایی (با)، انتقاد (از)، جنگ «جنگیدن» (با)، علاقه (به)، نیاز (به) و ...

۶۵۹- متمم‌های اسمی گاه چنان با اسم همراه‌اند که گویی جزیی از آن هستند و بدون آن نمی‌توانند نقش خود را در زنجیره‌ی جمله ایفا کنند؛ مثال:

الف) اشاره‌ای به موضوع می‌کنیم و می‌گذریم. (متمم اشاره)

ب) برای موزخان بزرگ ما، وفاداری به حقیقت امری اساسی است. (متمم وفاداری)

ج) لشکرکشی‌های محمود به هندوستان را غزوات نامیده‌اند. (متمم لشکرکشی)

۶۶۰- همان طور که در مثال‌های زیر خواهیم دید، اسم‌هایی که نیاز به متمم دارند، نقش‌های مختلفی چون نهاد، مفعول، متمم و مسنند می‌گیرند.

علاقه‌ی او به نقاشی زیاد است. (علاقه: نهاد (مسنده‌ایه))

علاقه‌ی او را به نقاشی می‌ستایم. (علاقه: مفعول)

از علاقه‌ی او به نقاشی سخن‌ها شنیدم. (علاقه: متمم قیدی)

\* گاهی میان اسم و متمم آن فاصله می‌افتد؛ مثال:

این مسأله با روش‌های تحقیقی که در دسترس علمای روان‌شناسی است، قابل تحقیق و اندازه‌گیری است. (متمم اندازه‌گیری)

۶۶۲- \* بخشی از اسم‌هایی که متمم می‌گیرند، با ممیز می‌آیند. در این حالت، متمم همیشه جمع و حرف اضافه‌ی آن «از» است.

- پنج اصله از درخت‌ها

- شش قبضه از اسلحه‌ها

- چهار نفر از علماء

- دو سه فروند از کشتی‌ها

۶۶۳- \* پاره‌ای دیگر از اسم‌ها بدون ممیز هم متمم می‌گیرند. این متمم نیز نشانه‌ی جمع دارد و این گروه همیشه با حرف اضافه‌ی «از» می‌آیند؛ مثال:

- تعدادی از

- رقمی از

- بسیاری از

- بخشی از

- بعضی از

- یکی از

- عده‌ای از

- کسی از

- پاره‌ای از

۶۶۴- \* در بعضی از گروه‌های اسمی همراه با عدد کسری، وجود متمم اسم، اجباری است اما در صورت حذف حرف اضافه‌ی اختیاری به جای آن، نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید و متمم به شکل مضاف‌الیه اسم پیش از خود ظاهر می‌شود.

۶۶۵- مثال:

- یک‌چهارم از باغچه را بیل زدم. = یک‌چهارم باغچه را بیل زدم.

- دو‌سوم از کارها تمام شد. = دو‌سوم کارها تمام شد.

- یک‌صدم از درآمد کارخانه را خرج کرد. = یک‌صدم درآمد کارخانه را خرج کرد.

\* گاهی حرف اضافه به نقش‌نمای اضافه (= کسره) تبدیل می‌شود؛ مثال:

از مصاحبِت با شما بهره بردم. = از مصاحبِت شما بهره بردم.

احترام به پدر و مادر واجب است. = احترامِ پدر و مادر واجب است.

یادی از ما نمی‌کنی. = یادِ ما نمی‌کنی.

۶۶۷- \* گاهی حرف اضافه از زنگیره‌ی جمله قابل حذف می‌گردد و جزئی دیگر جانشین آن نمی‌شود؛ مثال:

بعضی از مطالب غیر علمی = بعضی مطالب غیر علمی



۶۶۸- \* گاهی متمم اسم می‌تواند متمم داشته باشد که به آن «متمیز متمم» می‌گویند؛ مثال:

از آشنایی با شما خوشحال شدیم.

متمن اسم متمن متمم

انتقاد از دیگران نباید با توهین به آنها همراه باشد.

متمن اسم متمن متمم  
(همراه)

۶۶۹- \* گاهی متمم اسم - یا به طور کلی متمم - به سبب وجود قرینه یا بی‌اهمیت بودن یا مشخص بودن آن، از جمله حذف می‌شود؛ مثال:

انتقاد (از دولت) سازنده است.

بحث (با تو) بی‌فایده است.

۶۷۰- ابلاغ و انتقال پیام از ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واژ ۲- تکواز ۳- واژه ۴- گروه ۵- جمله. نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واژ است و سرانجام نیز به واژ تجزیه می‌شود.

۶۷۱- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کنند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واژها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواز به دست می‌آید ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واژه‌ای /ب/، /ا/، /ر/ ر ترکیب کرد و تکواز «بار» به دست آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توان این واژه‌ها را به صورت /ا/، /ر/، /ب/ کنار هم قرار داد و تکواز بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۶۷۲- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر الگوهای یاد شده هستند. علّت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واژه‌ایی که واژه‌ایی مشترک یا نزدیک به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واژه‌ای جفت‌های /ب/، /پ/، /و/، /ج/، /ش/، /و/، /ت/، /د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۶۷۳- آموختیم که ابلاغ و انتقال پیام به وسیله‌ی «زبان» صورت می‌گیرد و در این مرحله نیز ما از جمله استفاده می‌کنیم، پس جمله‌ی (مستقل) بزرگ‌ترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست. مثال:

«اختر شناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد.»

۶۷۴- برای بیان هر مطلب قبل انتقال پیامی، ما از واحدهای زبانی استفاده می‌کنیم که هر کدام از این واحدها در ترکیب‌شان واحد بزرگ‌تر از خود را می‌سازند؛ مثلاً ترکیب واژها با هم «تکواز» را به وجود می‌آورند و یا از ترکیب تکوازها «واژه» بدست می‌آید. این واحدهای زبانی به ترتیب عبارتند از: ۱- واژ ۲- تکواز ۳- واژه ۴- جمله ۵- جمله‌ی مستقل



-۶۷۵- یکی از واحدهای زبانی که به دلیل تنوع در انواع دارای اهمت خاصی نیز است، «تکواز» است. تکواز، واحد زبانی است که از یک یا چند واژه ساخته می شود که گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد؛ گاهی نیز کاربرد و معنای مستقل ندارد و در ساختمان واژه های دیگر به کار می رود. اگر بخواهیم نمودار انواع تکواز را نشان دهیم، این گونه خواهد بود.



-۶۷۶- گروههای سازنده جمله به دو شیوه در پی هم قرار می گیرند: ۱- شیوه عادی ۲- شیوه بلاغی. در شیوه عادی معمولاً نهاد همه جمله ها در ابتدای جمله و فعل آنها در انتهای جمله می آید و در صورت سه یا چهار جزئی بودن مفعول بعد از نهاد و متمم و مسنن و بعد از مفعول می آیند. ولی شیوه بلاغی بیشتر به طرز نوشتن نویسنده و سبک وی بستگی دارد تا اینکه دستوری باشد. یعنی اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تأثیر بیشتر سخن، جابجا می شوند.

-۶۷۷- از میان همه اجزای جمله، نهاد جدا و نهاد پیوسته، در شخص و شمار با هم مطابقت می کنند، یعنی با فعل مفرد نهاد مفرد می آید و با فعل جمع، نهاد جمع. به همین جهت، جمع بستن هیچ یک گروههای اسمی جمله، به جز نهاد، در فعل تأثیرگذار نخواهد بود. مثال برای مطابقت نهاد جدا با نهاد پیوسته: دانش آموزان همگی به اردو رفتند. / علی به تنها یی به مسافرت رفت.

-۶۷۸- در برخی موارد به جهت احترام، ضمایر و حتی افعال را نیز تغییر می دهیم؛ مثلاً اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به جای ضمیر «تو» از ضمیر «شما» استفاده می کنیم و یا به جای ضمیر «او» از ضمیر «ایشان». گاهی نویسنده کان و سخنرانان نیز ضمیر اویل شخص مفرد را به صورت «ما» استفاده می کنند، آن هم به دلیل اینکه خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک بدانند: من معتقدم ← ما معتقدیم.

-۶۷۹- گروه فعل مهم ترین عضو گزاره است و دست کم از یک فعل و شناسه درست می شود. به طور کلی گروه فعلی پنج ویژگی دارد: (شخص، زمان، وجه، گذر و معلوم و مجھول). یکی از ویژگی های مهم فعل، زمان آن است. هر فعل ممکن است یکی از سه زمان اصلی ماضی، مضارع و آینده را داشته باشد که جز آینده زمان های دیگر هر کدام به انواع مختلف تقسیم می شوند. یعنی ماضی به ۶ زمان و مضارع به ۳ زمان تقسیم بندی می شوند.

-۶۸۰- از ویژگی های دیگر فعل، گذر است یعنی فعل یا ناگذر است یا گذرا. برخی از فعل ها را می توان با افزودن تکواز «ان» گذرا ساخت. «ان» تکواز سببی گذرا ساز است. این تکواز به بن مضارع بعضی از فعل های ناگذر افزوده می شود و آنها را گذرا به مفعول می کند. مانند: پرنده پرید. ← پرنده را پراند. همهی فعل های گذرا یا ناگذرا که تکواز «ان» را می پذیرند، گذرا ی سببی نامیده می شوند.

-۶۸۱- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل دهنده آن بر سه نوع است: اگر بن مضارع آن فقط یک تکواز باشد، «ساده» می نامند؛ اگر پیش از فعل ساده وندهایی از قبیل «بر، در، فرو، ...» بیاید، فعل پیشوندی ساخته می شود و در صورتی که به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواز آزاد اضافه شود، فعل مرکب خواهد شد. برای تشخیص فعل ساده از مرکب، به دو ویژگی اساسی باید توجه داشت:

- ۱- گسترش پذیری
- ۲- نقش پذیری جزء همراه فعل



-۶۸۲- هر جمله‌ی ساده از اجزایی تشکیل شده است که حداقل از دو و حداقل از چهار جزء است و مقصود از چند جزئی بودن جملات هم وجود همین اجزای اصلی در جمله است و تعداد اجزای جمله را فعل آن تعیین می‌کند؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد، زیرا بعضی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی علاوه بر نهاد اجزای دیگری نیز می‌طلبند.

-۶۸۳- جمله‌ی ساده حداقل دو جزء دارد یعنی متشکل از نهاد و فعل است. اگر جمله جزء نهاد و جزء دیگری نیز بخواهد، سه جزئی خواهد شد که بر اساس فعل، سه جزئی با مفعول، متمم یا مسنده باشند می‌شود و اگر به دو جزء نیاز داشته باشد جمله‌ی چهار جزئی می‌شود. جمله‌ی چهار جزئی: مفعول با مسنده - مفعول با متمم - متمم با مسنده و دو مفعولی. پس بزرگترین جمله از لحاظ تعداد اجزا چهار جزئی است.

-۶۸۴- جمله‌های سه جزئی اسنادی دو نوعند: یا با مسنده آیند یا با متمم. فارسی امروز، تنها دو فعل «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن‌ها (مانند: است، می‌باشد، می‌شود و ...) علاوه بر نهاد مسنده گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند. در پاره‌های از جمله‌های سه جزئی (asnadi) گاهی به جای مسنده، متمم می‌آید.

-۶۸۵- متمم دو نوع است: یا متمم فعل است یا متمم قیدی. متممهای قیدی نوعی از گروه‌های قیدی هستند و تفاوت‌شان با متممهای فعل در آن است که متمم فعل در جمله یکی بیشتر نیست: «با دانایان در آمیز.»، اما تعداد متممهای قیدی را می‌توان افزایش داد: «علی به همراه دوستش با اتوبوس از خانه به مدرسه آمد.»، یا آن را از جمله حذف کرد: «علی آمد.»، زیرا متمم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد اما با حذف متمم، جمله ناقص می‌شود: «درآمیز.»

-۶۸۶- یکی دیگر از تفاوت‌های متمم قیدی با فعلی در آن است که فعل‌ایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند اما فعل‌ایی که به متمم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند، مثلاً «رفتن» هم با حرف اضافه‌ی «از» کاربرد دارد، هم «به» و هم «با». مانند علی از خانه رفت، علی به خانه رفت. اما نمی‌توان گفت: علی با پدرش می‌نازد.

-۶۸۷- هر جمله دارای نهاد و گزاره است؛ شرط جمله‌های معمولی هم همین است. اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند. گزاره‌ی این نوع جمله‌ها بدون فعل می‌آید. جمله‌های استثنایی سه نوع‌اند: جمله‌های یک جزئی بی‌فعل، دو جزئی بی‌فعل و سه جزئی بی‌فعل. در جمله‌های سه جزئی بی‌فعل واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر «یعنی» معادل فعل است.

-۶۸۸- هر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته‌ی پسین یا پیشین ساخته می‌شوند که یکی از آن وابسته‌های پیشین «شاخص» است. شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسمها می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته‌ی گروه اسمی‌اند. این واژه‌ها خود اسم یا صفت‌اند و در جای دیگر می‌توانند هسته‌ی گروه اسمی قرار گیرند.

-۶۸۹- برای نشان دادن تعدد اسم از وابسته‌های پسین جمع (ها، ان و ...) استفاده می‌شود. برخی از واژه‌ها عربی هستند که به دو صورت مفرد و جمع وارد زبان فارسی شده‌اند. گاهی مفرد این واژه‌ها را با (ها/ ان) جمع می‌بنند: علت ← علت/ها / شریک ← شریکان و گاهی نیز جمع عربی آن‌ها یعنی صورت مکسر را به کار می‌برند: علت ← عل / شریک ← شرکا.



-۶۹۰- گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. هر یک از وابسته‌ها در صورت لزوم می‌تواند خود، وابسته داشته باشد. مانند: ممیز، صفت صفت، مضافق‌الیه. یکی از این وابسته‌ها «ممیز» است. بین عدد و محدود (صفت شمارشی و موصوف آن) برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، اسمی می‌آید که وابسته‌ی عدد است و «ممیز» نام دارد. ممیز با عدد همراه خود یک جا وابسته‌ی هسته می‌شود.

-۶۹۱- خواندیم که متمم بر دو نوع است: متمم قیدی و متمم فعلی. برخی از متمم‌ها نیز هستند که مانند متمم‌های قیدی قابل حذف نیستند و مثل متمم‌های فعلی نیز وابسته به فعل نیستند. این گروه از متمم‌ها را «متمم اسم» می‌نامند. «متمم اسم»، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، وابسته‌ی اسم قرار می‌گیرد و توضیحی بدان می‌افزاید. مانند: علاقه‌مند او به مطالعه زیاد است.

-۶۹۲- نویسنده و گوینده می‌توانند برای جلوگیری از تکرار آنچه را که خواننده و شنونده حدس می‌زنند، حذف نمایند. به این ترتیب، هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف براثر تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را حذف به قرینه‌ی لفظی گویند اما اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، حذف به قرینه‌ی معنوی است.

-۶۹۳- واژه ممکن است یک تکواز یا بیشتر باشد، با توجه به تعداد تکوازهای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آنها را به واژه‌های ساده و غیر ساده تقسیم کرد. واژه‌ی ساده یک تکواز دارد: آب، ولی واژه‌ی غیر ساده بیش از یک جزء دارد. که به سه صورت: مرکب (کتابخانه)، مشتق (دانشمند) و مشتق - مرکب (دانش آموز) می‌آید.

-۶۹۴- در واژه‌های غیر ساده، هیچ تکوازی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد؛ مثلاً در واژه‌ی خوش‌نویسان آوردن گروه اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس و خوش‌نویس ممتاز. اما به شکل‌های روبرو یا مانند آن نمی‌تواند بیاید: خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس و خوش ممتاز نویس.

-۶۹۵- اجزای واژه‌های غیر ساده گاه آنچنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیر ساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دُشخوار» از دو جزء «دُش + خوار» ساخته شده است. اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند، چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند، بنابراین واژه‌هایی مثل تابستان، دستان، سیاوش و ... را باید ساده به حساب آورد.

-۶۹۶- هر واژه، تنها یک تکیه دارد: گفت. اگر به این واژه، یک «وند» بیفزاییم و از آن کلمه‌ی مشتق بسازیم، باز هم یک تکیه دارد: گفتار و اگر باز هم به آن کلمه یا «وند» دیگری بیفزاییم، به طوری که حاصل آن، یک واژه‌ی مرکب، مشتق یا مشتق - مرکب باشد، باز هم یک تکیه دارد: گفتارها، گفتار درمانی؛ بنابراین هر واژه، گرچه از اجزایی تشکیل شده باشد، چون در نهایت یک کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

-۶۹۷- مجموع مضاف و مضافق‌الیه یا موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که به هم می‌پیوندند و تشکیل یک کلمه بدهنند، تنها یک تکیه می‌گیرند؛ مثلاً: پسرِ عمُو ← پسر عمُو. «وند» میانی این واژه‌ها به تدریج حذف می‌شود: پسرِ عمُو، کار دستی. تکواز میانی این واژه‌ها از نوع نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای اضافه و صفت و نقش‌نمای پیوند و در نتیجه، واژه بوده است، از قبیل تخت - خواب / جست و جو اما امروزه با توجه به این که در ساختن واژه‌ی جدید به کار می‌رود، «وند» است نه واژه.



-۶۹۸- واژه از نظر ساختمان به چهار دسته تقسیم می‌شود: ساده، مشتق، مرکب و مشتق- مرکب. واژه‌های مشتق از یک تکواز آزاد و یک یا چند تکواز وابسته تشکیل می‌شود. تکواز آزاد را «پایه» و تکواز وابسته را «وند» می‌نامند. «وند» را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیش‌وند و میان‌وند و پس‌وند تقسیم می‌کنند.

-۶۹۹- یکی از مهم‌ترین پسوندهایی که در ساختمان واژه از آنها جهت ساختن واژه‌های مشتق و مشتق- مرکب استفاده می‌شود، «ی» است که اگر به اسمی اضافه شود که آن اسم به هـ ختم شود، «ی» به «گی» تبدیل می‌شود؛ مثل واژه‌های خانگی، خانوادگی، مردانگی و ... باید به این نکته توجه داشت که در این نوع ترکیب واج آخر (هـ) از واژه حذف می‌شود.

-۷۰۰- «گری» یکی دیگر از پسوندهای مهم در ساختمان واژه‌های است. این پسوند با صفت ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد مانند وحشی‌گری، موذی‌گری، یاغی‌گری و ... . البته این واژه‌ها را نباید با واژه‌های دیگر نظیر کوزه‌گری اشتباہ گرفت چون پسوند واژه‌های وحشی‌گری، موذی‌گری و ... «گری» است ولی پسوند «کوزه‌گری» تنها «ی» است. چرا که کوزه‌گر به تنها‌یی استعمال می‌شود اما وحشی‌گر و موذی‌گر مستهمل نیستند.

-۷۰۱- واژه‌های غیرсадه را می‌توان به عناصر سازنده تقسیم کرد. مثلاً واژه‌های «همکاری» و «بی‌سر و سامانی» را می‌توانیم به صورت همکار + ی/بی‌سر و سامان + ی تقسیم کنیم و حتی در تجزیه‌ی بعدی صورت‌های دیگر آنها را می‌توان به شکل رو به رو نشان داد: هم + کار/ بی + سروسامان. ولی تجزیه‌ی واژه‌ها به عناصر رو به رو نادرست است: هم + کار/ بی‌سر + و + سامانی؛ چون همه‌ی صورت‌های اخیر، رایج نیستند و واژه‌ها همیشه با عناصر رایج زبان ساخته می‌شوند.

-۷۰۲- متون نظم و نثر قدیم از نظر جمله و ویژگی‌های آن با نظم و نثر امروزی متفاوت است. برخی از ویژگی‌هایی که امروزه مردود شمرده می‌شود و عیوب جمله است، در متون گذشته رایج بوده است؛ مثلاً تکرار یکی از مواردی است که در نظم و نثر امروزی تا حد امکان سی می‌شود از آن پرهیز شود؛ درحالی که در متون گذشته تکرار در جمله رایج بوده است و عیب هم شمرده نمی‌شد. مثال: به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتح فتوح است.

-۷۰۳- مطابقت نهاد با فعل جمله موضوعی است که امروزه کاملاً رعایت می‌شود و عدم رعایت آن (عدم مطابقت نهاد اختیاری با شناسه) موجب نادرستی جمله می‌شود (مگر چند مورد از استثناهایی که قبلًا خوانده شده است). در حالی که این امر در متون قدیم رایج بوده و عیب نیز شمرده نمی‌شده است. مثلاً برای نهاد جمع (انسان) فعل مفرد می‌آورند: خورش‌ها مفرد بیاراست خوالیگران جمع

-۷۰۴- برای بیان جمله نظم و ترتیبی لازم است که تا حد امکان باید رعایت شود، از قبیل ابتدا آمدن نهاد جمله و آمدن فعل در انتهای جمله؛ ولی در متون قدیم گاهی جای اجزای جمله تغییر می‌کرد و ظاهراً نظم امروزی را نداشت که از جمله دلایل آن اقتضای بلاغت کلام و عامل وزن و قافیه بود. مثال: تقدیم مفعول برای تأکید که هم رحم اگر نکند مدّعی خدا بکند.



-۷۰۵ در فعل نیز همانند جمله در متون گذشته ویژگی‌هایی بوده است که ما آن‌ها را در متون نظم و نثر قدیم و آثار گذشتگانمی‌بینیم. برای مثال ساختن زمان ماضی استمراری که جز آن چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوه‌ی دیگر نیز معمول بوده است: ۱- همی + ماضی ساده (هم‌چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد) ۲- ماضی ساده + ای (وی پاره‌ای حلوا بدو دادی) ۳- همی / می / بـ + ماضی ساده + ای (مادر ابراهیم روز او را شیر همی دادی)

-۷۰۶ روش ساختن مضارع اخباری نیز ویژگی فعلی متون گذشته است که علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوه‌ی دیگر نیز استفاده می‌شده است:

- ۱- بن مضارع + شناسه ← مردی از در درآید که منظور حق است.
- ۲- «ب» + بن مضارع + شناسه ← بخواهد هم از تو پدر کین من / چو بیند که خاک است بالین من
- ۳- می / همی + ب + بن مضارع + شناسه ← پسر گفتش ای بابک نامجوی / یکی مشکلت می‌پرسی بگوی
- ۴- همی + بن مضارع + شناسه ← دل من همی بر تو مهر آورد / همی آب شرمم به چهره آورد

-۷۰۷ در شعر و نثر کهن، برای دعا نیز فعل خاصی وجود داشته است؛ مثلاً فعل «بادی» برای دوم شخص مفرد در مصراع «همواره جوان بادی و تن درست» از شاهنامه‌ی فردوسی که از «بن مضارع + شناسه» ساخته می‌شد. گاهی نیز تکواز «ا» پس از شناسه می‌آمده است: «منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو / کم بیندا جز من کسی آن روی شهرآرای تو» گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می‌افزوهداند: «تا باد چنین بادا»

-۷۰۸ قبلًا خوانده‌ایم که یکی از ویژگی‌های فعل «گذر» یا «ناگذر» بودن آن است یعنی اگر فعل فقط به نهاد نیاز داشته باشد «ناگذر» و اگر علاوه بر نهاد به جزء دیگری هم نیاز داشته باشد «گذر» است. در متون گذشته برخی از فعل‌ها که امروزه گذر استند، به صورت ناگذر نیز به کار رفته‌اند: مثل فعل «افزودن» در بیت زیر:

«سنگ بد گوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود»

-۷۰۹ هر گروه اسمی از یک هسته‌ی جدا (اجباری) و یک یا چند وابسته‌ی (اختیاری) تشکیل می‌یابد که برخی از وابسته‌ها قبل از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) و برخی دیگر بعد از هسته (وابسته‌ی پسین) در نظم و نثر کهن وابسته‌ها نیز با متون امروزی تفاوت‌هایی داشته است. مثلاً برای «نکره» در متون گذشته دو نشانه وجود داشته است: یکی وابسته‌ی پسین «ی» و دیگری وابسته‌ی پیشین «یکی» یا «یک» مانند:

«یکی خنجر آگون بر کشید

همی خواست از تن سرش براید»

-۷۱۰ از ویژگی‌های دیگر فعل در متون گذشته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- در ساختن فعل مجھول علاوه بر فعل «شدن» با افعال «آمدن و گشتن»: گفته آمده است ده تن بدست سمک کشته گشتنند.

۲- افزودن «ب» بر سر انواع فعل حتی فعال‌های منفی: هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

۳- فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار رفته است:

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو

از ماه ابروان منت شرم باد، رو



۷۱۱- یکی از انواع نقش نمایها، «را» است که در گذشته انواع گوناگونی داشته است از آن جمله:

۱- نشانه‌ی فک اضافه (اضافه‌ی گسته) : او را دلارام نام است = نام او .....

۲- به جای حرف اضافه‌ی «با»، «بر»، «برای» و «از» می‌آمده است: تن سرت را که خواهد گریست = بر تن .....

۳- نشانه‌ی مالکیت: در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقات آن می‌آید: ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟

۴- نشانه‌ی قید: شب را به بوستان با یکی از دوستان به اتفاق می‌بیت افتاد.

۷۱۲- متمم که امروزه با یک حرف اضافه می‌آید، در گذشته گاهی دو حرف اضافه می‌گرفته است. مانند:

به نیک‌اختن و فال گیتی فروز بگیر و به گیسوی او بر بدوز

گاهی به جای حرف اضافه‌ی ساده‌ی «برای» در متون گذشته، حرف اضافه‌ی مرکب «از برای» می‌آمده است: «این چه سختی و مشقت است که تو از برای دانه‌ای بر خود نهادی؟» و «که» نیز از جمله‌ی نقش‌نمایه‌است و امروزه فقط حرف ربط است اما در گذشته گاهی حرف اضافه نیز بوده است: به نزدیک من صلح بهتر که جنگ (=از جنگ)

۷۱۳- حذف در جمله نیز با وجود قرینه در متون نظم و نثر رایج است که در گذشته نیز حذف تمام یا بخشی از جمله، نمونه‌های متعدد و متنوع دارد، از آن جمله:

۱- حذف یک جمله که بخشی از یک جمله‌ی مرکب است: بگو اگر بیایی و مسلمان شوی | \_\_\_\_ | و اگرنه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طافت ایشان ندارید.

۲- حذف فعل معین به قرینه‌ی لفظی جمله‌ی هم‌پایه: هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده | \_\_\_\_ | .

۷۱۴- از موارد دیگر حذف که می‌توان به آن اشاره کرد، حذف فعل اسنادی به قرینه‌ی معنوی از جمله‌هایی که مسند آنها صفت برتر است: از گرسنگی مردن، به که به نان فرومایگان سیرشدند.

و هم‌چنین حذف فعل اسنادی از هر دو جمله‌ی هسته و وابسته به قرینه‌ی معنوی: نه هر که به قامت مهتر | \_\_\_\_ | ، به قیمت بهتر | \_\_\_\_ | .

شناسه نیز که امروزه حذف آن امکان‌پذیر نیست، در گذشته حذف می‌شد: پیر فرتوت را از میان کار بیرون می‌آورند و زمام کار بدو سپرده [=سپرند].

۷۱۵- نوع وابسته‌ی وابسته را در بیت زیر مشخص کنید.

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

# تلashی در مسیر موفقیت

تلشی درست پر مفهوم



- دانلود گام به گام تمام دروس 
- دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه 
- دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی 
- دانلود نمونه سوالات امتحانی 
- مشاوره کنکور 
- فیلم های انگیزشی 

 [Www.ToranjBook.Net](http://Www.ToranjBook.Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

 [ToranjBook\\_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)